

تحلیل اوضاع جاری ایران، منطقه و جهان

از بعد از شکست داعش و آزادسازی موصل (مرکز خلافت داعش) در منطقه و تحریم‌های جدید جناح میلیتاریستی و جمهوری‌خواهان یا دولت پوپولیست ستیزمگر ترامپ (نماینده جناح میلیتاریستی امپریالیسم آمریکا) بر علیه روسیه، کره شمالی و ایران در عرصه بین‌المللی و فراز و فرودهای جنگ جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی (از بعد از انتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت تا ۱۴ مرداد ۹۶ روز تحلیف شیخ حسن روحانی) باعث ظهور شرایط جدیدی در عرصه بین‌المللی و منطقه و داخل کشور شده است؛ که پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌توانند در این زمان از کنار آنها بی‌تفاوت عبور کنند. بنابراین تصمیم گرفتیم که در سرمقاله این شماره از نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به این مهم بپردازیم.

طبق سنوات گذشته، تحلیل اوضاع جاری سه مؤلفه‌ای (ایران، منطقه و جهان) خودمان را از ایران آغاز می‌کنیم که از بعد از انتخابات دولت دوازدهم (در ۲۹ اردیبهشت ۹۶) الی الان، جنگ بین جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین این جناح‌ها) در ادامه آشفته‌نمایی‌های گذشته خود (دوران رقابت انتخاباتی دولت دوازدهم) شعله‌ورتر گشته است و موقتاً به صورت «تضاد اصلی جامعه ایران در آمده است» و تمامی تضادهای دیگر داخل کشور (از تضاد «کار و سرمایه» گرفته تا تضاد «خلق و امپریالیسم» و تضاد «خلق و ارتجاع حاکم») تحت الشعاع خود قرار داده است، پر پیداست، از آنجائیکه جوهر و ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی (در ۳۹ سال گذشته عمر خود) از آغاز ظهور و تکوین آن الی زماننا هذا بر پایه و چارچوب مبانی دموکراتیک در عرصه سیاسی و اقتصادی و معرفتی و اجتماعی قرار نداشته است، تکیه بر ترم «جمهوری» در کنار ترم «اسلامی» (نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش، طبق دستور خمینی در انتخابات ۱۲ فروردین ۵۸) نه تنها در راستای دموکراتیزه کردن نظام سیاسی استوار بر ولایت مطلقه فقهاتی و نظام اقتصادی استوار بر مناسبات سرمایه‌داری و نظام معرفتی استوار بر مذهب فقهاتی و سنت کلاسیسم نبوده است (چرا که مشروعیت مقام عظمای ولی فقیه‌ی که در رأس هرم این نظام قرار دارد و بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی و نظامی و انتظامی و تقنینی و قضائی و اداری و اجرائی و تبلیغاتی و اجتماعی و مذهبی و معرفتی کشور در دست او می‌باشد و در برابر هیچ نهادی هم، مسئول و پاسخگو نیست و حداکثر منتخب همان نهادی است که قبل از انتخاب خودش، افراد آن نهاد توسط شورای نگهبان دست ساز خود انتخاب شده‌اند، از طریق آسمان و امام زمان تعیین می‌گردد، نه توسط نهادهای دموکراتیک و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین یا صندوق‌های آراء آزاد مردم ایران) بلکه برعکس، برگ انجیری بوده است تا توسط آن، این رژیم دسپاتیزم و توتالیتر بتواند در عرصه بین‌المللی در چارچوب صندوق‌های رأی مهندسی شده «به مشروعیت آسمانی و امام زمانی خود رنگ و لعاب مردمی بدهند.»

حج نمایش یک پراکسیسی

جنبش زنان در مسیر رهایی ۵

دلایل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ۳

درس هائی از انتخابات دولت دوازدهم ۳

مبانی تئوریک استراتژی اقدام عملی... ۹

نگاهی واکاوانه به «آرمان» و «نشر» ۴

پرسش و پاسخ یازدهم ۴

فلسفه دعا و... ۴

درس هائی از تاریخ ۲۸

شریعتی در آئینه اقبال ۲۵

اقبال «پیام - آوری»... ۱۴

بعثت شناسی ۳۹

قرآن در آئینه نهج البلاغه ۴

تفسیر سوره فجر ۵

گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) دو فرایند مختلف داشته است:

۱ - مهندسی کردن غیر مستقیم،

۲ - مهندسی کردن مستقیم، که در فرایند دهه ۶۰ (به علت قدرت کاریزمای خمینی و جایگاه مرجعیت او در حوزه‌های فقهاتی و پایگاه اجتماعی‌اش در جامعه ایران) این مهندسی کردن صندوق‌های رأی‌های تکلیفی (نه رأی‌های حقی) صورتی غیر مستقیم داشته است، اما در ۳۰ سال عمر ولایت مطلقه خامنه‌ای (به علت جایگاه غیر کاریزمای او و جایگاه غیر مرجعیت حوزه‌های فقهاتی‌اش و فقدان پایگاه اجتماعی‌اش و فقدان سابقه مبارزاتی او با دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی) این مهندسی کردن صندوق‌های رأی‌های تکلیفی (نه رأی‌های حقی) صورتی مستقیم و نهادینه شده داشته است.

باری، از آنجائیکه از دوم خرداد سال ۷۶ الی یومنا هذا، با ظهور جناح سرکوب دهه ۶۰ خمینی در لباس به اصطلاح «جنبش اصلاحات» و در ادامه آن جنبش، جنبش سبز و جنبش بنفش یا اعتدالی (خود رژیم مطلقه فقهاتی) مدعی پروسه «اصلاحات» از درون توسط خود جریان‌های درونی حکومت (زرد) و در چارچوب «حفظ نظام مطلقه فقهاتی» و «قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی» و «طلائی کردن دوران ده ساله شدند. جنگ جناح‌های درونی حاکمیت از صورت سیاسی قبلی، چهره سیاسی - تئوریک جدید پیدا کرد؛ که این استحاله تمویه‌ای و حکومتی باعث پیچیده‌تر شدن جنگ تقسیم قدرت (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت) بین جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی گردید؛ و از آنجائیکه این استحاله محصول «مدیریت راست‌گرایانه حزب پادگانی خامنه‌ای» بود، به همین دلیل برعکس دهه ۶۰ خمینی که تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت مطلقه فقهاتی، «صورت دستوری و تکلیفی و فتوائی و تزریق شده از جانب مقام عظمای ولایت داشت»، در دوران خامنه‌ای پروسه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت به جای صورت دستوری و تکلیفی و فتوائی زمان خمینی، صورت پروژه‌ای پیدا کرد و از آنجائیکه برعکس خمینی (که از جناح غیر بازاری روحانیون و میرحسین موسوی یا همین جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان امروز، اعم از سبز و سفید و بنفش، دفاع استراتژیک و همه جانبه می‌کرد) حزب پادگانی خامنه‌ای از بدو جایگزینی خمینی (مانند دهه ۶۰ خود خامنه‌ای) به حمایت استراتژیک از جناح روحانیت یا راست هزار تکه پرداخت، لذا همین امر باعث گردید تا با تولد، شش جریان راست درون حکومتی از دل جناح هزار تکه راست در دوران خامنه‌ای (با عنوان‌های: ۱- راست پادگانی

لذا به همین دلیل بود که خمینی پیوسته می‌گفت، اگر «همه مردم بگویند. آری اما اسلام (مقصود از اسلام در اینجا خودش بود) بگوید نه، نه اسلام درست است. نه آری مردم.» البته فونکسیون دیگری که ترم «جمهوری» در کنار ترم «اسلامی» عنوان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در ۳۹ سال گذشته برای این رژیم به همراه داشته است، (منهای مرهمی صوری و ضد انگیزه‌ای بر زخم هزاران ساله جامعه استبدادزده و فقهزده و تصوفزده ایرانی) اهرم تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت (بین جناح‌های درونی حکومت) بوده است. در نتیجه از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران (در ۳۹ سال گذشته عمر خود) یک رژیم توتالیتر و دسپاتیزم بوده است و دارای جوهر دموکراتیک نه در ساختار و نه در پروسس تکوین و نه در اعمال قدرت نمی‌باشد، همین امر باعث گردیده است که (در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مجموعه نظام مطلقه فقهاتی به صورت یک مجموعه تضادمند بشود و جنگ جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم درونی حکومت بین خود) امری طبیعی و عادی و روتین باشد. به همین دلیل (در طول ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم) تنها عاملی که توانسته است برای کوتاهمدت تضادهای درونی نظام را کاهش دهد (و آب بر روی آتش بریزد) موضوع باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بوده است.

علی هذا، به همین دلیل صندوق‌های مهندسی شده و صوری رأی‌های مردم ایران (در طول ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم) دارای سه فونکسیون:

۱ - در عرصه بین‌المللی «برگ انجیری» جهت روپوش به صورت دستکش‌های مخملی بر پنجه بوکس‌های آهنین رژیم مطلقه فقهاتی.

۲ - در عرصه داخلی جامعه ایران به صورت حرکت «تمویه‌ای و ضد انگیزه‌ای جهت نهادن مرهمی صوری بر زخم هزاران ساله جامعه استبدادزده و فقهزده و تصوفزده ایران.»

۳ - در عرصه درونی حکومت به صورت اهرمی و ابزاری در خدمت تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بوده است.

بر این مطلب بیافزائیم که در آرایش این سه مؤلفه فونکسیون صندوق‌های مهندسی شده رأی‌ها (در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران) مؤلفه سوم (که در خدمت تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت می‌باشد) در اولویت قرار داشته است. یادمان باشد مکانیزم مهندسی کردن صندوق‌های رأی (در ۳۹ سال

یا سپاه و بسیج و ثارالله و انصارالله و حزب الله و لباس شخصی‌ها و انجمن‌های اسلامی و غیره، ۲ - راست بازاری یا جریان مؤتلفه، ۳ - راست سنتی یا روحانیت سنتی، وابسته به حکومت، حوزه‌های فقهاتی، ۴ - راست داعشی یا جریان وابسته به مصباح یزدی، تحت عنوان جبهه پایداری، ۵ - راست پوپولیسم یا جریان وابسته به محمود احمدی‌نژاد و اسفندیار رحیم‌مشائی، ۶ - راست پراگماتیست یا جریان اولیه اکبر هاشمی رفسنجانی و جریان امروز علی لاریجانی و اکبر و لایتی) «جنگ جناح‌های درونی قدرت صورت طبقاتی به خود بگیرد و دوران ده ساله کاست حکومتی زمان خمینی به پایان برسد»؛ و هر کدام از دو جناح درونی حکومت، در زمان خامنه‌ای جهت جمع‌آوری آراء بیشتر و پر کردن صندوق‌های رأی (منهای ماشین اتوماتیک رأی‌سازی خود حکومت) برای بالا بردن قدرت چانه زنی جناح خود (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) بخشی از گروه‌های اجتماعی جامعه ایران را (از حاشیه‌نشینان شهری تا بورژوازی بزرگ سپاه و بورژوازی بازار و طیف اقشار خرده بورژوازی شهری) یکدک بکشند. از اینجا بود که «جنگ جناح‌های درونی حکومت بر سر تقسیم قدرت بین خود (در دوران خامنه‌ای) منهای آن جوهر سیاسی و تئوریک قبلی، ماهیت طبقاتی نیز به خود بگیرد؛ که خود این امر باز بر پیچیدگی جنگ جناح‌های درونی حکومت بر سر تقسیم قدرت بین خود، به شدت افزایش داد»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که به جایگاه ۱۸ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران در «ظهور هیولای پوپولیسم غارت‌گر و سنتیزمگر دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد عنایت پیدا کنیم».

علی ابحال، حزب پادگانی خامنه‌ای از دوم خرداد ۷۶ الی الان جهت ممانعت از «آلترناتیو سیاسی شدن» این جنبش‌های رنگارنگ مدعی به اصطلاح «اصلاحات از درون» در برابر کلیت رژیم مطلقه فقهاتی خود (آنچنانکه به وضوح در جریان جنبش سبز در سال ۸۸ شاهدان بودیم) از طریق مهندسی کردن انتخابات توسط:

۱ - تکیه استراتژیک بر شش مؤلفه راست سازماندهی شده،

۲ - فیلترینگ شورای نگهبان،

۳ - ماشین تمام اتوماتیک رأی‌سازی حکومت، جناح مخالف را آچمز نماید.

باری، آنچنانکه مستحضر هستید عقب‌نشینی حزب پادگانی خامنه‌ای در انتخابات دولت یازدهم در خرداد ماه ۹۴ از این استراتژی سابق خود، به علت بن بست پروژه انرژی هسته‌ای و شکست این پروژه و به

زانو درآمدن رژیم مطلقه فقهاتی توسط تحریم‌های جهانی بود که باعث گردید تا خامنه‌ای تحت عنوان «نرمش قهرمانانه»، دومین جام زهر عمر ۳۹ ساله رژیم مطلقه را سر بکشد و عطای پروژه انرژی هسته‌ای (را که تا آن زمان بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار به صورت مستقیم از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران در خود بلعیده بود) به لقائش بخشد، لذا به همین دلیل بود که نیاز حزب پادگانی خامنه‌ای به شیخ حسن روحانی از زمستان سال ۹۳ در راستای استمرار نشست‌های نمایندگان خامنه‌ای، تحت هژمونی اکبر و لایتی با نمایندگان او باما در کشور عمان به عنوان یک امر تعیین‌کننده حیلتی (برای حفظ موجودیت لرزان رژیم مطلقه فقهاتی) مطرح گردید؛ که این مهم در انتخابات مهندسی شده دولت یازدهم در خرداد ۹۴ با پیروزی مهندسی شده شیخ حسن روحانی برای حزب پادگانی خامنه‌ای حاصل گردید.

لذا به همین دلیل بود که شیخ حسن روحانی در نخستین سخنرانی بعد از اعلام پیروزی‌اش اعلام کرد: «پیروزی من در انتخابات دولت یازدهم مرهون دو امر بود، ۱ - درایت رهبری، ۲ - عنایت امام زمان» و برعکس انتخابات دولت دوازدهم، اصلاً سخنی از مردم نگفت؛ اما نیاز استراتژیک خامنه‌ای به شیخ حسن روحانی (که‌نه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی که تنها ۱۳ سال از عمر خود را در شورای امنیت ملی این رژیم طی کرده بود) دولت مستعجل بود، چرا که تاریخ مصرف شیخ حسن روحانی (در خصوص پیشبرد اهداف حزب پادگانی خامنه‌ای از بعد از گرایش شیخ حسن روحانی به جریان به اصطلاح «اصلاحات» و تلاش او جهت شکستن حصر سران جنبش سبز تحت عنوان شعار آشتی ملی و فوت هاشمی رفسنجانی و تلاش شیخ حسن روحانی جهت پر کردن خلاء هاشمی رفسنجانی) تمام شد؛ و لذا در این رابطه بود که از نیمه دوم سال ۹۵ حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای آلترناتیوسازی برای شیخ حسن روحانی در انتخابات دولت دوازدهم (در ۲۹ اردیبهشت ۹۶) دست به کار شد؛ و در این رابطه بود که حزب پادگانی خامنه‌ای،

اولاً با تأسیس حزب دست‌ساز «جمنا» کوشید به جناح راست هزار تکه به صورت موقت وحدت شکلی بخشد.

ثانیاً با معرفی کردن رئیسی توسط سرپرل ۵۰ عضو خبرگان رهبری، علاوه بر بسترسازی جهت معرفی جانشین بعدی خود، شرایط جهت هم‌گرایی بین جریان‌های ششگانه راست حاکمیت در عرصه معرفی کاندیدای واحد در انتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ فراهم سازد.

ثالثاً تمامی امکانات تبلیغاتی خود (از سپاه و بسیج و صد او سیما گرفته



تا نمازهای جمعه و جماعت و منابر و غیره) در حمایت از کاندیداتوری رئیسی در انتخابات دولت دوازدهم به کار گرفت.

رباعاً توسط مهندسی کردن این انتخابات از طریق شورای نگهبان کوشید تا با حذف دیگر رقیبان درونی قدرت، مثل جریان احمدی‌نژاد و جریان اصلاح‌طلب وابسته به سیدمحمد خاتمی و غیره، فضای انتخاباتی به صورت دو قطبی بین روحانی و رئیسی درآورد، چراکه برای حزب پادگانی خامنه‌ای امکان حذف مستقیم حسن روحانی (مانند اکبر هاشمی رفسنجانی در انتخابات دولت یازدهم و محمود احمدی‌نژاد در انتخابات دولت دوازدهم) وجود نداشت.

خامسا با ورود مستقیم خود (خامنه‌ای) به عرصه انتخابات (از اول فروردین ماه ۹۶ در سخنرانی مشهد) با به نقد کشیدن دولت روحانی، او کوشید بین خود و سیاست‌های حسن روحانی که در رأس آنها برجام قرار داشت، دیوار چین بکشد و در برابر دولت یازدهم (برعکس دولت نهم و دهم که در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ حتی حاضر شد اکبر هاشمی رفسنجانی را در پای محمود احمدی‌نژاد ذبح نماید و رویکرد محمود احمدی‌نژاد به رویکرد خودش نزدیکتر اعلام کرد تا رویکرد اکبر هاشمی رفسنجانی) لباس اپوزیسیون بر تن کند؛ که خروجی نهائی امر آن شد تا استراتژی حذفی حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان انتخابات دولت دوازدهم نتیجه عکس بدهد، چراکه شیخ حسن روحانی (برعکس اکبر هاشمی رفسنجانی) وقتی که در برابر سونامی حذفی هجمه مستقیم حزب پادگانی خامنه‌ای قرار گرفت، شمشیر را از رو بست و با زیر سؤال بردن کل رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۹ سال گذشته، کوشید که مانند «اتابک اعظم مشروطیت، از چهره جنایت‌کارانه گذشته خود در برابر مردم ایران، چهره اصلاح‌طلب بسازد.»

لذا به همین دلیل بود که او منهای اینکه رسماً خود را نماینده جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب معرفی کرد و منهای اینکه رسماً وعده شکست حصر سران جنبش سبز به مردم ایران داد و منهای اینکه خود را قهرمان برجام معرفی کرد و منهای اینکه از طریق ماشین دولت شروع به پمپاژ کمک‌های پولیستی به ۱۸ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران کرد، از همه مهمتر اینکه «او در مبارزه کاندیداتوری با جناح رقیب، خودش را آلترناتیو نظام و خامنه‌ای مطرح کرد، نه آلترناتیو رئیسی و قالیباف و جناح راست درون حاکمیت». لذا به همین دلیل بود که شیخ حسن روحانی کل جنایات دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی را به زیر سؤال برد. فراموش نکنیم که کوچکترین نقد به جنایات دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی به مثابه زیر سؤال بردن خود خمینی می‌باشد. همان کاری که حتی میرحسین موسوی و مهدی کروبی تا این زمان

حاضر به انجام آن نشده‌اند.

بنابراین در این رابطه بود که به یکباره خامنه‌ای در برابر این طوفان غیر قابل کنترل شیخ حسن روحانی، خود را آچمز شده دید، در نتیجه برعکس برخورد با هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی و مهدی کروبی و سیدمحمد خاتمی، خامنه‌ای کوشید تا در برابر شیخ حسن روحانی، با دنده عقب حرکت کند. آنچه‌انکه دیدیم که در حکم تنفیذ او با عنوان دانشمند محترم از او یاد کرد، همان عنوانی که حتی حاضر نشد برای اکبر هاشمی رفسنجانی یا سیدمحمد خاتمی به کار ببرد. علی‌هذا، همین استراتژی تهاجمی «همه یا هیچ» شیخ حسن روحانی در زمان تبلیغات کاندیداتوری دولت دوازدهم توسط به زیر سؤال کشیدن کل نظام در ۳۹ سال گذشته، عامل موفقیت او در انتخابات دولت دوازدهم گردید. ولی پیروزی حسن روحانی و شکست جناح رقیب در انتخابات دولت دوازدهم، ماجرائی نبود که مانند گذشته با تقسیم قدرت پایان پیدا کند، چراکه شکست انتخابات دولت دوازدهم برای جناح رقیب:

اولاً شکست جانشین رهبری بعد از خامنه‌ای بود.

ثانیاً شکست پروژه نظامی در جنگ‌های نیابتی در منطقه تحت هژمونی راست پادگانی یا سپاه (به علت انتقام‌گیری حسن روحانی) بود.

ثالثاً جناح رقیب به خوبی می‌دانست که این شکست شروع ریزش دومینوی کرسی‌های قدرت از شوراها و شهرداری‌ها گرفته تا مجلس یازدهم آینده و بالاخره مجلس خبرگان رهبری ششم خواهد بود.

رباعاً حزب پادگانی خامنه‌ای به خوبی می‌دانستند که این شکست فراهم شدن بستر جهت اصلی شدن شعار شکست حصر سران جنبش سبز، برای حواریون و طرفداران استراتژی تغییر نظام از درون حکومت می‌شود.

خامسا جناح رقیب به خوبی می‌دانستند که این شکست توازن قوا را به نفع جناح مقابل یا به اصطلاح اصلاح‌طلبان از همه رنگ بر هم خواهد زد. فراموش نکنیم که همراه با شکست جناح رقیب در انتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح شش مؤلفه‌ای راست هم پیمان با حزب پادگانی خامنه‌ای، کرسی‌های مهم شوراها و کلان‌شهرهای ایران و بالطبع شهرداری‌های این کلان شهرها را هم (از جمله شورا و شهردار تهران را) از دست دادند؛ که فونکسیون آن در تغییر توازن قوا بین جناح‌های درونی حاکمیت به نفع جناح رقیب اگر بیشتر از شکست دولت دوازدهم نباشد، قطعاً کمتر نخواهد بود.

بنابراین، به این دلیل بود که برعکس همه انتخابات قبلی، رژیم مطلقه



فقهاتی که از بعد از انتخابات برای مدتی «گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سر بالائی‌های قدرت کمتر می‌شد»، از بعد از ۲۹ اردیبهشت ۹۶ جنگ درونی جناح‌های حکومت با همان شدت و حدت ادامه پیدا کرده است. آنچنانکه هر دو جناح تلاش می‌کنند تا از آب گل آلود بعد از انتخابات بر علیه رقیب ماهی بگیرند. ماحصل موضع‌گیری‌های هر دو جناح در مرحله پساانتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ الی زمانها هذا عبارتند از:

۱ - موضع‌گیری خامنه‌ای در ۱۷ خرداد ۹۶ در خصوص حکم «آتش به اختیار» به نیروهای پیاده نظام خود که بسترساز حمله مستقیم حتی به خود شیخ حسن روحانی در راهپیمایی روز قدس و شاعر پیش از نماز عید فطر تهران گردید؛ و در این رابطه آنچنان «آتش شور شد که سر و صدای آشپز هم در نماز روز عید فطر تهران درآمد» و در خطبه نماز عید فطر خامنه‌ای از شعار «آتش به اختیار» خود عقب‌نشینی کرد و برای آن تفسیر فرهنگی نمود.

۲ - موضع‌گیری روحانیت راست سنتی مثل علم الهدی (پدر زن رئیسی) در مشهد و موحدی کرمانی در تهران در خصوص حلال و حرام کردن رأی‌های ۲۹ اردیبهشت و فتوای حلال بودن رأی‌های رئیسی.

۳ - برخورد شیخ حسن روحانی با سپاه یا راست پادگانی و «جداسازی دولت با تفنگ، از دولت بی‌تفنگ» و تشریح سلطه اولترادرت سپاه بر همه ارگان‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مملکت و به چالش کشیدن این قدرت.

۴ - موضع‌گیری عریان حسن روحانی با موشک‌پرانی سپاه به دیرالزور سوریه (در انتقام‌گیری از حمله داعش به مجلس و قبر خمینی) که راست پادگانی و همراه با آن تمامی جریان‌های راست وابسته به حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کردند تا شکست حزب پادگانی خامنه‌ای و راست شش مؤلفه‌ای وابسته به این حزب پادگانی، توسط موشک‌پرانی فوق جبران نمایند؛ اما شیخ حسن روحانی جهت مقابله با این ترفند راست پادگانی و حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کرد تا:

اولاً تصمیم موشک‌پرانی فوق را به شورای امنیت ملی رژیم که خودش رئیس آن می‌باشد، منتسب نماید.

ثانیاً ساخت آن را به وزارت دفاع و ارتش نسبت بدهد.

ثالثاً تأمین هزینه آن هم به دولت یازدهم نسبت دهد.

۵ - طرح دوباره شعار شکست حصر سران جنبش سبز و شعار آشتی ملی از طرف شیخ حسن روحانی و معاون اول او اسحاق جهانگیری

که به شدت از طرف صادق لاریجانی قاضی القضاات خامنه‌ای به چالش گرفته شد و علناً صادق لاریجانی خطاب به شیخ حسن روحانی گفت: «که شما چه کاره هستید که می‌خواهید حصر را بشکنید» و در این رابطه تهدید کرد که «اگر توسط شورای امنیت ملی هم حصر را بشکنید، توسط قوه قضائیه آنها را به محاکمه و حبس می‌کشانیم.»

۶ - موضوع به چالش کشیدن «شبکه‌های اجتماعی» که در راس آنها شبکه تلگرام است که بیش از ۴۲ میلیون کاربر ایرانی دارد، البته از طرف حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های راست وابسته به این حزب پادگانی، عامل شکست آنها در انتخابات اردیبهشت ۹۶ و اسفند ۹۴ همین شبکه‌های اجتماعی می‌باشد. لذا از بعد از انتخابات دولت دوازدهم، حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های راست وابسته به آن، جهت امنیتی کردن و کنترل آنها، تلاش همه جانبه‌ای برای انتقال سرورهای آن به ایران می‌کنند که البته با مخالفت جناح شیخ حسن روحانی روبرو شده‌اند، آنچنانکه در این رابطه حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های راست وابسته به آن، جهت عقب‌نشینی خزنده از این پروژه انتقال سرورها، اعلام کردند که خود تلگرام از انتقال سرورها به ایران مخالفت کرده است. تغییر واعظی وزیر فناوری و اطلاعات در دولت دوازدهم به این علت می‌باشد. قابل ذکر است که حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های راست وابسته به آن در دولت نهم و دهم، توسط پروژه پر هزینه شبکه ملی با صرف هزاران میلیارد تومان از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران، تلاش کردند تا در چارچوب مدیریت اطلاعات سپاه و اطلاعات بیت رهبری به مبارزه با شبکه‌های اجتماعی بپردازند؛ که البته آن پروژه هم تا کنون نتوانسته است در این رابطه به بار بنشیند.

۷ - طرح دوباره جداسازی «مشروعیت آسمانی ولایت مطلقه فقهاتی از انتخابی بودن آن توسط مردم» که شیخ حسن روحانی در رابطه با ضرورت انتخابی بودن مقام عظمای ولایت فقهاتی در ایران توسط مردم در کادر تفسیر کلام امام علی در خطبه‌های ۲۱۶ و ۹۲ نهج البلاغه و تبیین این که «امام علی قبول خلافت را به انتخاب مردم نسبت می‌دهد، نه مشروعیت آسمانی ولایت یا امامت» از این ضرورت، به عنوان یک چماق بر علیه خامنه‌ای جهت به تسلیم وادار کردن او دفاع کرد. البته با ورود مدیریت شده ناصر مکارم شیرازی به عنوان حامی مقام عظمای ولایت فقیه خامنه‌ای، به این مشاجره شیخ حسن روحانی با خامنه‌ای، او مانند مصباح یزدی مشروعیت ولایت و امامت تعیین شده ازلی و ابدی از طریق آسمان اعلام کرد و رأی مردم در تعیین مقام عظمای ولایت خامنه‌ای بی‌فایده دانست؛ و خطاب به شیخ حسن روحانی اعلام کرد که بهتر است در کنار دو خطبه فوق نهج البلاغه،



خطبه سوم نهج البلاغه هم که همان خطبه شقشقیه نیز می‌باشد، بخواند.

۸ - حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های راست وابسته به این حزب، از جنایات دهه ۶۰ و بخصوص نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ که با فتوای مستقیم خمینی صورت گرفت. لذا در این رابطه بود که خامنه‌ای در مراسم ۱۴ خرداد ۹۶ بر سر قبر خمینی اعلام کرد که «هشیار باشید تا در خصوص ماجراهای دهه ۶۰ جای شهید را با جلاذ عوض نکنید». یادمان باشد که خامنه‌ای و ۵۰ نفر خبرگان رهبری و در ادامه آن جمنای و جریان‌های راست وابسته به حزب پادگانی خامنه‌ای، در جریان کاندیداتوری انتخابات دولت دوازدهم، منهای فاکتور تعیین جانشینی برای خامنه‌ای، از آن جهت از رئیسی حمایت کردند که در منظر جهانی و داخلی (بخصوص از بعد از پخش سخنان حسینعلی منتظری در تابستان سال گذشته در خصوص نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷)، رئیسی به عنوان نماد جنایات‌های دهه ۶۰ و بخصوص نماد نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ رژیم مطلقه فقهاتی معرفی شده بود. لذا حزب پادگانی خامنه‌ای و حواریون او، با معرفی و حمایت از رئیسی در جریان انتخابات دولت دوازدهم، می‌خواستند علاوه بر تقدیس جنایات دهه ۶۰ خمینی توسط علم کردن دوباره رئیسی، به اردوگاه اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی در خارج از کشور غیر مستقیم تفهیم نمایند که امکان بازگشت دوباره جنایات‌های دهه ۶۰ برای رژیم مطلقه فقهاتی آماده می‌باشد.

پس واضح است که علت اصلی شکست حزب پادگانی خامنه‌ای و حواریون او در جریان انتخابات دولت دوازدهم، منهای شبکه‌های اجتماعی، همین انتخاب و حمایت همه جانبه از رئیسی بود، چرا که این امر باعث گردید تا علاوه بر اینکه همه جریان‌های معتقد به «استراتژی اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی از درون نظام و توسط خود نظام مطلقه فقهاتی» یعنی از میرحسین موسوی و مهدی کروبی و سیدمحمد خاتمی و اعوان و انصارشان گرفته تا جنبش دانشجویی و جنبش زنان و بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور، در انتخابات دولت دوازدهم یک دست به حمایت از روحانی برخیزند؛ و علاوه بر اینکه باعث گردید تا «۴۲ میلیون کاربر شبکه‌های اجتماعی در داخل کشور بر علیه انتخاب رئیسی وارد دیالوگ مستقیم بشوند»، عاملی بود که خود شیخ حسن روحانی نوک بیکان تبلیغات انتخاباتی خودش را بر علیه رئیسی، به خشونت دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی کشانید؛ و در این رابطه هر چند هدف شیخ حسن روحانی مانند سلف خود اکبر هاشمی رفسنجانی «فردی کردن مقصر جنایات‌های دهه ۶۰ و دور کردن دامن خمینی از آن جنایات بود»، اما در عمل هر چند در کوتاهمدت این

افشاگری جنایات دهه ۶۰ به سود روحانی تمام شد؛ و دلیل آن زمینه ذهنی عمومی قبلی مردم ایران بود که از بعد از انتشار نوار جلسه حسینعلی منتظری با هیئت مرگ در تابستان ۶۷ حاصل شده بود. البته در درازمدت افشاگری‌های شیخ حسن روحانی در خصوص جنایات دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی (حتی در میان جریان‌های مختلف داخلی خود رژیم مطلقه فقهاتی) تأثیر منفی خواهد داشت. چرا که:

الف - بدون تردید افشای جنایات دهه ۶۰ که در تاریخ گذشته ایران بی‌مثال و بی‌بديل می‌باشد، در مرحله اول خود خمینی را به عنوان عامل و امر اصلی آن جنایات به زیر سؤال می‌برد؛ که بدون شک به زیر سؤال رفتن خمینی به مثابه به زیر سؤال رفتن کل رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. آنچنانکه در ۳۹ گذشته شاهد بوده‌ایم، تمامی جریان‌های داخلی نظام مطلقه فقهاتی حتی جنبش سبز در سال ۸۸ تلاش می‌کردند تا «مدینه فاضله خود را دوران دهه ۶۰ خمینی اعلام کنند»، نگاهی اجمالی به بیانیه‌های میرحسین موسوی از بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ می‌تواند گواه این داوری ما باشد. بنابراین از آنجائیکه تمامی جریان‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی «استمرار حیات سیاسی خود را در گرو حفظ رژیم مطلقه فقهاتی می‌دانند»، در این رابطه هرگز حاضر نمی‌شوند تا توسط زیر سؤال رفتن خمینی در رابطه با جنایات دهه ۶۰ کل رژیم مطلقه فقهاتی را به زیر سؤال ببرند.

ب - نظر به اینکه سردمداران جریان به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال طلب در رنگ‌های مختلف آن از سبز و سفید گرفته تا بنفش در دهه ۶۰ بیش از جریان‌های راست وابسته به حزب پادگانی خامنه‌ای، در جنایات دهه ۶۰ دخالت داشته‌اند؛ و اصلاً قوه قضائیه و وزارت اطلاعات و نهادهای سرکوب در دهه ۶۰ و دوران خمینی شش دانگ توسط همین سردمداران رنگارنگ به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال‌گرا و سبز و بنفش و سفید مدیریت می‌شده است، به همین دلیل حرکت افشاگریانه شیخ حسن روحانی مورد حمایت درازمدت حتی جریان‌های رنگارنگ به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال‌گرا و سبز و بنفش و سفید هم قرار نخواهد گرفت، چراکه اصلاً طبق منشور ناتوشته بین تمامی جریان‌های درونی حاکمیت، حفظ نظام مطلقه فقهاتی تنها در چارچوب تقدیس خمینی ممکن می‌باشد.

ج - فراموش نکنیم که بیش از همه، این خامنه‌ای بود که از افشاگری جنایت دهه ۶۰ شیخ حسن روحانی بر آشفته گردید، چرا که معتقد است که جنایات بی‌مثال رژیم مطلقه فقهاتی در دهه ۶۰ مانند قبری است که به عبای و ردای همه آنها خواهد چسبید؛ و علاوه بر اینکه افشای جنایات دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی، باعث به زیر سؤال رفتن کلیت رژیم و



قانون اساسی و مقام عظمای ولایت در هر شرایط تاریخی می‌شود، خود نیز تبیین کننده ماهیت و جوهر رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته می‌باشد. لذا به همین دلیل اولین عکس‌العمل نسبت به افشاگری‌های جنایات دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی، از جانب خود خامنه‌ای آغاز شد. موضع‌گیری او در مراسم ۱۴ خرداد بر سر قبر خمینی در خصوص اینکه «جای شهید با جلا داد تغییر ندهید» و سخنرانی ۱۷ خرداد او که گفت: «گاهی دستگاه‌های مرکزی فکر و فرهنگ و سیاست، دچار اختلال و تعطیلی می‌شوند. در این وضعیت باید افسران جنگ نرم با شناخت وظیفه خود، به صورت آتش به اختیار تصمیم‌گیری نمایند»، همه در این رابطه قابل تفسیر و تحلیل سیاسی می‌باشند.

البته حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه تلاش کردند تا با حمایت از هویت و شخصیت رئیسی و علم الهدی پدر زنش که امام جمعه مشهد می‌باشد، حتی بعد از انتخابات دولت دوازدهم و اعلام پیروزی شیخ حسن روحانی توسط شورای نگهبان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که شش دانگ در اختیار حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های راست وابسته به آن می‌باشد، به تضعیف دولت روحانی تا مرز کودتا و آلترناتیوی راست پادگانی پیش بروند؛ که البته شیخ حسن روحانی برعکس اکبر هاشمی رفسنجانی، تسلیم این تهدیدهای راست پادگانی نشد و مستقیم با سپاه وارد چالش جدی شد؛ و با «تقسیم‌بندی دولت با تفنگ و دولت بی‌تفنگ» این جنگ را به عرصه اجتماعی کشانید؛ اما از آنجائیکه در همین زمان شعار «رژیم چنج» ترامپ در دستور کار نهادهای میل‌تاریستی امپریالیسم آمریکا قرار گرفت و در ادامه آن، آن دسته از جریان‌های سیاسی ایرانی خارج از کشور که به جای اعتقاد به «دینامیزم درونی» جهت تغییر رژیم مطلقه فقهاتی، معتقد به «دینامیزم برونی» از جمله حمله نظامی آمریکا مثل عراق و لیبی به ایران می‌باشند (امثال مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان و جریان‌های تجزیه‌طلب اقلیت‌های قومی از کرد تا بلوچ) فعالیت گسترده‌ای توسط وارد شدن به شکاف‌های بین‌المللی و بازی با تضادها و معرفی جریان خود به عنوان تنها آلترناتیو سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی، جهت تحریک جناح جمهوری‌خواهان (که به قول چامسکی خطرناکترین سازمان جهانی بشر می‌باشند)، از سر گرفتند.

همین امر باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی و در رأس آنها حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های راست وابسته به آن، به یکباره احساس خطر بکنند که فونکسیون این احساس خطر حزب پادگانی خامنه‌ای و حواریونش، پائین کشیدن فتیله جنگ جناح‌های درونی قدرت گردید. به همین دلیل تمامی جریان‌های داخلی رژیم مطلقه فقهاتی از راست

پادگانی تا جناح اعتدالی شیخ حسن روحانی جهت مقابله با صف‌آرایی جناح میل‌تاریست امپریالیسم آمریکا تحت هژمونی پوپولیسم سنیزه‌گر ترامپ و جریان‌های سیاسی ایرانی معتقد به تغییر نظام از بیرون تحت هژمونی مجاهدین خلق تلاش کردند تا به موازات پائین کشیدن فتیله تضادهای درونی خود، از مراسم تحلیف دولت دوازدهم یک مقابله به مثل سیاسی انجام دهند. بنابراین در این رابطه بود که کمیته‌ای تحت هژمونی علی لاریجانی و حسن روحانی و جواد ظریف تشکیل گردید و از تمامی کشورهای جهان جهت مشارکت در مراسم تحلیف حسن روحانی در ۱۴ مرداد ۹۶ دعوت به عمل آوردند؛ و راست پادگانی هم جهت تأمین امنیت این مراسم بعداً به این جریان پیوست؛ و خامنه‌ای هم در سخنرانی که در مراسم تنفیذ حکم حسن روحانی کرد، جهت حمایت از این پروژه نمایشی، خطاب به روحانی اعلام کرد که می‌توانید با تمام جهان رابطه همکاری متقابل داشته باشید.

علی ایحال، هر چند مدعین هم به لحاظ پُست مدیریتی در کشور خود و هم به لحاظ کمی در حد انتظار رژیم مطلقه فقهاتی شرکت نکردند و منهای سران اندک کشورهای همسایه مثل ارمنستان و افغانستان و چند کشور آفریقائی بالاترین مقام نیمه تشریفاتی غربی که در این مراسم شرکت کرد، خانم موگرینی مسئول خارجی اتحادیه اروپا بود که به علت عکس‌های سلفی نمایندگان مجلس بعد از مراسم با او، اوج پوچی و دربدری سردمداران نظام از برپایی این مراسم با آن همه هزینه‌های سرسام‌آور از جیب مردم نگون‌بخت ایران در عرصه جهانی به نمایش گذاشته شد؛ اما سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی، از رو نرفتند، لذا کوشیدند از این مراسم:

اولاً در برابر شعار «رژیم چنج» ترامپ و جمهوری‌خواهان آمریکا اعلام موجودیت کنند.

ثانیاً پاسخی به پروژه به انزوای سیاسی کشاندن رژیم مطلقه فقهاتی که توسط عربستان سعودی و ترامپ، در مسافرت ترامپ به عربستان همراه با انعقاد قرارداد ۱۱۰ میلیارد دلاری اسلحه با عربستان سعودی و جلسه سران ۵۰ کشور منطقه در جده پایهریزی شده بود، بدهند.

ثالثاً به جناح میل‌تاریست امپریالیسم آمریکا که توسط پروژه «رژیم چنج» ترامپ، به دنبال سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی هستند، نشان دهند که آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی در بیرون از رژیم نمی‌باشد، بلکه در درون خود رژیم است.

رابعاً به تمامی جریان‌های داخلی نظام مطلقه فقهاتی نشان دهند که اگر کشتی رژیم مطلقه فقهاتی سوراخ بشود همه آنها غرق می‌شوند.



خامسا به مخالفین برون مرزی خود نشان دهند که تضادهای جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی تا مرز به خطر افتادن موجودیت کل نظام مطلقه فقهاتی وجود دارد؛ و از مرحله‌ای که کلیت نظام مطلقه فقهاتی به خطر بیافتد، همه این جریان‌های رنگارنگ درون نظام مطلقه فقهاتی با هم شریک هستند؛ و فرقی و اختلافی بین بنفش و سبز و سفید و سیاه نیست.

ساده‌تر رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان پاتک در برابر مقابله ترامپ و جمهوری‌خواهان و جناح میلیتاریست امپریالیسم آمریکا، «نسبت به نفی برجام و اعمال تحریم‌های جدید» نشان دهد که در چارچوب پروژه برجام، «به دنبال ایجاد شکاف بین آمریکا و اروپا است» تا توسط نفوذ در این شکاف بتواند حمایت اروپا جهت شکستن انزوای جهانی خود به دست بیاورد. باری، اینکه آیا رژیم مطلقه فقهاتی واقعاً توانست از این مراسم به اهداف فوق خود دست پیدا کند، جواب ما منفی است. دلیل آن هم این است که:

۱ - حمایت کشورهای دعوت شده به این مراسم، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی صورت حاشیه‌ای داشت.

۲ - افول تضادهای درونی رژیم مطلقه فقهاتی، صورت موقتی و صوری دارد، چراکه به موازات معرفی کابینه جدید روحانی به مجلس، دوباره این تضادها چه در عرصه دولت و چه در عرصه شهرداری‌ها و شوراهای کلان شهرهای ایران رشد خواهد کرد.

۳ - تفرقه جریان‌های شیعه داخل عراق و در رأس آنها سفر مقتدا صدر (که مخالف حضور رژیم مطلقه فقهاتی در عراق می‌باشد) به عربستان سعودی و انشعاب حکیم از مجلس اعلای عراق و تلاش حزب دموکرات بارزانی کردستان عراق جهت تجزیه توسط همه پرسى در مهر ماه نشان دهنده این حقیقت است که رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌تواند در مرحله پسا‌شکست داعش در عراق، جهت نجات خود از انزوای سیاسی در منطقه و جهان، از آب گل آلود موجود در منطقه، ماهی بگیرد.

۴ - محکوم کردن و موضع‌گیری منفی آلمان و فرانسه و انگلیس از پرتاب موشک ماهواره بر سیمرغ رژیم مطلقه فقهاتی در همین زمان که تحریم‌های جدید امپریالیسم آمریکا بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی در حال اعمال می‌باشند، حائز اهمیت فراوانی برای فهم شکست استراتژی حرکت در شکاف رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.

۵ - حمایت شیخ حسن روحانی از موشک‌پرانی راست پادگانی از دیرالزور گرفته تا سیمرغ جهت جلب حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای

از دولت دوازدهم و آشتی با راست پادگانی در این زمان، خود معرف بی‌ثباتی سیاست داخلی حسن روحانی می‌باشد.

علی‌هذا، به این ترتیب است که در شرایط فعلی که جناح میلیتاریست امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند تا دامنه جنگ‌های نیابتی به داخل ایران بکشاند و پروژه کوچک کردن ایران بزرگ اسرائیل را مادیت بخشند و شرایط برای تحقق شعار «رژیم پنج» ترامپ فراهم کنند، بی‌شک شکست استراتژی موشک‌پرانی این رژیم همراه با بحران این رژیم در جنگ‌ها نیابتی منطقه و بحران سیاسی داخلی رژیم مطلقه فقهاتی و بازتولید تضادهای داخلی این رژیم همراه با بحران‌های ساختاری و اقتصادی و بیکاری و محیط زیست و مالی و پولی و اجتماعی ایران در این شرایط، موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش جدی کشیده است.

اما در خصوص شرایط بین‌المللی، مهم‌ترین عامل بحران‌زای بین‌المللی در این زمان، «تلاش امپریالیسم آمریکا در عرصه بین‌المللی جهت کسب دوباره هژمونی از دست رفته‌اش می‌باشد». قابل ذکر است که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم که امپریالیسم آمریکا توانست بر بام ویرانه‌های دو جنگ بین‌الملل اول و دوم، هژمونی جهانی را در دست بگیرد، معیارهای برتری آمریکا در آن شرایط جهت کسب هژمونی بر جهان عبارتند بودند از:

۱ - برتری «نظامی آمریکا» توسط در دست شدن انحصاری سلاح‌های اتمی.

۲ - برتری «سیاسی آمریکا» توسط نقش تعیین این امپریالیسم در خاتمه دادن به جنگ دوم بین‌الملل.

۳ - برتری «اقتصادی آمریکا» به علت در دست داشتن ۵۵٪ کل تولید ناخالص کره زمین در زمان پایان جنگ بین‌الملل دوم.

۴ - برتری «اتوریته‌ای و هژمونیک آمریکا» بر نهادهای بین‌المللی، از شورای امنیت سازمان ملل گرفته تا صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی.

۵ - برتری «ارزی و پول ملی» یا دلار به عنوان ارز بین‌المللی.

۶ - برتری «ایدئولوژی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم»، اما اگرچه در طول بیش از نیم قرن بعد از جنگ بین‌الملل دوم امپریالیسم آمریکا توانست به خصوص از بعد از فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم، این هژمونی جهانی خود را حفظ نماید، از بعد از بحران اقتصادی ۲۰۰۶ سرمایه‌داری جهانی که سر سلسله جنبان آن اقتصاد داخلی خود امپریالیسم آمریکا بود و در کمترین زمان مانند



بازی دومینو تمام جهان سرمایه‌داری را تحت تأثیر خود قرار داد و از بعد از شکست تهاجم امپریالیسم آمریکا به کشورهای افغانستان و عراق و لیبی در آستانه قرن بیست و یکم و از بعد از ظهور اقتصادهای بزرگی چون چین و هند و برزیل و آرژانتین و از بعد از ظهور دوباره روسیه تحت مدیریت پوتین در عرصه نظامی و به خصوص از بعد از اشغال کریمه و شکست و ناکارآمدی استراتژی امپریالیسم آمریکا در سوریه و جنگ‌های نیابتی منطقه، این همه باعث گردیده است تا از دهه دوم قرن بیست و یکم، هژمونی امپریالیسم آمریکا چه در عرصه قدرت نظامی و قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و چه در عرصه‌های سلطه بر نهادهای بین‌المللی و سلطه دلار به عنوان ارز برتر و لیبرالیسم و نئولیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی برتر به چالش کشیده شود؛ و در نتیجه این شکست هژمونی امپریالیسم آمریکا است که بستر جهت ظهور پوپولیسم ستیزه‌گر ترامپسم آماده شده است، چراکه عامل اصلی برتری ترامپ بر هیلاری کلینتون در انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا همین شعار «بازگشت به دوران هژمونی امپریالیسم آمریکا» توسط ترامپ بود؛ و لذا در این رابطه است که ترامپسم و جناح میلیتاریست و جمهوری‌خواهان حامی او تلاش می‌کنند تا هژمونی گذشته امپریالیسم آمریکا را بازتولید نمایند. بنابراین بحران امروز بین‌المللی معلول و مولود این سیاست پوپولیسم ستیزه‌گر ترامپسم با حمایت جناح میلیتاریست و جمهوری‌خواهان، در راستای بازتولید دوباره هژمونی امپریالیسم آمریکا می‌باشد.

فراموش نکنیم که در شرایط فعلی برعکس شرایط بعد از جنگ بین‌الملل دوم که ۵۵٪ کل تولید ناخالص کره زمین در ید آمریکا بود، حجم اقتصاد آمریکا به کمتر از ۲۲٪ رسیده است. همچنین برعکس شرایط نظامی بعد از جنگ بین‌الملل دوم که به علت قدرت انحصاری سلاح‌های اتمی آمریکا، این کشور برتری بلامنازع نظامی نسبت به دیگر کشورهای جهان داشت، امروزه منهای متعدد شدن کشورهای دارای سلاح اتمی، تنها روسیه به لحاظ کلاهک‌های اتمی دارای آنچنان قدرتی است که می‌تواند توسط آنها کره زمین را نابود کند؛ و در عرصه نهادهای بین‌المللی که در راس آنها شورای امنیت سازمان ملل قرار دارد، امروزه با قرار گرفتن چین در کنار روسیه آنچنان شرایط به ضرر آمریکا تغییر کرده است که فقط در خصوص سوریه تا کنون سه بار طرح آمریکا توسط چین و روسیه وتو شده است؛ و در عرصه تجارت جهانی و بانک جهانی هم به علت اینکه از سال ۲۰۲۰ اقتصاد چین به عنوان اقتصاد اول جهان خواهد شد، در نتیجه این دو نهاد بین‌المللی حتی به لحاظ مکانی هم، در حال انتقال مکان مرکزی خود به کشور چین هستند؛ و در خصوص جایگاه دلار هم امروزه ارزهای

بین‌المللی متعددی مثل یورو ظهور کرده است که در حال رقابت با دلار آمریکا می‌باشند. باری، این همه باعث گردیده است که در شرایط فعلی ترامپسم و جناح میلیتاریست و جمهوری‌خواهان آمریکا برای بازگرداندن دوران سیادت آمریکا:

اولاً برعکس گذشته و برعکس دوران نئوکانها، دیگر در عرصه نظامی به «اشغال مستقیم» رو نیاورند، چراکه در سنوات گذشته منهای شکست تمامی تهاجمات امپریالیسم آمریکا به کشورهای پیرامونی هزینه‌های نجومی این تهاجمات، سنگین‌ترین بار بر دوش مالیات دهندگان آمریکا گذاشته است و به جای آن بر جنگ‌های نیابتی تکیه کنند؛ زیرا در جنگ‌های نیابتی هزینه‌های جنگ به عهده کشورهای جنگ‌کننده می‌باشد.

ثانیاً برعکس دوران بعد از جنگ دوم جهانی که تکیه امپریالیسم آمریکا جهت غارت منابع فسیلی و بازار فروش کالاهای خود بر منطقه «خاورمیانه» بود، در شرایط جدید، تکیه استراتژی آمریکا بر منطقه آسیای جنوب شرقی می‌باشد که محور اقتصاد و تجارت جهانی است.

ثالثاً آنچنانکه که ترامپ در جلسه سران منطقه در جده عربستان سعودی مطرح کرد، «دیگر برای آمریکا موضوع حقوق بشر در اولویت قرار ندارد» بلکه این «تأمین منافع اقتصادی آمریکا است» که در نوک پیکان اهداف خارجی آمریکا می‌باشد. فروش ۱۱۰ میلیارد دلار اسلحه به عربستان و ۱۲ میلیارد دلار اسلحه به قطر در اولین سفر خارجی‌اش به عربستان دلالت بر این امر می‌کند.

رابعاً تکیه بر ناتو جهت مهار نظامی روسیه، همراه با تحریم‌های اقتصادی اخیر بر علیه این کشور و کاهش قیمت نفت، همه در راستای تضعیف روسیه به عنوان قدرت نظامی آلترناتیو می‌باشد.

خامساً تکیه بر استراتژی متلاشی کردن اتحادیه اروپا بخصوص از بعد از جدائی انگلستان از این اتحادیه، با حمایت از جریان‌های فاشیستی و نئوفاشیستی در کشورهای اروپائی همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

سادساً فشار همه جانبه سیاسی و اقتصادی و نظامی بر علیه چین بخصوص در دوران ترامپ در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

سابعاً سیاست مداخله‌جویانه در کشورهای پیرامونی غیر وابسته به امپریالیسم آمریکا از کوبا و ونزوئلا و بلیوی گرفته تا کره شمالی و غیره همه در این رابطه قابل تفسیر است.

ثامناً حمایت همه جانبه از رژیم اشغال‌گر و نژادپرست و تروریسم و کودکش اسرائیل و تلاش جهت تثبیت هژمونی این رژیم بر منطقه

خاورمیانه در چارچوب استراتژی ناتو عربی در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

اما در خصوص شرایط جدید منطقه خاورمیانه، مهم‌ترین عواملی که باعث پیدایش این شرایط جدید شده است، عبارتند از:

الف - شکست داعش در عراق و آزادسازی موصل.

ب - تلاش حزب دموکرات بارزانی جهت جدائی از عراق توسط همپرسی در مهر ماه که با حمایت اسرائیل و عربستان سعودی همراه می‌باشد.

ج - پیروزی‌های میدانی ارتش سوریه و حامیان روسی و رژیم مطلقه فقهاتی بشار اسد و عقب‌نشینی آمریکا و حامیان اروپائی‌اش از خواسته قبلی‌شان که برکناری اسد از قدرت بود.

د - تضاد دو کشور ارتجاعی عربستان سعودی و قطر.

ه - سمت‌گیری رجب طیب اردوغان و حزب عدالت توسعه ترکیه به طرف روسیه.

و - تشدید فشارهای همه جانبه جدید بر خلق فلسطین توسط رژیم اشغال‌گر و متجاوز و نژادپرست و تروریست اسرائیل.

ز - تلاش همزمان امپریالیسم آمریکا و عربستان سعودی جهت کشتانیدن جنگ‌های نیابتی به داخل خاک ایران.

ح - حمایت امپریالیسم آمریکا و عربستان سعودی از جریان‌های سیاسی ایرانی طرفدار مداخله خارجی برای سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی مثل مجاهدین خلق یا جریان‌های تجزیه‌طلب اقلیت‌های قومی ایران.

ط - تشنت و فرقه‌گرایی در میان شیعیان عراق، از گرایش مقتدا صدر جریان شیعه مخالف ایران در عراق گرفته تا جدا شدن حکیم از جریان مجلس اعلاى عراق، به خصوص از بعد از تکوین و رشد قدرت حشد الشعبی در عراق توسط سپاه پاسداران ایران.

علی‌ایحال، این عوامل باعث گردیده است تا در شرایط جدید اوضاع منطقه خاورمیانه دچار تغییر و تحولات جدیدی بشود که برای تبیین سیاسی این اوضاع جدید در منطقه خاورمیانه، ابتدا باید به آرایش و صف‌بندی تضادها بپردازیم و در رابطه با این آرایش و صف‌بندی تضادها است که در نوک پیکان هرم این تضادها در منطقه خاورمیانه، تضاد دو اردوگاه سرمایه‌داری، یعنی «اردوگاه سرمایه‌داری تدافعی» به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و «اردوگاه سرمایه‌داری تهاجمی» تحت هژمونی چین و روسیه قرار می‌گیرد، چراکه اگر جنگ داخلی سوریه را به عنوان آمپرسنج کل تضادهای منطقه در نظر بگیریم،

بی‌شک تعیین‌کننده‌ترین عامل در جنگ داخلی سوریه، «تضاد دو اردوگاه سرمایه‌داری جهانی می‌باشد». البته آنچه‌آنکه در شرق آسیا و اوکراین مؤلفه «اردوگاه سرمایه‌داری تهاجمی» تحت هژمونی چین و روسیه نسبت به «اردوگاه سرمایه‌داری تدافعی» برتری دارند، در سوریه هم «اردوگاه سرمایه‌داری تهاجمی» تحت هژمونی چین و روسیه نسبت به «اردوگاه تدافعی سرمایه‌داری» تحت هژمونی آمریکا از موضع برتری برخوردار می‌باشند.

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا «اردوگاه سرمایه‌داری تدافعی» تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا دیگر از شعار قبلی خود که خواستار سرنگونی بشار اسد بودند، عقب‌نشینی کنند. پیروزی‌های میدانی ارتش سوریه در شرایط فعلی با حمایت «اردوگاه تهاجمی سرمایه‌داری» تحت هژمونی روسیه و چین و حمایت رژیم مطلقه فقهاتی مولود همین برتری می‌باشد. سفر ترامپ به عربستان و قرارداد ۱۱۰ میلیاردی دلاری اسلحه با عربستان سعودی و قرارداد ۱۲ میلیارد دلاری اسلحه با قطر، همچنین قرارداد روسیه جهت تحویل S۴۰۰ به ارتش ترکیه باز در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. حمایت جناح میلیتاریست هار امپریالیسم آمریکا از جریان‌های داخلی تجزیه‌طلب ایران و از جریان طرفدار سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی از طریق تجاوز نظامی خارجی در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

در مرحله دوم از هرم تضادها در منطقه خاورمیانه، تضاد بین خلق‌های منطقه که در رأس آنها خلق فلسطین قرار دارد، با رژیم اشغال‌گر و نژادپرست و تروریست و متجاوز اسرائیل می‌باشد؛ که این تضاد در دو شکل: ۱ - مستقیم و ۲ - نمایندگی، در منطقه خاورمیانه جاری می‌باشند. صورت مستقیم این تضادها، سرکوب عریان خلق فلسطین، از فلسطینی‌های داخل اسرائیل گرفته تا فلسطینی‌های غرب اردن و نوار غزه می‌باشد؛ که اعتصاب غذای زندانیان فلسطینی در زندان رژیم اشغال‌گر و نژاد پرست و تروریست اسرائیل و مخالفت با نمازگزاران مسجد القصى و بمباران مناطق غزه می‌باشند؛ و اما صورت نمایندگی این تضاد برمی‌گردد به صف‌بندی رژیم متجاوز و اشغال‌گر اسرائیل در تضادهای منطقه جهت تثبیت هژمونی این رژیم در منطقه خاورمیانه. لذا در این رابطه است که می‌توانیم به تفسیر «استراتژی ناتو عربی» در مخالفت با رژیم مطلقه فقهاتی ایران و حمایت رژیم اشغال‌گر اسرائیل از حزب دموکرات کردستان بارزانی جهت تجزیه عراق و حمایت رژیم اشغال‌گر اسرائیل از تجزیه‌طلبان داخل ایران، بپردازیم.

در مرحله سوم از هرم تضادهای خاورمیانه، تضاد بین حکومت‌های ارتجاعی کشورهای منطقه در لوای دو اردوگاه «فرقه‌گرایانه مذهبی



خود نظام و به وسیله جریان‌های درونی خود نظام می‌باشند». فراموش نکنیم که این دسته از بعد از تکوین جریان به اصطلاح «اصلاحات» درون رژیم مطلقه فقاهتی در دوم خرداد ۶۷ شکل گرفته‌اند و همراه با تنوع جریان اصلاح‌طلبان حکومتی که معتقد به تغییر رژیم مطلقه فقاهتی از درون حکومت هستند و در داخل کشور طیفی رنگارنگ از به اصطلاح جنبش اصلاحات سیدمحمد خاتمی تا جنبش سبز میرحسین موسوی و جریان اعتدال‌گرای هاشمی رفسنجانی - شیخ حسن روحانی تشکیل می‌دهند که به موازات آن همین پروسه در اپوزیسیون خارج از کشور شکل گرفته است؛ که با تاسی از این طیف داخل کشور معتقدند که برای تغییر رژیم مطلقه فقاهتی، باید این تغییر از بالا و از درون خود رژیم و توسط خود جریان‌های داخل رژیم مطلقه فقاهتی، به انجام برسانیم.

دسته سوم از اپوزیسیون خارج کشور، جریان‌های هستند که جهت تغییر رژیم مطلقه فقاهتی بر «استراتژی دینامیزم درونی» یا «تغییر از پائین، توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، تکیه می‌کنند». این جریان‌ها برعکس دو دسته اول و دوم نه معتقد به جنگ و اشغال نظامی و تجزیه ایران هستند و نه امیدی به تغییر رژیم مطلقه فقاهتی توسط جریان‌های داخلی این حکومت دارند. بلکه برعکس معتقدند که تنها از طریق خود مردم ایران و خود «جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید از پائین این تحول صورت بگیرد.» ☀

پایان

شیعه و سنی» که رهبری اردوگاه فرقه‌گرایانه سنی در دست سردمداران عربستان سعودی قرار دارد و رهبری اردوگاه فرقه‌گرایانه شیعه در دست سردمداران رژیم مطلقه فقاهتی ایران است. تضاد بین قطر و اردوگاه عربستان و امارات و بحرین و مصر در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. تضاد بین ترکیه و رژیم مطلقه فقاهتی باز در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. صف‌بندی خارجی جنگ یمن که از طرف عربستان و کشورهای مرتجع عربی و اردوگاه سرمایه‌داری تدافعی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا قرار دارد و از طرف دیگر رژیم مطلقه فقاهتی و حزب الله لبنان و عراق و غیره می‌باشند، باز در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. همچنین تفرقه در جریان‌های شیعه داخل عراق باز در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

باری، اپوزیسیون خارج از کشور رژیم مطلقه فقاهتی در شرایط فعلی دارای شرایط بحران‌زائی می‌باشند که عامل اصلی بحران اپوزیسیون خارج از کشور «بحران استراتژی است». آنچه باید در خصوص «بحران استراتژی اپوزیسیون خارج از کشور» مطرح کنیم، اینکه در یک جمع‌بندی کلی اگر موضع تمامی نیروی‌های اپوزیسیون خارج از کشور، اعم از «اپوزیسیون راست» که در رأس آنها سلطنت‌طلبان قرار دارند و «اپوزیسیون میانه» که در رأس آنها نیروهای اصلاح‌طلب قرار دارند و «اپوزیسیون رادیکال» که در رأس آنها نیروهای اصلاح‌گر (نه اصلاح‌طلب) قرار دارند را در رابطه با رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران، «نیروهای تغییرخواه» تعریف نمائیم، استراتژی مورد اعتقاد این نیروها به سه قسمت تقسیم می‌گردد:

قسمت اول آن دسته از نیروهای خارج از کشور هستند که معتقد به تغییر رژیم مطلقه فقاهتی از طریق «دینامیزم خارجی» توسط حمله نظامی «اردوگاه سرمایه‌داری تدافعی» به رهبری امپریالیسم آمریکا می‌باشند. این دسته از اپوزیسیون که به صورت طیفی از جریان‌های مختلف راست و رادیکال می‌باشند از سلطنت‌طلبان تا مجاهدین خلق تا نیروهای تجزیه‌طلب اقلیت‌های قومی تشکیل می‌دهند. لذا هر کدام از این جریان‌های مختلف «معتقد به استراتژی تغییر رژیم مطلقه فقاهتی از طریق دینامیزم برونی» تلاش می‌کنند تا در نگاه اردوگاه سرمایه‌داری تدافعی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و جناح میلیتاریست هار آن، «خود را به عنوان آلترناتیو رژیم مطلقه فقاهتی معرفی نمایند». جنگ نمایش این جریان‌ها در خارج از کشور در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

دسته دوم از اپوزیسیون خارج از کشور آن طیفی از اپوزیسیون هستند که جهت «تغییر رژیم مطلقه فقاهتی، معتقد به تغییر این رژیم از درون



«عید قربان» بر همه آنبائی که به «حق برابری» برای همه انسان‌ها،

در زندگی در کنار هم، در «جهان واحد» می‌اندیشند، مبارک باد.

«حج» نمایش یک «پراکسیس» برای تمرین «همه انسان‌ها» جهت معماری زندگی در «جهان واحد»، بر پایه «حق برابری» همه انسان‌ها

«میقات» رسیده است ترا پرده دریدن
ای غوره چون سنگ نخواهی تو پزیدن
ای محو «راه» گشته از «محو» هم سفر کن
گفتی «مرا» که چونی. در روی «ما» نظر کن
بیرون شو از شرک و نفاق. ساکن شو اندر لامکان
زان اعتقاد سرسری زاین «دین» سست در سکون
او را روا باشد روا. کو «راند» است اندر جهان
لیلی چون بیند مر ترا. گردد چو مجنون پاسبان
خلقی عجب آید برون. چه «خفته‌اید» ای کاروان
بس نقش‌ها بنگاشتی بیرون ز شهر جان و جان
خواهی چنین «گم شو» چنان در «نفی خود» در لامکان
در صف درآ. واپس منه. با مشعلی چون آسمان
خود پیش موسی آسمان. باشد «کمینه نردبان»
منزلگه ما «خاک» نیست. بی‌باک رو در «لامکان»
در گوش جان‌ها می‌رسد. «طبل رحیل» از آسمان
نک صبح دولت می‌دمد. «اندر منا» ای پاسپان
هم در «حیات جاودان» هم در «بلای ناگهان»
خلق همه نعره زنان. چرخ زنان به آسمان
بار که می‌کشیم؟ بگو. خلق همه نعره زنان
عفو نما و درگذر از گنه و عثار جان
آمده‌ام بسوی تو. خیز بیا «حرای جان»
نیم حدیث گفته شد. هر نفسی نثار جان
نیست بجز «هوای تو» قبله و افتخار جان
در «ره و منهج خدا» هست خدای یار جان
ای «مه عید وصل ما» ای «شب قدر» جان جان
پیش خیال چشم من. روزی و روزگار جان
نیست «خزان دل» همی. زود «کفن بیوش» چنان
این که شدست زلزله. هم به «منا» سلوکیان
ز چشم آموختن «حاجی» بهنگام سکون حیران

چیست حج؟ در پرده ناموس و دغل چند گریزی
چیست حج؟ هر میوه که در «سعی. صفا» بود. همه پخت
چیست حج؟ آنکس که نیست عاشق. گو قصه مختصر کن
چیست حج؟ چشمی زدل بر آور. در «عین دل» نظر کن
چیست حج؟ بر کن قبا و پیرهن. تسلیم شو اندر کفن
چیست حج؟ تا کی گریزی از خدا. انا الیه راجعون
چیست حج؟ گشتن به گرد «خود» خطا است. الا «جمال قطب» جان
چیست حج؟ هم ساریان. هم اشتزان. مستند از «صاحب قران»
چیست حج؟ نک ساریان برخاسته. «بانک رحیلت» عاشقان
چیست حج؟ بس شمع‌ها افروختی. بیرون زسقف آسمان
چیست حج؟ گفتا مباش اندر جهان تا «روی من» بینی عیان
چیست حج؟ گویم که گنجی شایگان. گوید بلی «نی رایگان»
چیست حج؟ دریا نباشد قطره‌ای. هم آسمان هم نردبان
چیست حج؟ رستم که باشد در جهان. در پیش «صف عاشقان»
چیست حج؟ ای عاشقان. ای عاشقان. هنگام «کوچست» از جهان
چیست حج؟ آن نامه اسرار جان تا چند خوانی هین عیان
چیست حج؟ خلقی ببینی نیم شب. جمع آمده بریط زنان
چیست حج؟ هم نفس فرشتگان. عشق برای سرخوشان
چیست حج؟ کار کنیم. چو اشتزان. بار بریم. چو بردگان
چیست حج؟ آمده‌ام بعدر تو. ای طرب و قرار جان
چیست حج؟ سوخته شد زهر تو یار منی تو بی‌گمان
چیست حج؟ تافتن «شعاع تو» بر همه شهریار جان
چیست حج؟ نیست بجز «رضای تو» قفل‌گشای «عقل و جان»
چیست حج؟ از غم دوری لقا. «راه حبیب» طی کنان
چیست حج؟ «عید نمای عید را» ای تو هلال عید جان
چیست حج؟ «عشق توست» هر زمان در خمشی و در بیان
چیست حج؟ نیست «شب سیاه» رو. رو بمیان روشنان
چیست حج؟ هست به شهر ولوله. در «عرفات» حاجیان
چیست حج؟ زشمع آموختن. «حاجی» میان سوختن خندان

«جنبش زنان ایران» در مسیر «رهائی»

خلاصه اینکه: شعار تساوی حقوق زن مرد جنبش زنان ایران،

عدالت تاریخی به شاخه‌های مختلف:

- ۱ - عدالت سیاسی،
- ۲ - عدالت اقتصادی،
- ۳ - عدالت اجتماعی،
- ۴ - عدالت جنسیتی تقسیم کنیم.

اولاً دارای جوهر رهائی‌بخش می‌باشد.

ثانیاً در راستای مبارزه آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه مردم ایران است.

ثالثاً دارای جوهر سوسیالیستی می‌باشد. چرا که تنها در چارچوب نظام سیاسی - اقتصادی، دموکراسی - سوسیالیستی (نه دموکراسی سرمایه‌داری) شریعتی می‌تواند شعار تساوی حقوق زن و مرد تحقق پیدا نماید.

طبیعی است که در آینده تاریخ بشر، باز عدالت در مبارزه با تبعیضات بشر دارای شاخه‌های جدیدی خواهد شد. علیهذا، در چارچوب «مبارزه تبعیض ستیز جنسیتی جنبش زنان ایران تحت لوای شعار تساوی حقوق زن و مرد در جامعه امروز ایران، عدالت جنسیتی می‌تواند به عنوان مانیفست مبارزه رهائی‌بخش جنبش زنان ایران در این شرایط مطرح شود؛ که مطابق عدالت جنسیتی جنبش زنان ایران تحت شعار تساوی حقوق زن و مرد، می‌توانند خواستار لغو تمامی تبعیضات حقوقی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و مذهبی و قومی و مدنی حاکم بر زنان ایران بشوند که فونکسیون نهائی انجام آنها، رهائی اردوگاه بزرگ مستضعفین امروز ایران، اعم از زن و مرد از این تبعیضات استخوان‌سوز می‌باشد.»

لذا همین امر است که باعث گردیده است تا جنبش زنان ایران در چارچوب مبارزه تبعیض‌ستیزانه جنسیتی خود با شعار تساوی حقوق زن و مرد در شرایط مشخص سیاسی حاکم بر جامعه ایران، به عنوان جنبش پیشرو (نه پشاهنگ) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مطرح گردند. نکته قابل توجهی که در عرصه مبارزه تبعیض‌ستیزانه جنسیتی جنبش زنان ایران تحت شعار تساوی حقوق زن و مرد باید

رابعاً شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران تنها شعاری است که در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی و اسلام فقهاتی حاکم، می‌تواند باعث وحدت و انتلاف تمامی شاخه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود؛ و تنها شعاری است که می‌تواند در این شرایط قدرت بسیج‌گری برای مردم ایران در عرصه گروه‌های مختلف اجتماعی داشته باشد و تنها شعاری است که رژیم مطلقه فقهاتی در برابر آن توان عقب‌نشینی تاکتیکی و موضعی ندارد، چراکه برعکس دیگر شعارهای مطالباتی جنبش‌های اردوگاه مستضعفین ایران، شعار تساوی حقوق زن و مرد، تنها شعاری است که کوچکترین عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر آن به مثابه فرو ریختن کل اسلام فقهاتی و کل خیمه حاکمیت فقهاتی ایران می‌باشد. لذا به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۸ گذشته اولین خاکریزی که جهت مبارزه با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت دائم مورد حمله مستقیم و غیر مستقیم خود قرار داده است، همین خاکریز تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران بوده است.

خامساً برعکس دیگر شعارهای جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که بیشتر دارای جوهر صنفی و اقتصادی و گروهی می‌باشند، شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی، تنها شعاری است که از آغاز تا پایان دارای جوهر سیاسی می‌باشد و هرگز این شعار در هیچ فرایندی نمی‌تواند، اسیر ورطه گروهی و صنفی بشود؛ و به همین دلیل است که شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران، علاوه بر قدرت بسیج‌گری آن، قدرت سراسری و فراگیر کردن جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیز دارد.

حال اگر عدالت تاریخی و مبارزه عدالت‌طلبانه بشر در عرصه تاریخ، حرکت تحول‌خواهانه انسان‌ها در جهت مبارزه با تبعیض‌های طبقاتی و تبعیض‌های نژادی و تبعیض‌های مذهبی و قومی و تبعیض‌های جنسیتی تعریف نمائیم، بی تردید باید

به آن توجه بشود اینکه از آنجائیکه مبارزه رهایی‌بخش جنبش زنان ایران در چارچوب جنبش مطالباتی کل شاخه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگری و جنبش مزدبگیران و جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش دانشجویان و جنبش دانش‌آموزان و جنبش معلمان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره صورت می‌گیرد، همین پیوند جنبش زنان ایران در عرصه جنبش مطالباتی شاخه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در این شرایط، همراه با جوهر تبعیض‌ستیزانه جنبش زنان ایران در عرصه سیاسی که همان جنبش آزادی‌خواهانه یا دموکراسی‌طلبانه در چارچوب پروژه دموکراسی سوسیالیستی شریعتی می‌باشد، بسترساز پیوند بین دو شعار «نان و آزادی» که شعار عام استراتژیک امروز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، با شعار «تساوی حقوق زن و مرد» که شعار استراتژیک جنبش زنان ایران است، بشود.

نکته دیگری که به لحاظ آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران در این زمان باید به آن عنایت شود، خطر اولویت بخشیدن و جایگزین کردن «آزادی اجتماعی» به صورت مکانیکی به جای آزادی مدنی و آزادی سیاسی در خصوص جنبش مطالباتی زنان ایران است. چراکه جنبش زنان ایران امروز واقفند که محرومیت مدنی و تبعیضات سیاسی مشکل آنها در عرصه دموکراسی می‌باشد. لذا به همین دلیل جنبش زنان ایران نباید در عرصه مبارزه آزادی‌خواهانه خود، آزادی مدنی و آزادی سیاسی زنان ایران را مانند زمان رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی وجه معامله آزادی اجتماعی بکنند.

به عبارت دیگر «برای زنان ایران آزادی اجتماعی، زمانی ارزش اجتماعی دارد که در چارچوب آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی حاصل شده باشند»؛ یعنی برای زن ایرانی و جنبش رهایی‌بخش زنان ایران، سه مؤلفه «آزادی مدنی و آزادی سیاسی و آزادی اجتماعی» در پیوند با یکدیگر تنها در عرصه مبارزه دموکراسی‌خواهانه سوسیالیستی در چارچوب دیسکورس شریعتی تعریف می‌شوند؛ و بدین ترتیب است که جنبش زنان ایران هر گونه برخورد مکانیکی در راستای اولویت بخشیدن به آزادی‌های اجتماعی، نسبت به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی در عرصه مبارزه دموکراسی‌خواهانه خود، نفی و رد می‌کنند؛ و مبارزه دموکراسی‌خواهانه خود در چارچوب جنبش مطالباتی کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بر پایه هم فاز

سه مؤلفه آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های اجتماعی دنبال می‌کنند.

همین رویکرد جنبش زنان ایران به مبارزه آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه باعث می‌گردد تا آرایش هیرارشیک مؤلفه‌های آزادی در عرصه جنبش مطالباتی ایران به صورت:

۱ - آزادی‌های سیاسی،

۲ - آزادی‌های مدنی،

۳ - آزادی‌های اجتماعی درآید؛ و «در عرصه مبارزه سوسیالیست‌خواهانه در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی شریعتی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری) مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران، بر مبارزه با فقر اولویت پیدا می‌کند»؛ چراکه جنبش زنان ایران به نیکی دریافته‌اند که «مبارزه با فقر در جامعه امروز ایران، اگر در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران صورت نگیرد، این مبارزه صورت پوپولیستی پیدا می‌کند و از جوهر سوسیالیستی محروم می‌شود.» قابل توجه است که همین برخورد پوپولیستی با فقر، جدای مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران، بخصوص در سال‌های ۸۴ تا ۹۲ باعث ظهور هیولای پوپولیستی ستیزه‌گر و غارت‌گر در حاکمیت مطلقه فقه‌گرا گردید. لذا به همین دلیل در رویکرد جنبش زنان ایران مبارزه سوسیالیستی با فقر در جامعه ایران:

اولاً باید در چارچوب مبارزه «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعتی انجام بگیرد.

ثانیاً مبارزه با فقر در جامعه امروز ایران باید در چارچوب مبارزه با «نابرابری‌های موجود در جامعه ایران» به انجام برسد. لذا هر گونه مبارزه پوپولیستی با فقر خارج از مبارزه سوسیالیستی با نابرابری‌ها در جامعه امروز ایران محکوم به شکست خواهد بود.

ثالثاً مبارزه دموکراسی‌خواهانه سوسیالیستی در جامعه ایران باید از کانال جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حاصل بشود. لذا هر گونه «جنبش به اصطلاح اصلاحات دموکراسی‌خواهانه تکوین یافته در بالایی‌های قدرت (جهت پارگیری و بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقه‌گرا) باطل و دروغین و عوام‌فریبانه می‌باشد»؛ چراکه جنبش زنان ایران در

بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، در مقایسه با شعار محوری جنبش زنان ایران که همان «تساوی حقوق زن و مرد ایرانی» می‌باشد، در تحلیل نهائی در چارچوب مبارزه سوسیالیستی با دو مؤلفه نابرابری‌ها و فقر، دارای مضمون واحدی می‌باشند؛ چراکه شعار آزادی از آنجائیکه در اینجا با جوهر و مضمون دموکراسی سوسیالیستی شریعتی تعریف می‌گردد، تنها در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران دست یافتنی می‌باشد؛ یعنی آنچنانکه شعار «نان» دارای جوهر و مضمون مبارزه با فقر است، شعار آزادی سوسیالیستی دارای جوهر مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران می‌باشد.

البته طرح اولویت مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران نسبت به مبارزه با فقر به معنای این نیست که در جامعه امروز ایران فقر کمتر از نابرابری‌ها می‌باشد. بلکه بالعکس اولویت مبارزه با نابرابری‌ها نسبت به مبارزه با فقر در جامعه امروز ایران دلالت بر این امر می‌کند که در جامعه امروز ایران باید مبارزه با فقر باید در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود به انجام برسد؛ چراکه هر گونه مبارزه مکانیکی با فقر جدای از مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران، باعث سقوط در ورطه هولناک پوپولیسم می‌شود. ☀

ادامه دارد

عرصه تجربه ۳۸ ساله گذشته خود به این واقعیت دست پیدا کرده‌اند که تا زمانیکه مبارزه با فقر و ادعاهای آزادی‌خواهانه در جامعه ایران در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود صورت نگیرد، فریب و دروغ می‌باشد.

توجه داشته باشیم که مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران جز با تغییر ساختاری نظام سیاسی حاکم امکان پذیر نیست. لذا هر گونه ادعای جناح‌های درونی قدرت جهت انجام حرکت تحول‌خواهانه از بالا و از طریق صندوق‌های رأی در چارچوب اعتقاد به اصلاح‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی از درون و اعتقاد به ظرفیت‌های دموکراتیک قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی، آب در هاون کوبیدن خواهد بود. همان تجربه‌ای که جنبش زنان ایران در ۳۸ سال گذشته در این رابطه کرده‌اند.

علی‌ایحاله از نظر جنبش زنان ایران تنها از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین توسط شاخه‌های مختلف جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگری و جنبش مزدبگیران و جنبش دانشجویان و جنبش دانش‌آموزان و جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی است که می‌توان در عرصه جنبش مطالباتی فراگیر و همه‌جانبه و سراسری جنبش عام اجتماعی ایران به مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران و مبارزه با فقر پرداخت.

شعار «نان و آزادی» که شعار محوری جنبش مطالباتی اردوگاه

وب سایت:

www.pm-iran.org
www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳



علل و دلایل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران

بنابراین در این رابطه است که جنبش دانشجویی ایران به علت اینکه:

«کارگر» همان نیروهای بالقوه و بالفعلی که چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال، تنها توسط فروش نیروی کار یدی و ذهنی تأمین معیشت می‌کنند، تعریف کرده است؛ و هکذا «اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که بستر ساز استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی جامعه مدنی تکوین یافته از پائین (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌باشد، در چارچوب همین تعریف از کارگر و مستضعف و مستضعفین معنی کرده است»؛ یعنی «مستضعف و مستضعفین» در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته، عبارت بوده است از «کارگر یا کارگرانی که بالقوه و یا بالفعل چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال، تنها با فروش نیروی کار، ذهنی و یدی خود می‌توانند زندگی کنند» آنچنانکه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دیسکورس آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته عبارت بوده است از «گروه‌های اجتماعی بزرگ ایران که در اشکال مختلف، مطابق تقسیم کار اقتصادی در نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران، توسط فروش نیروی کار ذهنی و یدی به صورت بالقوه و بالفعل، چه قبل و چه حال، تهیه معیشت و زندگی می‌کنند تعریف می‌شوند.»

اولاً برعکس جنبش کارگری که میانگین مدت عمر کار کردن یک کارگر در ایران ۳۰ سال می‌باشد، میانگین عمر دانشجویی یک دانشجو در ایران چهار سال است؛ و بعد از این چهار سال، دانشجو پس از ورود به بازار کار سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران یا جذب طبقه متوسط شهری می‌شوند و یا جذب طبقه بورژوازی و یا حداکثر جذب طبقه مزدبگیران و زحمتکشان شهر و روستا می‌گردد. در نتیجه دانشجویان ایران نمی‌توانند در چارچوب ۴ سال عمر دانشجویی خود به جنبش مطالباتی صنفی فراگیر و سراسری دانشجویان ایران دست پیدا کنند، اما می‌توانند در بستر «تعریف وظایف دموکراتیک» برای خود، «جنبش سیاسی دموکراسی‌خواهانه» داشته باشند.

ثانیاً کارگر در دیسکورس «آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، به عنوان ارگان‌های عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ۴۱ سال گذشته «مشمول تمامی کسانی می‌شوند که با فروش نیروی کار خود در بازار سرمایه‌داری ایران، اعم از کار یدی و کار ذهنی، به صورت بالفعل و یا بالقوه، چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال، امکان امرار معیشت و زندگی برای آنها ممکن می‌گردد». به عبارت دیگر، «از نظر آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، آنچنانکه کارگر صنعتی یا پرولتاریا کارگر هستند، تمامی نیروهائی که در بخش‌های مختلف خدمات و توزیع و تولید سرمایه‌داری حاکم بر جامعه امروز ایران، توسط فروش نیروی کار ذهنی و یدی، به صورت بالقوه و بالفعل، چه در گذشته (قبل از بازنشستگی) و چه در حال امرار و معاش می‌کنند، نیز کارگر می‌باشند»؛ یعنی آنچنانکه بیش از یک میلیون نفر معلم ایرانی که امروز با فروش نیروی کار ذهنی خود زندگی می‌کنند، کارگر هستند، تمامی مزدبگیران اداری اعم از دولتی و بخش خصوصی و تعاونی که با فروش نیروی کار ذهنی و یدی خویش زندگی می‌کنند، نیز کارگر می‌باشند؛ و هکذا «تمامی دستفروشان و زحمتکشان شهر و روستا و حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران که با «فروش نیروی کار خود» به صورت ذهنی و یدی، در شکل بالقوه و بالفعل زندگی می‌کنند، نیز کارگر هستند» و هکذا «تمامی کسانی که جز فروش نیروی کار ذهنی و یدی خود بستری جهت امرار معاش ندارند، اما در جامعه امروز ایران، بازار برای فروش نیروی کار خود پیدا نمی‌کنند و امروزه در جامعه ایران تحت عنوان ارتش ۱۵ میلیون نفری بیکاران نیروی ذخیره کار می‌باشند، نیز کارگر می‌باشند.»

ثالثاً در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۱ سال گذشته تنها معیار تعریف کارگر، فقط و فقط فروش نیروی کار ذهنی و یدی جهت تهیه معیشت می‌باشد، لذا در این رابطه است که آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در چهل و یک سال گذشته (از سال ۵۵ تا سال ۹۶) حتی ترم‌های «مستضعف و مستضعفین» در چارچوب ترم

رابعاً برعکس دیسکورس دگماتیست و ارتجاعی اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی حاکم بر جامعه ایران که «مستضعف و مستضعفین» را در چارچوب «فقر و فقیر»

معنی می‌کنند، آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال گذشته (۵۵ تا ۹۶) اصلاً و ابداً «مستضعف و مستضعفین» را در چارچوب ترم فقر و فقیر تعریف نکرده است، چراکه آرمان مستضعفین و در ادامه آن نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال گذشته، در ادامه راه معلم کبیرمان شریعتی معتقد بوده است که «مستضعف و مستضعفین» در رویکرد قرآن، به عنوان «تنها عامل دینامیک تاریخ بشر به سوی رهائی و سوسیالی است می‌باشد».

فراموش نکنیم که «قرآن در تبیین تاریخ و انسان و جامعه عامل محور می‌باشد و اصلاً و ابداً به جبر اعتقادی ندارد»؛ و تنها به همین دلیل است که قرآن در آیه ۵ سوره قصص می‌فرماید: «و نرید آن من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین - و اراده ما (خداوند) بر این قرار گرفته است که امامت و وراثت مستضعفین بر زمین، محتوم آینده تاریخ می‌باشد»، چراکه تنها با وراثت و امامت مستضعفین بر تاریخ است که بشریت با دستیابی به سوسیالیسم توسط «اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت، اعم از قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی، یا زر و زور و تزویر، توسط بازوی وراثت و امامت مستضعفین (تمامی نیروهائی که با فروش نیروی کار خود به صورت بالفعل و بالقوه و در اشکال یدی و ذهنی می‌توانند زندگی کنند) می‌توانند به رهائی کامل دست پیدا کنند.»

علیهذا، مستضعف و مستضعفین (آنچنانکه اسلام فقاهتی و روایتی و ولایتی، ۳۹ سال است که شبانه‌روز در جامعه ایران تبلیغ می‌کنند) به معنای گدا یا فقر یا فقیر، هرگز نمی‌توانند تنها به عنوان «پشتوانه و عامل دینامیک تاریخ بشر، به سوی رهائی و سوسیالیسم (اجتماعی کردن قدرت در سه شکل قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی یا زر و زور و تزویر) بشوند.

خامسا در همین رابطه است که آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته، «به مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و حقوقی و اجتماعی مولود نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران» پرداخته است، نه به «مبارزه با فقر و تهیدستی» که بسترساز ظهور «هیولای پوپولیسم» می‌باشد و آنچنانکه در آمریکای لاتین شاهدیم «طشت رویکرد پوپولیسم یا به اصطلاح

آنها «سوسیالیست قرن بیست و یکم»، از آسمان به زمین افتاده است، چراکه در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در ۴۱ سال گذشته، به لحاظ کلاسیک و ترمولوژی، «ترم فقر با ترم نابرابری، از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد». بنابراین، این تنها نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و حقوقی و اجتماعی مولود سرمایه‌داری حاکم بر ایران است (نه فقر) که در ۴۱ سال گذشته به چالش گرفته شده است.

پر پیداست که در رویکرد آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در ۴۱ سال گذشته، «ترم فقر در چارچوب ترم نابرابری قابل تعریف می‌باشد؛ اما برعکس، ترم نابرابری در چارچوب ترم فقر قابل تعریف نیست». لذا در همین رابطه بوده است که در ۴۱ سال گذشته آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، جهت «مبارزه با سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران، نابرابری‌های موجود جامعه ایران را اعم از نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اجتماعی و حقوقی در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی شریعتی (نه سوسیال دموکراسی قرن بیستم سرمایه‌داری اروپا) به چالش گرفته است، نه پدیده فقر، به صورت مکانیکی». بر واضح است که «کسی که تفاوت بین فقر با نابرابری نتواند بفهمد، هرگز نخواهد توانست دموکراسی سوسیالیستی شریعتی که به معنای اجتماعی کردن قدرت در سه شکل سیاسی و اقتصادی و معرفتی، یا زر و زور و تزویر می‌باشد، فهم کند.»

سادساً من حیث المجموع، در دیسکورس آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین از کارگر تولیدی تا کارگر توزیعی و کارگر خدماتی و معلم و پرستار و دستفروش و راننده شرکت واحد و دیگر زحمتکشان شهر و روستا که در مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر ایران، مجبور می‌شوند نیروی کار یدی و ذهنی خود را جهت معیشت خود و خانواده در بازار سرمایه‌داری به فروش بپردازند، کارگر تلقی می‌باشند، لذا زمانیکه ما در آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین صحبت از طبقه کارگر می‌کنیم، مشمول همه نیروهای جامعه امروز ایران می‌شوند که با فروش نیروی کار ذهنی و یدی خود زندگی می‌کنند؛ اما در خصوص گروه اجتماعی چهار میلیون نفری دانشجویان در جامعه ایران، عدم امکان شکل‌گیری مطالبات صنفی سراسری باعث گشته است تا جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته پروسس حیات خود، پیوسته یک جنبش سیاسی باشد و هرگز در طول ۷۶ سال



گذشته، جنبش دانشجویی ایران این جنبش فرایند صنفی نداشته است.

۵ - «مطالبات مشترک سیاسی» جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال پروسس حیات این جنبش که همان «مطالبات دموکراسی خواهانه» می باشد، از آنجائیکه به دلیل «بحران تئوریک» این جنبش نتوانسته است توسط نظریه پردازان جنبش دانشجویی ایران بر طرف گردد، در نتیجه، «مطالبات دموکراسی خواهانه جنبش دانشجویی ایران» در فرایندهای هفت گانه پروسس حیات جنبش دانشجویی ایران، نتوانسته است آبشخور تعیین «وظایف دموکراتیک» برای این جنبش بشوند.

۶ - «بحران تئوریک» جنبش دانشجویی ایران در ۷۶ سال گذشته پروسس حیات این جنبش، در تمامی عرصه های مبارزه دموکراسی خواهانه این جنبش، اعم از ایدئولوژی و استراتژی و تعیین وظایف حداقلی و حداکثری جاری و ساری بوده است؛ و در نتیجه همین بحران تئوریک ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا شرایط برای کاهش مطالبات جنبش دانشجویی، به صورت پلکانی در عرصه زمان فراهم بشود.

فراموش نکنیم که چپ روی ها و راست روی های پی در پی جنبش دانشجویی ایران به خصوص در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مولود همین «بحران تئوریک» جنبش دانشجویی ایران بوده است؛ که در تحلیل نهانی خود همین چپ روی ها و راست روی ها جنبش دانشجویی، عاملی جهت «کاهش مطالبات حداقلی و حداکثری دموکراتیک» جنبش دانشجویی ایران بوده است.

برای مثال اگر مشاهده می کنیم که در طول ۲۰ سال گذشته (از خرداد ۷۶ الی یومنا هذا) خواسته ها و مطالبات دموکراتیک جنبش دانشجویی ایران در چارچوب اختلاف جناح های درونی حکومت (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) محدود و محصور و خلاصه شده است، این وضع و اسفای ۲۰ ساله گذشته جنبش دانشجویی ایران، هزینه ای است که این جنبش بابت چپ روی های کودکانه دوران دنباله روی از استراتژی پیشاهنگی سازمان های چریک گرا و ارتش خلقی و حزب گرایانه لنینیستی دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ پرداخت می نمایند.

بنابراین دلیل اصلی کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران

بخصوص در ۲۰ سال بعد از خرداد ۷۶ همین «بحران تئوریک ۷۶ ساله جنبش دانشجویی ایران می باشد»؛ که خود این «بحران تئوریک» بسترساز تکوین استراتژی ۷۶ ساله دنباله روی با رویکرد برون گرایانه جنبش دانشجویی ایران شده است. یعنی با نگاهی هر چند اجمالی به گذشته ۷۶ ساله پروسس حیات این جنبش در هفت فرایند مختلف، از شهریور ۲۰ الی یومنا هذا، این حقیقت برای ما عریان می شود که استراتژی ثابت ولایتی جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۶ سال گذشته عمر خود، فقط و فقط «دنباله روی از جریان های غالب سیاسی جامعه ایران بوده است». حال این «جریان غالب» برای مدت زمانی حزب توده و جبهه ملی بوده است و برای زمانی دیگر احزاب و سازمان های چریک گرا و ارتش خلقی پیشاهنگ بوده و برای زمانی دیگر روحانیت موج سوار و از راه رسیده بوده است و از خرداد ۷۶ الی الان جناح های درونی حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی می باشند، هیچ فرقی نمی کند. چرا که استراتژی همان «استراتژی دنباله روی از جریان ها و احزاب و جناح های غالب سیاسی برون از جنبش دانشجویی ایران می باشد».

لذا تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران نتواند از «بحران تئوریک ۷۶ ساله، به وسیله نظریه پردازان خود نجات پیدا کنند، نمی توانند استراتژی برون گرایانه و دنباله روی خود را دچار استحاله دینامیک بکنند» و تا زمانیکه استراتژی برون گرایانه و دنباله روی جنبش دانشجویی ایران «استحاله دینامیک» نشود، امکان دستیابی «به وظایف حداقلی و حداکثری دموکراتیک، اعم از آزادی های مدنی و آزادی های اجتماعی و آزادی های سیاسی، مثل آزادی بیان، یا آزادی قلم، یا آزادی مطبوعات، یا آزادی عقیده، یا آزادی تشکیلات صنفی و تشکیلات سیاسی و تشکیلات اجتماعی، برای جنبش دانشجویی ایران، وجود ندارد.» ☀

ادامه دارد



فقهاتی صورت می‌گیرد، این اردوگشی جهت جذب ۳۰٪ آراء خاکستری، دارای ارزش استراتژیک برای جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. چنانکه دیدیم در انتخابات دولت هفتم در دوم خرداد ۷۶ سیدمحمد خاتمی و جریان به اصطلاح اصلاح طلب توانستند با جذب این آراء خاکستری بر رقیب خود و نامزد آنها یعنی اکبر ناطق نوری پیروز بشوند؛ اما در انتخابات دولت نهم در خرداد ۸۴، برعکس جناح راست تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و در چارچوب رویکرد پوپولیستی که محمود احمدی نژاد کاندید و نامزد آنها بود، توانست گوی رقابت با رقیب دیرینه و کهنه کار خود یعنی اکبر هاشمی رفسنجانی را به سود خود بریابد؛ و هاشمی رفسنجانی نامزد جناح رقیب را شکست دهد.

در انتخابات دولت دهم در خرداد ۸۸ جنبش سبز تحت هژمونی میرحسین موسوی توانست با کسب آراء خاکستری، پشت رقیب را به خاک بمالد؛ اما با دخالت مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای، شرایط به سود جناح راست پوپولیستی غارت‌گر و ستیزه‌گر تحت هژمونی محمود احمدی نژاد تغییر کرد. البته در ادامه آن، در انتخابات دولت یازدهم در خرداد ۹۲، باز جناح رقیب توانست با به صحنه آوردن آراء خاکستری جناح راست رژیم مطلقه فقهاتی را شکست دهد؛ و صد البته در انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۹۶ دولت دوازدهم، باز هنر جناح رقیب (شیخ حسن روحانی) این بود که توانست آراء خاکستری فوق را به نفع خود به صحنه بیاورد و بدین ترتیب تمامی پروژه حزب پادگانی خامنه‌ای جهت شکست حسن روحانی و جناح حامی او از جنبش سبز تا جنبش به

قابل توجه است که طبق آمارهای اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی، اگر خود همین آمارها را بر فرض صحت مبنا قرار دهیم، از آنجائیکه میزان رأی طرفداران حزب پادگانی خامنه‌ای از آغاز تا کنون همان تعداد ده تا پانزده میلیون نفر می‌باشد (جمع آمارهای اعلام شده کاندیداهای جناح راست در انتخابات دولت یازدهم در سال ۹۲ بیشتر از رأی اعلام شده ابراهیم رئیسی در انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ۹۶ می‌باشد)، لذا با عنایت به ۵۷ میلیون نفر افرادی که می‌توانند رأی بدهند، از این ۵۷ میلیون نفر، ۱۷ میلیون نفر (۳۰٪ جمعیت صاحب رأی مردم ایران) دارای رأی قرمز می‌باشند و این ۳۰٪ در هیچ شرایطی حاضر نیستند در جنگ جناح‌های درونی قدرت حاکم مداخله کنند (و در عرصه تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) به حمایت از جناحی از حاکمیت بپردازند.

از ۷۰٪ رأی‌های باقی مانده (طبق آمارهای اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی)، بین ۲۰ تا ۲۵٪ دارای رأی زرد در حمایت از حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشند که ۲۰٪ این جمعیت صاحب رأی زرد، توسط تشکیلات سپاه و بسیج و هیئت‌های سنتی محلی مذهبی و مداحان و بیش از صد هزار مسجد و حسینیه موجود و زیارتگاهها و قبور و سفرهای حج و کربلا و نمازهای جمعه و جماعت و تشکیلات روحانیت وابسته و غیره، سازماندهی مستقیم و غیر مستقیم شده‌اند (طبق آمارهای اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی)، ۲۰ تا ۲۵٪ جمعیت صاحب رأی مردم ایران، دارای رأی سفید می‌باشند که از خرداد ۷۶، جریان‌های جناح رقیب حاکمیت تلاش کرده‌اند تا در لوای جنبش به اصطلاح اصلاحات (از بالا و از طریق صندوق‌های رأی و توسط مبارزه جناح‌های درونی حکومت بر سر تقسیم قدرت بین خود و در چارچوب حفظ رژیم مطلقه فقهاتی)، این ۲۰ تا ۲۵٪ آراء سفید را در خدمت کسب قدرت سیاسی به نفع خود درآورند.

در نتیجه طبق آمارهای اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی بر فرض صحت، بقیه آراء مردم ایران که بین ۲۰ تا ۳۰٪ می‌باشند آراء خاکستری می‌باشند که به علت تساوی آراء زرد حزب پادگانی خامنه‌ای و آراء سفید جناح رقیب، «۳۰٪ آراء خاکستری» تقریباً در ۳۰ سال گذشته نقش تعیین کننده در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت داشته است. بطوریکه رمز موفقیت هر کدام از جناح‌های درونی حکومت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود، در گرو جذب این ۳۰٪ رأی‌های خاکستری می‌باشد؛ یعنی تمامی مبارزه نامزدهای جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی در راه جذب ۳۰٪ آراء خاکستری فوق می‌باشد.

پدیده‌ای که در انتخابات رئیس جمهوری از آنجائیکه تنها انتخاباتی است که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رقابت و تقسیم قدرت در نوک پیکان نظام مطلقه

اصطلاح اصلاحات سیدمحمد خاتمی نقش بر آب سازد.

بنابراین در یک جمع‌بندی در چارچوب آمارهای اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی، «بر فرض صحت» می‌توانیم: اولاً آراء انتخاباتی مردم ایران در ۳۰ سال گذشته به چهار قسمت:

۱ - آراء قرمز.

۲ - آراء زرد.

۳ - آراء سفید.

۴ - آراء خاکستری، تقسیم کنیم.

ثانیاً درصد کمی این آراء در ۳۰ سال گذشته عبارت بوده است از: ۳۰٪ آراء قرمز، ۲۰ تا ۲۵٪ آراء زرد، ۲۰ تا ۲۵٪ آراء سفید، ۲۰ تا ۳۰٪ آراء خاکستری.

ثالثاً از آنجائیکه آراء زرد متعلق به حزب پادگانی خامنه‌ای بوده و هست و آراء سفید متعلق به جریان‌های جناح رقیب اعم از جنبش به اصطلاح اصلاحات سیدمحمد خاتمی و جریان اعتدال‌گرای روحانی و هاشمی رفسنجانی و جنبش سبز و غیره می‌باشند. با عنایت به تعادل کمی این آراء زرد و سفید، رمز موفقیت جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، در گرو جذب آراء خاکستری می‌باشد.

رابعاً از آنجائیکه تنها در انتخابات رئیس جمهوری در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که تقسیم باز تقسیم قدرت در نوک هرم قدرت رژیم مطلقه فقهاتی صورت می‌گیرد، به همین دلیل اردوکنشی و وزن‌کنشی و گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سر بالائی‌های تقسیم قدرت، در انتخابات رئیس قوه مجریه نظام مطلقه فقهاتی حاکم، بیشتر ظاهر و آفتابی می‌شود.

خامساً از آنجائیکه خواستگاه طبقاتی هر کدام از خانه‌های جدول آراء فوق (منظور آراء قرمز، آراء زرد، آراء سفید و آراء خاکستری) متفاوت می‌باشند، نظر به اینکه «خواستگاه اصلی آراء خاکستری قشر فراگیر ۲۰ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران می‌باشند»، همین امر باعث می‌گردد تا سیاست جناح‌های درونی قدرت حاکم برای جلب آراء خاکستری در طول ۳۰ سال گذشته، «رنگ و بوی رویکرد پوپولیستی به خود بگیرد»؛ و این موضوع اوج فاجعه در تاریخ ۳۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. چرا که مشخصه اصلی قشر فراگیر

۲۰ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران، «فقر مطلق (نه فقر نسبی) استخوان‌سوز و خانمان‌سوز اقتصادی می‌باشد که به علت دوری آنها از چرخه اقتصاد تولید در سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی و حکومتی ایران، تنها شعاری که می‌تواند بسترساز جذب حاشیه‌نشینان ۲۰ میلیون نفری کلان شهرهای ایران بشود و عاملی گردد تا رأی‌های خاکستری به عرصه انتخابات در کادر صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت مطلقه فقهاتی حاکم بیاید، تنها و تنها شعارهای فقرزدانی کوتاه‌مدت و موضعی، آنهم به صورت شوک تزریقی (مثل یارانه‌ها)، نه از کانال برنامه‌ریزی و رشد اقتصادی و توسعه و بالا بردن حجم تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه افراد و کم کردن ضریب جینی و غیره»، زیرا برای گروه اجتماعی ۲۰ میلیون نفری گور خواب، کارتن خواب، لوله خواب، خرابه خواب، بیکار و حداکثر دستفروش دورمگرد که طبق گفته قالیباف حتی نان خالی برای سیر کردن شکم خود ندارند، سخن از توسعه و رشد و افزایش تولید ناخالص ملی و برنامه‌ریزی اقتصادی و افزایش درآمد سرانه و ضریب جینی غیره بی‌معنا است (و این حقیقت بزرگی است که سیدمحمد خاتمی در دوران ۸ ساله دولت هفتم و هشتم خود نتوانست بفهمد و با این نفهمیدن خود کاری کرد که همین حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران، محمود احمدی نژاد نماینده پوپولیسم غارت‌گر و ستیزمگر تاریخ ایران را بر دوش گرفتن و در خرداد ۸۴ وارد ساختمان پاستور کردند).

به همین دلیل آنچنانکه در انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ۹۶ شاهد بودیم، تمام جنگ جناح‌های دو قطبی رژیم مطلقه فقهاتی در راستای جذب آراء خاکستری قشر فراگیر ۲۰ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران، توسط شعارهای پوپولیستی مثل سه برابر کردن یارانه‌ها و یا اهداء صدقه و کمک‌های بلاعوض به صورت مستقیم از نبات و پارچه سبز ابراهیم رئیسی گرفته تا واریزی یارانه‌های قطع شده تعداد زیادی از حاشیه‌نشینان توسط حسن روحانی و بالاخره سایت محمدباقر قالیباف جهت نام نویسی افراد بیکار، برای دریافت کمک هزینه بود. هر چند که بالاخره در این رابطه حسن روحانی (برعکس سیدمحمد خاتمی در دولت هفتم و هشتم) توانست توسط اهرم دولت و اهداء کمک‌های سازماندهی شده به حاشیه‌نشینان شهری، گوی سبقت را از رقیب خود ببرد.

ساده‌سأ وجود ۲۰ میلیون رأی خاکستری حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران که مانند بمب اتمی در عرصه انتخابات و تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت می‌باشند، باعث گردیده است تا فونکسیون خلاء ۳۰٪ رأی قرمز که اکثریت آنها متعلق به طبقه ۱۴ میلیون نفری کارگری و زحمتکشان و مزدبگیران ایران می‌باشند، «کم رنگ و حتی بی‌رنگ بشوند»؛ و این بزرگترین فاجعه‌ای در تاریخ مبارزه طبقاتی زحمتکشان ایران است که حتی روشنفکران جامعه ایران توان فهم آن را ندارند.

چراکه برای مثال، طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ۹۶ ماه، بیش از ۱۶ میلیون نفر در این انتخابات به صورت مطلق شرکت نکردند (همان رأی قرمزی‌ها)، یعنی این گروه اجتماعی عظیم ایران، حتی حاضر نشدن تا رأی باطل به صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی بریزند؛ اما به علت حضور رأی خاکستری‌های ۲۰ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران در انتخابات فوق، «خلاء ۱۶ میلیون نفری رأی‌های قرمز (که طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی، آراء قرمز به صندوق ریخته نشده مردم ایران، از جمع آراء سه نامزد غیر از روحانی، یعنی رئیسی و سلیمی و هاشمی طبا بیشتر می‌باشد)، چندان آفتابی نشود. بطوریکه حتی دو خط تحلیل از طرف روشنفکران و نیروهای اپوزیسیون ایران در این مدت و در این رابطه مطرح نشد که اصلاً برای مردم ایران روشن شود که این بیش از ۱۶ میلیون رأی قرمز ریخته نشده در صندوق‌های رأی، کدام گروه اجتماعی بودند و درد و خواسته آنها چه بوده است.

سابعاً ضعف جامعه مدنی همراه با فقدان احزاب سیاسی استخوان‌دار تکوین یافته از پائین و خلاء جنبش‌های سازمان یافته و مستقل از حکومت و تکوین یافته از پائین کارگری و زنان و مزدبگیران و حاشیه‌نشینان شهری و دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی در جامعه ایران در ۳۰ سال گذشته مانع از آن شده است تا انتخابات در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت مطلقه فقهاتی، به موازات ریزش تضادهای بالائی‌های قدرت به بدنه و قاعده جامعه ایران، عاملی جهت تغییر و دگرگونی از طریق روش‌های اصلاح‌طلبانه از بالا و از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی بشود؛ و به همین دلیل در طول ۳۰ سال گذشته، حرکت مردم ایران «به

جای آب، به سراب ختم شده است» و شعار مردم ایران در پایان هر دوره از دولت‌های فوق این بوده که: «سال به سال، دریغ از پارسال.»

ثامناً از انجائیکه رأی‌های خاکستری برعکس رأی‌های قرمز دارای «مضمون نخواستن و انتخاب دفع افسد به فاسد و بین بد و بدتر» بوده است، همین امر باعث گشته است تا «رأی‌های خاکستری با انتخاب یکی از نامزدهای قدرت همراه با شکست نامزد رقیب، کار خود را تمام شده ببینند و نیازی به سازماندهی و تشکیلات مستقل، جهت پیگیری خواسته‌های خود نداشته باشند.»

باری بدین ترتیب بود که از نوروز ۹۶ پس از اینکه خامنه‌ای دریافت که دیگر نمی‌تواند بین روحانی و جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب تحت مدیریت سیدمحمد خاتمی و جنبش سبز شکاف ایجاد نماید، وارد فرایند حذف علنی روحانی گردید؛ و برای اولین بار در طول ۳۰ سال گذشته عمر رهبری خامنه‌ای، او تصمیم به یک دوره‌ای کردن ریاست جمهوری برای حسن روحانی گرفت.

فراموش نکنیم که به موازات این حرکت خامنه‌ای در راستای حذف حسن روحانی، در عرصه جهانی و منطقه شرایطی ایجاد شد که اوضاع به نفع حسن روحانی تغییر داد، از جمله این تغییر و تحول ورود ترامپ به کاخ سفید بود (که با عنایت به سیاست‌های ضد ایرانی ترامپ چه در رابطه با هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی بر هلال شیعه و چه در عرصه پروژه تکوین ناتوی عربی و برتری استراتژیک رژیم متجاوز و کودککش اسرائیل بر منطقه و مخالفت با برجام)، که شرایط سیاسی و نظامی برای رژیم مطلقه فقهاتی، به خصوص راست پادگانی تحت هژمونی سپاه در منطقه و بین‌المللی دچار بحران و بن بست کرد. ☀

ادامه دارد



مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۹

چگونه هزینه مبارزه برای جنبش‌های

چهارگانه ایران کاهش دهیم؟

کردند و تمام قد در مسیر استراتژی پیشاهنگی قرار گرفتند. در این راه مبارزه کردند و بسیاری از آنها حتی جان خود را هم در این راه نثار نمودند. آنچنانکه شاهد بودیم، در این عرصه نیروهای جدا شده از حرکت آرمان مستضعفین و متصل شده به استراتژی پیشاهنگی و حرکت مجاهدین خلق، در سال‌های ترور و خشونت، جزء پرکارترین نیروی‌های مجاهدین خلق بودند.

یادمان باشد که همین نیروها بودند که در مصاحبه‌های تلویزیونی، قبل از اعدام (مثل محمدرضا جمالو) اعلام می‌کردند که «ما به لحاظ فکری آرمانی هستیم، اما به لحاظ عملی و سیاسی مجاهد خلقیم». پر پیداست که خود همین موضع‌گیری‌های آنها دلالت بر نوع ساختار بحران استراتژی در آن سال‌ها در تشکیلات آرمان مستضعفین می‌کرد. یعنی اگر بخواهیم با رویکرد استراتژی پیشگامی بحران سال‌های ۵۹ و ۶۰ حرکت آرمان مستضعفین را تئوریزه بکنیم تنها در چارچوب همین «خندق بین استراتژی پیشاهنگی و استراتژی پیشگامی است که ما می‌توانیم به آنالیز کردن آن بحران همه جانبه در تشکیلات آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ پردازیم.» البته «در عرصه آسیب‌شناسی حرکت تشکیلاتی، بیش از تجویز دارو و درمان بیماری، شناخت درد مهم است.»

یادمان باشد که فضای اختناق و انسداد و استبداد سیاسی در جامعه ایران که از بعد از نهادینه شدن

باری، از بعد از انقلاب ۵۷ به موازات تکوین پروسه نهادینه شدن نهادهای قدرت رژیم مطلقه فقهاتی، چتر سیاه انسداد و اختناق استخوان‌سوز بر جامعه ایران سایه افکند و این چتر مانند شب سیاه بر جامعه ایران حاکم گردید و رژیم مطلقه فقهاتی مانند علف هرز، توده‌های مظلوم و روشنفکران و پیشاهنگان و پیشگامان و پیشروان جامعه ایران را درو می‌کرد و حذف می‌نمود. در نتیجه این امر باعث گردید تا با بالا رفتن هزینه مبارزه در ایران، رفته رفته در دهه ۶۰ توده‌های ایران عطای حضور در صحنه مبارزه را به لقائش بخشند و بهتر آن دیدند تا بیرون از صحنه به تماشاگری بنشینند و برای قهرمانان پیشاهنگ خود کف بزنند.

بنابراین در این رابطه بود که هر چه ما از سال‌های ۵۸ و ۵۹ به طرف سال ۶۰ حرکت می‌کردیم، به موازات انسداد و اختناق فضای سیاسی در جامعه ایران، شرایط جهت به محاق رفتن استراتژی «پیشگام» و «اعتلا یافتن استراتژی پیشاهنگ» بیشتر فراهم می‌گردید و در نتیجه همین استحاله فضای سیاسی در جامعه ایران بود که حرکت «آرمان مستضعفین» بخصوص از نیمه دوم سال ۵۹ گرفتار بحران تشکیلاتی فراگیر شد. همان بحران تشکیلاتی که از بعد ۳۰ خرداد سال ۶۰ کل تشکیلات آرمان مستضعفین را در تهران و شهرستان‌ها قفل کرد و به گل نشاند و قبل از حمله سراسری رژیم مطلقه فقهاتی به این حرکت، خود حرکت آرمان مستضعفین، توسط این بحران فراگیر تشکیلاتی، قفل و زمین‌گیر شده بود.

بحران استراتژی در تشکیلات آرمان مستضعفین آبشخور اصلی بحران فراگیر تشکیلاتی آرمان مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹ به بعد بود که صد البته، ریشه بحران استراتژی آرمان مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹، خندق بین دو استراتژی «پیشگام» و استراتژی «پیشاهنگ»، در تشکیلات آرمان مستضعفین تشکیل می‌داد. چراکه در عرصه تشکیلات آرمان مستضعفین، از نیمه دوم سال ۵۹ به بعد، ما شاهد همین صف‌بندی نیروها در داخل تشکیلات آرمان مستضعفین بر پایه دو استراتژی «پیشاهنگی» و «پیشگامی» بودیم. بطوریکه بدنه تشکیلات آرمان مستضعفین در همین زمان، به علت تأثیرپذیری از فضای بیرون از تشکیلات، از «استراتژی پیشاهنگی حمایت و دفاع می‌کردند» در صورتی که رأس تشکیلات آرمان مستضعفین در جریان بحران نیمه دوم سال ۵۹ به بعد، از «استراتژی پیشگامی پشتیبانی می‌کرد.»

تا آنجا که همان بدنه حامی استراتژی پیشاهنگی حرکت آرمان مستضعفین در سال ۶۰ پس از جدائی از آرمان مستضعفین، با انتشار اعلامیه‌ای، «اعلام پیوند با حرکت مجاهدین خلق»

پایه قدرت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم گردید، خود بستر ظهور هیولای حرکت پیشاهنگی و چریک‌گرایی مدرن یا ارتش خلقی مائوئیستی در جامعه ایران شد. در نتیجه، در آن شرایط بی‌بدیل در تاریخ ایران، مقابله کردن تئوریک و سیاسی توسط نیروهای پیشگام با «استراتژی پیشاهنگی» که به عنوان تنها گفتمان مسلط و حاکم بر جامعه ایران تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق شده بود، امری مردافکن بود. چرا که منهای صف‌بندی «درون تشکیلات آرمان مستضعفین» که از نیمه دوم سال ۵۹ به علت نفوذ «استراتژی پیشاهنگی» سازمان مجاهدین خلق که در آن شرایط گفتمان مسلط استراتژی جامعه ایران بود، آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، به لحاظ استراتژی در عرصه بحران تشکیلاتی آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰، یک صف‌بندی تشکیلاتی بین بدنه و رأس تشکیلات آرمان مستضعفین به صورت فراگیر در تهران و شهرستان‌ها بوجود آمد.

بدین ترتیب که «بدنه تشکیلات آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ از استراتژی پیشاهنگی حمایت می‌کردند» در صورتی که «رأس تشکیلات آرمان مستضعفین از آغاز در برابر بدنه تشکیلات، از استراتژی پیشگامی دفاع می‌نمود». که در این رابطه تمامی «بحث‌های جلسات پلنوم تشکیلاتی آرمان مستضعفین» که در خصوص «آسیب‌شناسی همین بحران فراگیر و فلج‌کننده آرمان مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹ تا نیمه اول سال ۶۰ ادامه داشت، در چارچوب جدال بین همین دو استراتژی پیشاهنگی و پیشگامی پلمیک می‌شد»، که در پایان آن «پلنوم چندین ماهه»، بالاخره به علت اینکه جلسات پایانی پلنوم فوق، به دوران پسا سی خرداد سال ۶۰ رسیده بود، با عنایت به اینکه دوران پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ دوران «حاکمیت مطلقه استراتژی پیشاهنگی» تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق بر جامعه ایران بود، بی‌شک دیالوگ پلمیک درون تشکیلاتی آرمان مستضعفین در مرحله پسا ۳۰ خرداد به بن بست کامل کشیده بود، در نتیجه بدنه تشکیلات آرمان مستضعفین که معروف به «اصحاب پلنوم» بودند، از آنجائیکه دیگر حاضر نبودند به صورت فراکسیون در ظل استراتژی پیشگامی آرمان مستضعفین و رهبری آن، در تشکیلات آرمان مستضعفین حرکت کنند، با «صدور اعلامیه‌ای در مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ از تشکیلات آرمان مستضعفین انشعاب کردند.» در آن اعلامیه «پیوند خودشان را با استراتژی پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق رسماً و علناً اعلام نمودند». آنچه در رابطه با فرایندهای:

۱ - تکوین و رشد بحران فوق.

۲ - فراگیر شدن بحران فوق در عرصه تشکیلات تهران و شهرستان‌ها.

۳ - آرایش صف‌بندی دو مؤلفه‌ای بین بدنه و رأس تشکیلات آرمان مستضعفین.

۴ - تابعیت و پیوند پروسه رشد بحران در درون تشکیلات با بیرون تشکیلات یا جامعه ایران.

۵ - حمایت بی‌چون و چرا و بدون مرزبندی بدنه تشکیلات از استراتژی پیشاهنگی تحت هژمونی مجاهدین خلق.

۶ - تکیه نظری بدنه تشکیلات بر ناکارآمدی استراتژی پیشگامی در آن شرایط.

۷ - برخورد دو مؤلفه‌ای بدنه تشکیلات با استراتژی و ایدئولوژی پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق (بدین ترتیب که بدنه تشکیلات یا به اصطلاح همان «اصحاب پلنوم» معتقد بودند که حمایت ما از استراتژی پیشاهنگی مجاهدین خلق «تنها یک حمایت عملی و سیاسی و تشکیلاتی می‌باشد، نه حمایت ایدئولوژیک، در عرصه تئوری عام»)، همه نشان دهنده این حقیقت است که «هر چند به لحاظ بالقوه و دیالکتیکی، بسترهای نظری و عملی این بحران در تشکیلات آرمان مستضعفین از قبل وجود داشت، اما شرایط سلطه و حاکمیت استراتژی پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق از نیمه دوم سال ۵۹، عامل بالفعل ساختن آن شرایط بالقوه در تشکیلات آرمان مستضعفین در دوران پسا ۳۰ خرداد و پسا سی خرداد سال ۶۰ بود.»

لذا به همین دلیل از آنجائیکه در سال ۶۰ استراتژی پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق، گفتمان مطلق استراتژی حاکم بر جامعه ایران بود، در این رابطه علاوه بر اینکه این گفتمان مطلق استراتژی مسلط «همراه با انسداد و اختناق مطلق فضای سیاسی جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقه‌ای» تمامی جریان‌های سیاسی - تشکیلاتی که حاضر به قبول استراتژی پیشاهنگی مجاهدین خلق نبودند، به عرصه پاسیفیسیم سیاسی و مبارزاتی کشانیده بود، امکان مبارزه پلمیک و تئوریک همه جانبه با استراتژی پیشاهنگی مجاهدین خلق از رأس تشکیلات آرمان مستضعفین گرفته بود و همین امر باعث گردید تا در مرحله پسا سی خرداد سال ۶۰ دیگر در برابر دو هیولای «انسداد و اختناق مطلق رژیم مطلقه فقه‌ای» و «استراتژی پیشاهنگی مجاهدین خلق» امکان حیات و حرکت سیاسی در چارچوب استراتژی پیشگامی (تا سال ۸۸ که نشر مستضعفین باز دوباره اولین منادی استراتژی پیشگامی در جامعه ایران می‌باشد) برای تشکیلات آرمان مستضعفین باقی نماند.

ماحصل اینکه، به موازات غلبه «استراتژی پیشاهنگی» بر «استراتژی پیشگامی» در جامعه ایران که «مولود انسداد و اختناق مطلق فضای



سیاسی جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی بود»، بحران درون تشکیلاتی آرمان مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹ شکل گرفت و رشد کرد. البته باید به این نکته عنایت داشته باشیم که بحران درون تشکیلاتی آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ فقط مختص به حرکت آرمان مستضعفین نبود، بلکه بالعکس تمامی جریان‌های تشکیلاتی مذهبی و غیر مذهبی و ملی، منهای خود سازمان مجاهدین خلق که علمدار این استراتژی بود، گرفتار بحران فراگیر تشکیلاتی کرده بود، بطوریکه اگر بگوئیم حتی یک جریان هم نبود که در آن شرایط خودبیزه، تحت تأثیر دو هیولای «انسداد و اختناق مطلق فضای سیاسی توسط رژیم مطلقه فقهاتی» و «استراتژی پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق» نباشد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. لذا در این رابطه بود که مسعود رجوی در آن زمان، در مرحله پسا سی خرداد ۶۰ رسماً و علناً اعلام کرد که «ما کاری در جامعه ایران کرده‌ایم که هر جریانی که نخواهد با ما باشد. یا باید با رژیم مطلقه فقهاتی باشد. یا اینکه از بین برود.»

بدین ترتیب بود که از سال ۵۹ با مسلط شدن استراتژی پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق به عنوان گفتمان مطلق و مسلط بر جامعه ایران، چه در مرحله پیشا سی خرداد ۶۰ و چه در مرحله پسا سی خرداد ۶۰، نخستین پروژه‌ای که توسط استراتژی پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق به چالش کشیده شد، استراتژی پیشگامی در جامعه ایران بود، چراکه رهبری سازمان مجاهدین خلق به درستی می‌دانست که بزرگترین آلترناتیو تاریخی این جریان در جامعه ایران استراتژی پیشگامی می‌باشد، لذا در این رابطه بود که در سال ۶۴ رهبری سازمان مجاهدین خلق در عراق دستور تصفیه تشکیلاتی نیروی‌های هوادار شریعتی، در سازمان مجاهدین خلق و ارتش آزادی‌بخش خود صادر کرد، چراکه رهبری سازمان مجاهدین خلق به درستی می‌دانستند که «جوهر و گوهر اندیشه شریعتی هر کجا که باشد، مولد استراتژی پیشگامی در چارچوب جامعه مدنی، جنبشی، حقوقی، تکوین یافته از پائین می‌شود که صورتی غیر آنتاگونیستی و تدریجی و درازمدت دارد.»

به همین دلیل شاید در میان تمامی جریان‌های تشکیلاتی که از نیمه دوم سال به موازات رادیکالیزه شدن حرکت سازمان مجاهدین خلق، با رژیم مطلقه فقهاتی، بیشترین ضربه از استراتژی پیشاهنگی مسلط مجاهدین خلق خورد، حرکت و تشکیلات آرمان مستضعفین بود. زیرا این جریان تنها جریان اپوزیسیون مذهبی در آن زمان بود و تنها جریانی بود که از بعد از تعطیلی حسینیه ارشاد در سال ۵۱ بر استراتژی پیشگامی بنا گردید.

یادمان باشد که امروز که ۳۵ سال بعد از تنور داغ سال‌های ۵۹ و ۶۰، رژیم مطلقه فقهاتی با جنبش پیشاهنگ تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق قرار گرفته‌ایم، شاید گفتن این حرفها در وصف الحال آن شب‌های سیاه (که حافظ در وصفش می‌گفت: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها) کاری آسان باشد، ولی تنها کسانی و نسلی می‌توانند عظمت هیولای خشونت رژیم مطلقه فقهاتی در دهه ۶۰ فهم کنند که روزی روزگاری در آن فضای تاریک و سیاه که تاریخ از ذکرش شرم دارد (چرا که حرامیان زمین در دهه ۶۰، در جامعه ایران جنایت نکردند، بلکه مهمتر از آن در صحیفه تاریخ جنایت بشر، برای یکبار با جنایت‌های خود، جنایت را تعریف نمودند تا برای همیشه جنایت‌های گذشته بشریت، بر مذاق انسان شیرین بشود، وای، در باب دهه ۶۰ در جامعه ایران، «صحبت از پژمردن یک برگ نیست / آه جنگل را بیابان کرده‌اند»).

لذا در دهه ۶۰ در جامعه ایران، برعکس استراتژی پیشاهنگی که حیاتش در گرو انسداد و استبداد و اختناق فضای سیاسی می‌باشد، استراتژی پیشگامی آرمان مستضعفین نتوانست در داخل ایران بستری جهت رشد و حیات خود پیدا کند، به همین دلیل بود که در دهه ۶۰، «رسالت علمداری استراتژی پیشگامی آرمان مستضعفین بر دوش مهاجرین آرماتی قرار گرفت تا با تاسی از پیامبر اسلام، پرچم اسلام تطبیقی و استراتژی پیشگامی آرمان مستضعفین را در سرزمین مهاجرین به اهتزاز درآورند.» ☀

ادامه دارد

آغاز «چهل و یکمین» سال حیات سیاسی، اجتماعی «آرمان مستضعفین» همراه با آغاز «نهمین» سال حیات سیاسی و اجتماعی «نشر مستضعفین»، ارگان عقیدتی - سیاسی «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» را گرامی می‌داریم.

نگاهی و کارواندازان «دیدگاه‌های نظری و عملی»

چهل سال «آرمان مستضعفین»

هشت سال «نشر مستضعفین»

اندیشه‌های شریعتی و پیوند فراگیر ذهنی و نظری مردم ایران با این جوهر و گوهر می‌باشد». فراموش نکنیم که در طول ۳۹ سال گذشته (یعنی از بعد از انقلاب ۵۷) برعکس ۱۰۰ سال گذشته (قبل از انقلاب ضد استبدادی ۵۷)، حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران که مبارزه آنها با اصحاب قدرت حاکم صورت تک مؤلفه‌ای داشته است، یعنی در آن صد سال قبل از انقلاب ۵۷ یا مبارزه مردم ایران جوهر ضد استبدادی داشته است و یا ضد استثماری و یا ضد استحمار و همین امر عامل شکست حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران در صد سال قبل از انقلاب ۵۷ بوده است، اما برعکس آن در ۳۹ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مبارزه مردم ایران «جوهر سه مؤلفه‌ای، ضد استحمار و ضد استثماری و ضد استبدادی داشته است.»

هر چند که آرایش این سه مؤلفه مبارزه و جنبش‌های پیشرو، این مؤلفه‌های مختلف مبارزه در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی صورتی متفاوت داشته است، یعنی برای مثال اگر در مبارزه ضد استبدادی

علیهذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «جوهر اندیشه شریعتی، قدرت‌ستیزی سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر می‌باشد»، به همین دلیل همین گوهر استبدادستیزی اندیشه شریعتی باعث گردید تا در پروسس شکل‌گیری انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران، این جوهر و این گوهر در چارچوب فراگیر شدن حرکت نظری اندیشه شریعتی به عنوان آبشخور و نیروی عامل مبارزه قدرت‌ستیز مردم ایران درآید.»

بنابراین، در این رابطه بود که از بعد از موج سواری روحانیت بر این انقلاب که عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ گردید، بزرگترین دغدغه رژیم مطلقه فقهاتی، از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ الی الان، یعنی در طول ۳۹ سال گذشته، دغدغه به چالش کشیدن همین مبارزه قدرت‌ستیزی سه مؤلفه‌ای مردم ایران بوده است. و باز به همین دلیل بوده است که از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ الی یومنا هذا حتی برای یک روز و برای یک گام هم رژیم مطلقه فقهاتی در برابر مبارزه، "قدرت‌ستیزی، سه مؤلفه‌ای"، جنبش‌های اردوگاه بزرگ جنبش‌های مستضعفین ایران، (اعم از جنبش دانشجویان ایران و جنبش زنان ایران و جنبش کارگران ایران و جنبش معلمان ایران و جنبش حاشیه نشینان ایران و جنبش کارمندان و پرستاران ایران و جنبش معلمان ایران و جنبش مزدبگیران ایران و جنبش باز نشستگان ایران و جنبش اجتماعی شهر و روستاهای ایران و جنبش اقلیتهای قومی و مذهبی ایران از خلق کرد گرفته تا خلق بلوچ و گنبد و عرب و غیره) عقب نشینی نکرده است.

علی‌ایحال در این رابطه است که می‌توانیم به داوری نهائی و قطعی بپردازیم که «جوهر و گوهر ذهنی قدرت‌ستیزی سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر جنبش‌های اردوگاه بزرگ جنبش‌های مستضعفین ایران از سال ۵۷ الی الان، مولود و سنتز

مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته، جنبش دانشجویی پیشرو بوده است، در مبارزه ضد استثماری با رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته، جنبش کارگران یا جنبش معلمان یا جنبش مزدبگیران پیشرو بوده است. آنچنانکه در مبارزه ضد استثماری با رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم، این جنبش پیشگام و نواندیشان و روشنفکران ایران بوده است که نقش جنبش پیشرو داشته است. بنابراین، آنچه در این رابطه مهم است اینکه این مبارزه سه مؤلفه‌ای در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، برعکس ۱۰۰ سال قبل از انقلاب ۵۷ به صورت مستمر صورت گرفته است.

البته ذکر این موضوع در این جا خالی از عریضه نیست که علت شکست جنبش‌های تکوین یافته از بالائی‌های قدرت اعم از جنبش به اصطلاح اصلاح طلبان یا جنبش سبز و غیره و جنبش‌های تکوین یافته از پائین، مثل جنبش دانشجویان در تیرماه ۷۸ در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، «معلول تک مؤلفه‌ای بودن مبارزه آنها بوده است». هر چند که «سیاست اختناق و سرکوب و کشتار و تیغ و داغ و درفش رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه بی‌تأثیر نبوده است». حال سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه اگر ببینیم که جوهر مبارزه مردم ایران در ۳۹ سال گذشته با رژیم مطلقه فقهاتی صورت سه مؤلفه‌ای ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری داشته است و برعکس آن، شکست مبارزه تحول‌خواهانه یکصد سال قبل از انقلاب ۵۷ مردم ایران ریشه در تک مؤلفه‌ای بودن مبارزه آنها داشته است، چه عاملی غیر از اندیشه شریعتی می‌تواند به عنوان مولد ذهنی مبارزه سه مؤلفه‌ای مردم ایران در ۳۹ سال گذشته مطرح شود؟

بی‌شک هر کس که حتی با الفبای اندیشه شریعتی هم آگاهی داشته باشد، به وضوح می‌تواند دآوری کند که «جمله اولی‌های که بر سر در معبد مکتب شریعتی نوشته است این است که کسی که معتقد به مبارزه سه مؤلفه با زر و زور و تزویر یا تیغ و طلا و تسبیح یا ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری نیست، وارد این مکتب نشود». به عبارت دیگر، اگر اندیشه شریعتی نبود، مبارزه قدرت‌ستیزی سه مؤلفه‌ای مردم ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌توانست استمرار پیدا کند.

۳ - خودیژگی سوم انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در مقایسه با دو جنبش بزرگ اجتماعی مردم ایران، یعنی انقلاب مشروطیت و نهضت مقاومت ملی تحت رهبری دکتر محمد مصدق در این است که «انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران مولود و سنتر پیوند دو جنبش بزرگ عدالت‌طلبانه تحت هژمونی جنبش کارگران ایران (که از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ سونامی‌وار وارد جنبش ضد استبدادی مردم ایران شدند و تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران با اعتصاب فراگیر و سراسری رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را آچمز کردند) و جنبش آزادی‌خواهانه مردم ایران تحت هژمونی جنبش دانشجویی و جنبش زنان ایران، جنبش اجتماعی، بوده است.

همین پیوند بین جنبش عدالت‌طلبانه و جنبش آزادی‌خواهانه مردم ایران در پروسس تکوین و اعتلا و شکل‌گیری انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران باعث گردید تا برعکس انقلاب کبیر فرانسه که در چارچوب شعار «برابری و برادری و آزادی» شکل گرفت و در نهایت محدود و محصور به آزادی لیبرالیستی در مؤلفه‌های مختلف لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم اجتماعی و لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم اخلاقی گردید و انقلاب اکتبر روسیه که با شعار «نان و آزادی و صلح» تکوین پیدا کرد و به مرور زمان با قربانی کردن آزادی در پای عدالت، سوسیالیست مورد ادعای آنها گرفتار ورطه سوسیالیسم دولتی شد که حاصل آن فروپاشی جهانی این سوسیالیسم دولتی در دهه آخر قرن بیستم گردید، در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران هر چند به علت موج سواری روحانیت فقهاتی و هژمونی این روحانیت بر انقلاب ۵۷ به صورت صد در صد انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران شکست خورد، ولی از فردای انقلاب شکست خورده بهمن ماه ۵۷ الی الان در طول ۳۹ سالی که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد، حتی برای یک روز هم جنبش‌های عدالت‌طلبانه (که شعار آنان نان می‌باشد) و جنبش‌های آزادی‌خواهانه مردم ایران (که شعار آنها آزادی است) تعطیل نشده است.

آنچنانکه حتی «پیوند بین نان و آزادی» یا پیوند بین دو مؤلفه «مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه» به این صورت نه در انقلاب مشروطیت وجود داشته است و نه در نهضت مقاومت ملی مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق، چراکه در

انقلاب مشروطیت هر چند شعار «عدالت» در دستور کار مردم ایران بود، اما عدالت از نظر آنها، نه به عنوان عدالت ساختاری در عرصه‌های سیاست و اقتصاد و اجتماع و معرفت و حقوقی و قضائی بوده است، بلکه آنچنانکه در عمل مشاهده شد، مقصود آنها از شعار عدالت، تشکیل یک نهاد عدالت‌خواهانه جهت داوری‌های حقوقی یا حداکثر قضائی خارج از چارچوب عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی و عدالت معرفتی بود.

لذا به همین دلیل بود که اولین کسی که مجلس شورای ملی یعنی تنها دستاورد انقلاب مشروطیت را به توپ بست، محمدعلی شاه قاجار بود تا به مردم به پا خواسته ایران این درس را بدهد که «در جامعه‌ای که عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی مادیت پیدا نکرده باشد، عدالت تقنینی و عدالت قضائی و عدالت حقوقی یک دروغ بزرگ است» و مهمتر از آن اینکه، چنین نهادهایی روبنایی بدون تحول زیرساختی، سلاحی است در دست اصحاب سه گانه قدرت «زر و زور و تزویر»، آنچنانکه ۳۹ سال است که این حقیقت بزرگ جامعه ایران دارد تجربه می‌کند. چراکه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران به علت اینکه عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت معرفتی در راستای اجتماعی کردن اقتصاد و سیاست و معرفت نهادینه نشده است، قانون و قوه مقننه و قوه قضائیه و نهادهای لیبرالیستی دیگر، همه در خدمت مشروعیت و مقبولیت بخشیدن و برگ انجیری جهت پوشانیدن چهره نظام توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

در نتیجه «بزرگترین ضعف انقلاب مشروطیت، خلاء مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه در چارچوب یک حرکت تحول‌خواهانه زیرساختی بر پایه مؤلفه‌های مختلف عدالت، اعم از عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی و عدالت معرفتی بود». همچنین در رابطه با حرکت رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق هم این خلاء و این شکاف وجود داشت. چراکه هر چند مصدق توانست در ظل شعار ملی کردن صنعت نفت، هم مردم ایران را بسیج کند و هم مبارزه ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش مردم ایران در یک تندبیج تاریخی، با به زانو درآوردن امپریالیسم انگلیس در دادگاه لاهه، به سرانجامی برساند و حتی دربار رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را هم در این رابطه

آچمز نماید، با همه این احوال به علت تک مؤلفه‌ای بودن حرکت مصدق از بعد از پیروزی او در مبارزه با امپریالیسم انگلیس و ملی کردن صنعت نفت ایران، درست از زمانیکه مصدق نوک پیکان حمله خود را در چارچوب مبارزه ضد استبدادی به سمت دربار رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی نشانه گرفت (تا توسط آن شرایط جهت عدالت سیاسی در جامعه ایران فراهم نماید)، با پیوند بین دربار پهلوی و ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی داخل ایران و امپریالیسم تازه نفس آمریکا، گرچه او در عرصه مبارزه ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش توانسته بود، پوزه امپریالیسم انگلیس را به خاک بمالد، در فرایند مبارزه دموکراسی‌خواهانه یا عدالت سیاسی در برابر جبهه ارتجاع مذهبی (حوزه‌های فقهاتی داخل ایران تحت هژمونی ابوالقاسم کاشانی) و دربار پهلوی و امپریالیسم آمریکا شکست خورد.

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سنتز این مبارزه نامیمون بین مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق با جبهه مشترک ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی داخل ایران و دربار پهلوی و امپریالیسم تازه نفس آمریکا بود. بطوریکه به عیان دیدیم که شکست مصدق در جبهه دموکراسی و آزادی‌خواهانه باعث گردید تا تمامی دستاوردهای مبارزه رهائی‌بخش او با امپریالیسم انگلیس وجه معامله جایگزینی امپریالیسم تازه نفس آمریکا، به جای امپریالیسم فرتوت انگلیس بشود.

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گرگی

شبانگه کارد بر حلقش بمالید

روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

سعدی

بی‌شک علت اصلی شکست حرکت عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه دکتر محمد مصدق معلول همان «شکاف بین دو مؤلفه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه او بود»، چراکه در زمانیکه قدرت حاکم در سه مؤلفه قدرت سیاسی یا زور و قدرت اقتصادی یا زر و قدرت معرفتی یا تزویر در چارچوب مؤلفه‌های عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت معرفتی توسط مبارزه ضد



استثماري و ضد استبدادي و ضد استعماري به چالش گرفته نشوند، برخورد تک مؤلفه‌ای با قدرت حاکم تنها بستر ساز پیوند این مؤلفه‌های سه گانه قدرت می‌شود» آنچنانکه دیدیم که شد و دیدیم که وقتی که نیکسون معاون وقت رئیس جمهور آمریکا بعد از کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ (در آذرماه سال ۳۲ یعنی درست ۳ ماه بعد از آن کودتای شوم) جهت پارو کردن دستاوردهای کودتا وارد ایران شد، درست در زمانی که سه آذر اهورائی جنبش ضد استبدادی دانشجویان ایران در پای نیکسون توسط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی قربانی شدند، اولین پیام تبریک نیکسون قبل از دربار پهلوی، تقدیم ابوالقاسم کاشانی لیدر ارتجاع مذهبی فقهائی شد.

علیهذا مشخصه سوم انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران، ظهور جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ جنبش‌های مستضعفین ایران در کادر پیوند بین «نان و آزادی» یا «خواسته‌های عدالت‌طلبانه و خواسته آزادی‌خواهانه» بود و در چارچوب این خودیژگی جنبش مطالباتی مردم ایران در سال ۵۷ بود که بخصوص از بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ با ظهور تمام قد جنبش کارگری ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت، جنبش مطالباتی بی‌واسطه مردم ایران در سال ۵۷ به صورت دو مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه ظهور کرد و همین پیوند بین دو شعار «نان و آزادی» در عرصه جنبش مطالباتی مردم ایران در سال ۵۷ بود که عامل پیروزی مبارزه ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی گردید و قطعاً و جزماً به ضرس قاطع می‌توان داورى کرد که اگر میراث‌خوران موج‌سوار از راه رسیده در سال ۵۷ نمی‌توانستند بر گرده حاشیه‌نشینان شهری سوار شوند و انقلاب ضد استبدادی مردم ایران را مصادره کنند، بی‌شک انقلاب ضد استبدادی مردم ایران از بعد از بهمن ۵۷ می‌توانست در کادر دو شعار «نان و آزادی» سنگرهای قدرت استثمارگر و استبدادگر و استثمارگر را یکی پس از دیگری فتح کنند و کاری کنند که سناریوی گوادلوپ و هایزر مرده به دنیا بیاید. چرا که پیوند دو جنبش «نان و آزادی» در اردوگاه بزرگ جنبش‌های مستضعفین جامعه ایران، سرپل اتصال و پیوند و وحدت بین خواسته‌های طبقه متوسط شهری (که توسعه سیاسی با آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های اجتماعی می‌باشد) با خواسته‌های طبقه زحمتکش و مزدبگیر، در راستای

دستیابی به حقوق صنفی و صنفی سیاسی و سیاسی صنفی، از دستمزد و امنیت شغلی گرفته تا ایجاد تشکل‌های مستقل سندیکائی زحمتکشان می‌شود.

به علت همین خودیژگی جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ بود که گرچه از بعد از موج‌سواری روحانیت فقهائی و ولایتی از راه رسیده این میهمان ناخوانده توانست بر میزبان جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران سلطه پیدا کند و انقلاب ضد استبدادی مردم ایران را در ادامه حرکت خود، در عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه به بن بست بکشاند و گرچه از علی الطلوع تکوین رژیم مطلقه فقهائی حاکم در سال ۵۸ الی الان این رژیم پیوسته تلاش کرده است تا اردوگاه هماهنگ دو مؤلفه‌ای جنبش مطالباتی مردم ایران را دچار تفرقه و سرکوب بنماید، در برابر همه این ترفندهای رژیم مطلقه فقهائی آنچنانکه در ۳۹ سال گذشته شاهد بوده‌ایم، هرگز کوره مبارزه دو مؤلفه‌ای جنبش مطالباتی مردم ایران در کادر شعار «نان و آزادی» سرد و خاموش نشده است. ☀

ادامه دارد

میزگرد مستضعفین

سوال یازدهم

«انقلاب چیست؟»، «اصلاحات کدام است؟» و چه تریفی از «رفرم» دارید؟

(بعد از سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی و انتقال قدرت سیاسی و تسلیم ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی به خمینی)، از شاه نگون‌بخت سرنگون شده و دربر که در تنور بیماری سرطان می‌سوخت و هیچ کشوری حاضر نبود حتی به عنوان یک بیمار از این دستمال کلینکس جهان سرمایه‌داری که تاریخ مصرف او به پایان رسیده بود، حمایت کند، انتقام بگیرد، چراکه خمینی به خیال خود از بازگشت شاه نگون‌بخت پهلوی دوم، مانند کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با حمایت آمریکا و ارتش داخلی وحشت داشت، لذا توسط پروژه خیمه شب بازی سفارت آمریکا او تلاش می‌کرد تا با ورود به عرصه شطرنج جناح‌های درونی قدرت امپریالیسم آمریکا، به خیال خود از تکرار کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بازگشت شاه به قدرت و عصیان ارتش تسلیم شده شاه توسط کنفرانس گوادلوپ جلوگیری نماید؛ و به همین دلیل بود که رژیم مطلقه فقهائی علاوه بر اینکه توسط این پروژه شوم ۱۸ میلیارد دلار از سرمایه‌های بلوکه شده مردم نگون‌بخت ایران، تقدیم به سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا کرد و با فرصت‌سوزی جهت استفاده کردن از ضعف‌های کارتر، برای نجات دادن سرمایه‌های بلوکه شده مردم نگون‌بخت ایران، رژیم مطلقه فقهائی کوشید تا توسط این پروژه شوم، حزب دموکرات آمریکا را در پای حزب جمهوری‌خواهان (که از نظر نوام چامسکی، حزب جمهوری‌خواهان

یکی دیگر از پروژه‌های محصول جایگزینی نهادینه کردن قدرت سیاسی به جای انقلاب فرایندی توسط رژیم مطلقه فقهائی، پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ بود. همان پروژه‌ای که سردمداران رژیم مطلقه فقهائی توسط آن کوشیدند تا: اولاً توسط آن به دوران مشارکت قدرت با جناح لیبرالیسم (که دوران مصرف آنها برای رژیم مطلقه فقهائی در نیمه دوم سال ۵۸ به پایان رسیده بود و سردمداران فقهائی در طول ۸ ماه، بعد از انقلاب بهمن ماه ۵۷ توسط محلل جناح لیبرالیسم، توانسته بودند در خلاء تشکیلاتی و خلاء تجربیات و خلاء توانمندی انتقال قدرت سیاسی از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به انجام برسانند) پایان دهند.

ثانیاً توسط پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸، رژیم مطلقه فقهائی کوشید تا «جنبش سیاسی ایران را نسبت به شعار ضد امپریالیستی، خلع سلاح و خلع شعار نمایند» و با جایگزینی «دشمنی با آمریکا به جای مبارزه ضد امپریالیستی، جنبش سیاسی ایران با جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا، آتش تفرقه و تشتت و انشعاب و پاسیفیست و سردرگمی به درون جریان‌های جنبش سیاسی ایران بکشاند». بطوریکه داوری نهائی ما در خصوص فونکسیون پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا (که توسط موسوی خوئی‌ها مهندسی می‌شد) نسبت به جنبش سیاسی و جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی و ملی‌گرای جنبش سیاسی ایران این است که در طول ۷۵ سالی (از بعد از شهریور ۲۰ الی یو منا هذا) که از عمر جنبش سیاسی ایران می‌گذرد، هیچ فکت سیاسی و اجتماعی تا کنون نتوانسته است، مانند فکت پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ (که توسط موسوی خوئی‌ها مهندسی می‌شد)، موجودیت تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران اعم از مذهبی و غیر مذهبی و ملی‌گرا در خدمت حاکمیت‌های استبدادی و توتالیتر ایران به چالش بکشاند.

لذا در این رابطه بود که از بعد از پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا، تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران اعم از مذهبی و غیر مذهبی و ملی‌گرا یعنی از جریان نهضت آزادی با انشعاب عزت سحابی گرفته تا چریک‌های فدائی خلق گرفتار سردرگمی و بی‌تحلیلی و انشعاب و پاسیفیست و غیره شدند. یادمان باشد که خود سازمان مجاهدین خلق هم به صورت شبانه روز در اطراف سفارتخانه آمریکا در این زمان شش دانگ از این پروژه شوم حمایت همه جانبه می‌کردند. ثالثاً توسط پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸، رژیم مطلقه فقهائی کوشید «تا به صفحه شطرنج رقابت سیاسی جنگ جناح‌های درونی امپریالیست آمریکا وارد بشود و با انتقام گرفتن از جناح دموکرات‌ها و بخصوص از شخص کارتر (که عامل اصلی کنفرانس گوادلوپ و سفر هایزر به ایران جهت تسلیم ارتش به خمینی و عدم فروپاشی تشکیلات نظامی و انتظامی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم بود)، در خصوص حمایت شخص کارتر

آمریکا یا کنسروالیست‌های آمریکائی، خطرناکترین نهاد سیاسی جهان می‌باشند) ذبح کند و کارتر را در پای ریگان جنایتکارترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا قربانی نماید.

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهائی که هرگز حاضر نشد تحت هیچ عنوانی در رابطه با آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا با کارتر و جناح دموکرات‌ها وارد معامله بشود، درست در شبی گروگان‌های آمریکا آزاد کرد که ریگان خونوارترین رئیس جمهور آمریکا وارد کاخ سفید شد و رژیم مطلقه فقهائی حاکم با آزادی گروگان‌ها، هدیه‌ای تاریخی به جناح محافظه‌کاران و ریگان داد.

البته این فرصت‌سوزی رژیم مطلقه فقهائی تنها با جریان قربانی کردن کارتر در پای ریگان توسط خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا پایان نیافت، چراکه تکرار این سناریوی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در دوران ۸ ساله اوباما باز تولید شد؛ و دیدیم که اوباما از همان روز ورود به کاخ سفید در مراسم تحلیف اعلام کرد: «من علاوه بر به رسمیت شناختن حق ایران. جهت استفاده از انرژی هسته‌ای. حاضر به مذاکره با این رژیم هستم و دستم را جهت مذاکره به طرف رژیم ایران دراز می‌کنم» اما از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای تحت هژمونی راست پادگانی و سپاه «تضمین حیات سیاسی خود را مانند کره شمالی در چارچوب پروژه ۲۲ ساله انرژی هسته‌ای با صرف بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار تعریف کرده بودند، نسبت به دعوت‌ها و چراغ سبزهای اوباما مقاومت می‌کردند و تلاش می‌کردند تا با پیروزی مهندسی شده محمود احمدی نژاد (در برابر هاشمی رفسنجانی) که تنها دولت دست‌ساز راست پادگانی تحت هژمونی سپاه در ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهائی بود (و سرمایه‌گذاری بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار توسط محمود احمدی نژاد در عرصه پروژه سپاه انرژی هسته‌ای رژیم مطلقه فقهائی)، از پروژه‌های خامنه‌سوز ۲۲ ساله هسته‌ای خود مانند کره شمالی در برابر جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با چنگ و دندان حمایت نمایند و لذا همین امر باعث گردید تا زمانیکه اوباما در برابر نامه‌های خصوصی به خامنه‌ای نتوانست کوچکترین چراغ سبز مذاکره با رژیم مطلقه فقهائی کسب نماید، جهت «جایگزین کردن جنگ اقتصادی، به جای جنگ نظامی» (دوران بوش که ماشین جنگی امپریالیسم آمریکا را در باتلاق خاورمیانه به گل نشانده بود) بزرگترین تحریم اقتصادی تاریخ جهان سرمایه‌داری، بر رژیم مطلقه فقهائی تحمیل کند تا آنجا که در نیمه دوم سال ۹۱ با به خطر انداختن موجودیت رژیم مطلقه فقهائی، توسط این جنگ اقتصادی و تحریم اقتصادسوز، اوباما توسط جنگ اقتصادی توانست رژیم مطلقه فقهائی را مانند تابستان ۶۷ وادار سازد تا برای بار دوم تحت عنوان «نرزش قهرمانانه، دومین جام زهر خود را بنوشد.»

لذا به همین دلیل بود که رژیم مطلقه فقهائی توسط انتخابات مهندسی شده ۹۲ کوشید «تا با پروژه برجام تحریم‌های اقتصادی جهانی را بشکند» و موجودیت به لرزه درآمده خود را بازسازی نماید. در نتیجه به موازات اینکه این رژیم به طور نسبی توانست تحریم‌های اقتصادی جهانی با برجام بشکند و نفت خود را به عنوان تنها شریان اقتصادی‌اش به فروش برساند، جهت انتقام‌گیری از جناح راست اعتدالی تحت هژمونی هاشمی رفسنجانی و شیخ حسن روحانی که در انتخابات دو قلو اسفند ماه ۹۴ مجلس دهم و خبرگان پنجم، رهبریت حزب پادگانی خامنه‌ای به چالش کشیده بودند، توسط پروژه موشک‌پرانی‌های کودکانه راست پادگانی تحت هژمونی سپاه، جهت پیشرفت پروژه برجام، سنگ اندازی نمایند.

پر پیداست که در مدت بیش از یکسال گذشته، این سنگ‌اندازی راست پادگانی، تحت هژمونی سپاه و حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای، بستر ساز انتقام‌گیری حزب پادگانی خامنه‌ای (مانند سال‌های بعد از خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸) از حزب دموکرات و اوباما گردید، البته علت این بود که (مانند پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در سال‌های ۵۸ تا ۶۲) رژیم مطلقه فقهائی و حزب پادگانی خامنه‌ای با عمده کردن تسویه حساب‌های درونی قدرت بین جناح‌های درون رژیم مطلقه فقهائی، تضاد برونی را در خدمت تضاد درون حکومتی خود قرار دادند، همین امر باعث گردید تا آنچنانکه، از «پروژه خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا، ریگان زائید»، «پروژه موشک پرانی‌های کودکانه راست پادگانی تحت حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای، ترامپیسم بزاید.»

البته با ظهور هیولای ترامپیسیم در کاخ سفید در جریان انتخابات گذشته آمریکا، حزب پادگانی خامنه‌ای تحت هژمونی راست پادگانی دریافت که این بار هم مانند گذشته فرصت‌سوزی کرده و همین فرصت‌سوزی حزب پادگانی خامنه‌ای باعث ذبح حزب دموکرات آمریکا در پای نئوکان‌های پوپولیسم ستیز مگر شده است.

۵ - رابطه «انقلاب» با «اصلاحات». در صورتی که «اصلاحات، به معنای رفرم و حرکت رفرمیستی تزییق شده از بالا به پایین جامعه تعریف نکنیم و اصلاحات را هم مانند انقلاب، با رویکرد فرایندی تعریف کنیم، نه رویکرد فرآورده‌ای، یعنی اصلاحات، به عنوان یک پروسس و حرکت تحول‌خواهانه زیرساختی، تکوین یافته از پایین (نه تزییق یافته از بالا) بدانیم، در آن صورت برای تبیین رابطه «انقلاب فرایندی» با «اصلاحات زیرساختی و پروسسی» باید قبل از آن، پاسخ دو سؤال مطرح شده در استراتژی پیشگامی (نه پیشاهنگی) روشن کنیم.



ادامه دارد





در منظومه معرفتی ادیان ابراهیمی

آنچه از عبارات فوق علامه محمد اقبال لاهوری قابل فهم است اینکه:

۱ - برای تبیین اسلام تطبیقی ما موظفیم که سه تجربه مختلف:

الف - تجربه حسی یا علم استقرائی و ساینس.

ب - تجربه باطنی یا عرفانی.

ج - تجربه دینی یا تجربه نبوی یا وحی نبوی پیامبر اسلام و قرآن را به کار گیریم. بدون تکیه سه مؤلفه‌ای بر تجارب فوق امکان تدوین و تبیین و تفسیر تطبیقی اسلام و قرآن وجود ندارد.

پر واضح است که جهت تبیین تطبیقی اسلام منهای اینکه باید بر سه تجربه فوق به صورت مداوم تکیه نمائیم، باید آرائشی در کاربرد این سه مؤلفه هم در نظر بگیریم. چراکه حتی اگر بدون آرایش سه تجربه فوق بخواهیم به تبیین و تفسیر و تدوین اسلام بپردازیم ممکن است دچار ورطه انطباق‌گری یا دکماتیسیم‌گرایی در این رابطه بشویم. مثلاً اگر در آرایش سه بخش تجارب فوق تجربه حسی را عمده بکنیم، بی‌شک در ادامه آن مجبور می‌شویم تا معرفت علمی بشر را در چارچوب ساینس یا نالج یا معرفت برون دینی را عمده نمائیم؛ و بالطبع با «عمده کردن معرفت برون دینی»، معرفت عرفانی یا تجربه باطنی و معرفت دینی یا تجربه نبوی پیامبر اسلام را در چارچوب آن تبیین نمائیم.

بی‌شک در این شرایط جهت تبیین و تشریح و تفسیر و تأویل اسلام گرفتار ورطه انطباقی خواهیم شد. حال ممکن است این اسلام انطباقی حتی ظاهری صوفیانه هم داشته باشد. آنچنانکه در دهه اخیر در خصوص «اسلام صوفیانه» حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - در جامعه خودمان شاهد بودیم و دیدیم که مشارالیه از بعد از فراق عاشقانه‌اش از رژیم مطلقه فقاهتی و سپری کردن دوران ستیزش با منظومه معرفتی معلم کبیرمان شریعتی، در چارچوب مثلث شوم داریوش شایگان و سیدحسین نصر و حسین حاجی فرج دباغ، جهت پاک کردن نجاست‌های سیاسی دو رژیم گذشته‌اش و در راستای اسلامیزه کردن فرایند دوم لیبرالیستی حرکت خود، تلاش کرد تا در کتاب «قبض و بسط شریعت»، اجتهاد را پیوند معرفتی بین درون دین و بیرون دین معنی نماید و با بشری خواند معرفت درون دین و بیرون دین، خود دین را همان نومن کانت معرفی می‌نماید و غیرقابل شناخت برای بشریت می‌داند و سپس در چارچوب فرمول اجتهاد خود که همان «پیوند بین بیرون دین و درون دین می‌باشد»، تلاش می‌کند تا با «عمده کردن معرفت برون دینی، معرفت درون دینی را در چارچوب آن معرفت برون دینی تبیین نماید.»

آنچه در این رابطه و با این رویکرد او قابل توجه است اینکه، او هم در عرصه تعریف و تشریح و تبیین و تفسیر و تأویل معرفت درون دینی یا همان وحی نبوی پیامبر اسلام تلاش می‌کند تا

ایده انطباقی خود را دنبال کند و هم در عرصه تبیین «معرفت برون دینی» می‌کوشد تا همان روش خود را دنبال نماید. چراکه در عرصه درون دینی، «او با خواننامه خواندن قرآن، یا رویائی خواندن وحی نبوی پیامبر اسلام، تلاش می‌نماید تا به تبیین این موضوع بپردازد که برای فهم معرفت درون دینی یا وحی نبوی پیامبر اسلام یا قرآن، باید تعبیر معبرین خواب را به جای تفسیر و تأویل قرار دهیم.»

به عبارت دیگر از نظر او تنها کسانی می‌توانند قرآن را و وحی نبوی پیامبر اسلام را فهم کنند که معبر خواب باشند و توان تعبیر خواب داشته باشند. حال سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه چرا او مجبور می‌شود تا «قرآن را خواننامه تعریف کند» و فهم قرآن را محدود به معبرین یا تعبیرکنندگان خواب بکند؟

برای پاسخ به این سوال باید توجه داشته باشیم که «نظریه خواننامه بودن قرآن» توسط او در ادامه نظریه قبض و بسط شریعت او و در ادامه تعریف او از اجتهاد که عبارت است از «پیوند بین درون دین و بیرون دین» و در ادامه اعتقاد او به رابطه نومن و فنومن کانت در عرصه دین شناسی و قرآن شناسی و فهم قرآن می‌باشد. آنچنانکه از نظر او جوهر و نومن قرآن و دین وحی نبوی پیامبر اسلام حتی برای خود پیامبر و امام علی و غیره هم غیر قابل شناخت می‌باشد (زیرا کانت معتقد بود که «معرفت بشر فقط مشمول فنومن‌ها می‌شود نه نومن‌ها»). این همه باعث گردیده است تا او در چارچوب نظریه‌های گذشته خود، راهی جز



این نداشته باشد الا اینکه با «مطلق کردن معرفت برون دینی و غیر قابل شناخت دانستن جوهر دین حتی برای خود پیامبر اسلام، قرآن را خوبانامه تعریف کند» تا شرایط برای تزریق یکطرفه معرفت برون دینی به معرفت درون دینی فراهم بشود.

یادمان باشد که او در راستای این پروژه خود از همان آغاز برای تعریف مؤلفه‌های برون دینی معرفت بشری، در چارچوب منطق کانتی - پوپری، بر پایه ذهن فعال در برابر فهم واقعیت و اعتقاد به مقوله‌های ذاتی ذهنی در چارچوب منطق کانتی و جایگزین کردن ذهن فعال کانتی به جای ذهن آینه‌ای ارسطویی، در آرایش سه مؤلفه فوق نقش عمده به معرفت ذهنی یا همان تجربه حسی بشری داده است. آنچنانکه در مقایسه بین «تجربه باطنی» صوفیان و «تجربه دینی و نبوی» پیامبر اسلام، او در چارچوب این بیت دیوان شمس تبریزی مولوی که:

به معراج برآید چو از آل رسولید

رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید

بر خلاف رویکرد اقبال لاهوری و شریعتی، معتقد است که «تجربه باطنی صوفیان» از آنجائیکه از جنس «تجربه نبوی پیامبر اسلام» می‌باشد (و اصلاً یکی است و تفاوتی بین آنها نیست)، نتیجه‌گیری می‌کند که حتی «تجربه باطنی مولوی از تجربه باطنی پیامبر اسلام بالاتر می‌باشد»؛ که البته خود این داوری او معلول همان بشری دانستن تجربه نبوی پیامبر اسلام می‌باشد. با این تفاوت که او «گرچه قرآن را خوبانامه می‌نامد، اما مثنوی یا دیوان شمس تبریزی مولوی را خوبانامه نمی‌داند»، چراکه اگر او مثنوی و دیوان شمس تبریزی را مانند قرآن خوبانامه بداند، مجبور می‌شود که فهم مثنوی و دیوان شمس تبریزی مولوی را هم مانند قرآن در گرو تعبیر معبرین بداند که این امر بسترساز آن می‌گردد تا دستش برای تفسیر مثنوی و دیوان شمس تبریزی مولوی بسته شود؛ زیرا او معبر یا تعبیرکننده خواب نیست، البته در چارچوب همان رابطه انطباقی معرفت بشری و معرفت دینی یا طبق اصطلاح خود او در چارچوب پیوند بین معرفت برون دینی و درون دینی، او با تکیه بر مؤلفه علم بشری و مؤلفه عرفانی که در رأس آنها عرفان مولوی قرار دارد، تلاش می‌کند که برای تشریح معرفت برون دینی از مکانیزم دو شاخه‌ای استفاده کند. به این ترتیب که با انتخاب محتوای ایده و عقیده خود از علم و فلسفه، قالب و روکشی از شعرهای مولوی هم بر روی آن می‌کشد.

باری، از نظر اقبال لاهوری برای تفسیر و تبیین و بازسازی تطبیقی اسلام و قرآن باید با رویکرد تجربه سه گانه:

الف - تجربه حسی یا استقرائی یا ساینس.

ب - تجربه باطنی یا عرفانی.

ج - تجربه نبوی یا وحی پیامبر اسلام که همان قرآن موجود می‌باشد، برخورد نمائیم.

نکته حائز اهمیت در رویکرد اقبال در این رابطه این است که اقبال علاوه بر تکیه سه مؤلفه‌ای بر «تجربه حسی» و «تجربه باطنی» و «تجربه نبوی» پیامبر اسلام که همان قرآن می‌باشد، در چارچوب «فرمول پیوند بین ابدیت و تغییر» به عنوان عرصه «اجتهاد در اصول» جهت دستیابی به اسلام تطبیقی، معتقد است که «ابدیت که از نظر اقبال همان وحی نبوی پیامبر اسلام یا همان قرآن می‌باشد، باید در آرایش سه مؤلفه تجربه حسی و تجربه باطنی و تجربه نبوی محور قرار گیرد»، لذا از نظر اقبال، تنها در این چارچوب است که امکان دستیابی به اسلام تطبیقی یا بازسازی تطبیقی اسلام ممکن می‌شود. در نتیجه حرکت در شکل دیگری از آرایش این سه مؤلفه یعنی محور قرار دادن تجربه حسی یا تجربه باطنی باعث گرفتار شدن در ورطه اسلام انطباقی می‌گردد.

۲ - اقبال در عبارت فوق با تفکیک «تجربه بشری» از «تجربه نبوی»، مکانیزم کشف حقیقت برای انسان به دو صورت:

الف - غیر مستقیم.

ب - مستقیم، تقسیم می‌کند.

در خصوص «کشف حقیقت به صورت غیر مستقیم» او معتقد است که این شناخت برای انسان از طریق مشاهده همراه با تفکر و بررسی علامت‌ها و نمودارها حاصل می‌شود؛ و اما در خصوص «کشف حقیقت به صورت مستقیم» اقبال معتقد است که از طریق پیوستگی مستقیم با حقیقت و واقعیت این مهم حاصل می‌گردد. آنچه در رابطه با کشف حقیقت از طریق مستقیم در رویکرد اقبال مهم می‌باشد اینکه «اقبال، فلسفه دعا و نیایش و عبادات و مناسک در منظومه معرفتی انبیاء ابراهیمی در همین چارچوب تبیین و تعریف می‌کند». به این ترتیب که از نظر اقبال، «فونکسیون دعا و نیایش و عبادات و مناسک در ادیان ابراهیمی، تجربه مستقیم انسان جهت کشف حقیقت و برای فرار از رابطه یکطرفه با وجود می‌باشد». به عبارت دیگر «از نظر اقبال دعا و نیایش و عبادات و مناسک در ادیان ابراهیمی سیستم عاملی هستند که انسان را از دایره تماشاگری در عرصه وجود، به مرحله بازی‌گری وارد می‌کنند»؛ یعنی اگر بخواهیم در یک عبارت کوتاه بزرگترین دستاورد انبیاء ابراهیمی تبیین و تعریف و مشخص



کلامی مسلمانان تغییر بدیم، نمی‌توانیم به نیایش دو طرفه دست پیدا کنیم». علیهذا از نظر علامه محمد اقبال در خصوص دعا و نیایش:

اولاً دعا و نیایش به دو قسم:

الف - دعا و نیایش یکطرفه.

ب - دعا و نیایش دو طرفه تقسیم می‌شوند؛ و آنچنانکه فونکسیون دعا و نیایش یکطرفه ظهور انسان تماشاگر صرف در صحنه وجود می‌باشد، فونکسیون دعا و نیایش دو طرفه پرورش انسان بازیگر در عرصه وجود می‌باشد.

ثانیاً برای دستیابی به نیایش و دعای دو طرفه باید انسان مختار، خداوند مختار را نیایش کند، نیایش «انسان مجبور» با «خدای مجبور» هرگز نمی‌تواند محصول و سنتز دعای دو طرفه داشته باشد. بنابراین «دعای دو طرفه» تنها زمانی حاصل می‌شود که انسان مختار، خدای مختار را پرستش نماید. از آنجائیکه از نظر اقبال در کلام گذشته مسلمانان الی الان، هم انسان موجودی مجبور است و هم خداوند خالق مجبور می‌باشد، لذا به همین دلیل اقبال در عرصه پروژه بازسازی اسلام تطبیقی خود، در چارچوب اعتقاد به اجتهاد در اصول و تکیه بر فرمول پیوند بین ابدیت و تغییر، معتقد است که مقدم بر همه ابتدا باید علم کلام مسلمانان مورد بازسازی قرار گیرد، تا توسط بازسازی علم کلام مسلمانان، شرایط جهت دستیابی به ایده خداوند مختار و انسان مختار فراهم گردد. ☀

ادامه دارد

بکنیم، باید بگوئیم که «دعا و نیایش و عبادات و مناسک بزرگترین ره آورد انبیاء ابراهیمی برای بشریت بوده است» چراکه تا قبل از انبیاء ابراهیمی، هر چند بشریت توانسته بود که با دو پای خود به خداشناسی دست پیدا کند، اما رابطه انسان با جهان و وجود (در مرحله خداشناسی بشر) صورت یکطرفه داشت؛ و «انسان نمی‌توانست با خداوند وارد دیالوگ بشود». لذا از مرحله‌ای که انبیاء الهی توسط آموزش «دعا به انسان» توانستند رابطه انسان با خداوند و وجود به صورت دو طرفه تبدیل کنند، انسان تماشاگر در صحنه وجود، وارد فرایند انسان بازیگر شد.

به همین دلیل، اقبال در فصل سوم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود، تحت عنوان تصور خدا و نیایش، در راستای تبیین جایگاه دعا و نیایش ابتدا به تبیین دو موضوع در این رابطه می‌پردازد که این دو موضوع عبارتند از:

الف - تغییر ایده و تصویر ما از خداوند.

ب - تغییر تبیین ما از انسان، چراکه اقبال معتقد است که دعا و نیایش در منظومه معرفتی انبیاء الهی صورتی دو طرفه دارد؛ یعنی آنچنانکه «ما خداوند را با دعا، نیایش می‌کنیم، خداوند نیز انسان را نیایش می‌نماید»؛ و به قول ابن فارض: «وقتی که ما عبادت می‌کنیم، هم ما بر خدا سجده می‌کنیم و هم خدا بر ما» و در همین رابطه است که اقبال در فصل سوم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود معتقد است که «برای دستیابی به نیایش دو طرفه، باید انسان مختار با خداوند مختار نیایش بکند»، به عبارت دیگر «از نظر اقبال نیایش و دعای انسان، مجبور با خداوند مجبور، یک نیایش و دعای یکطرفه می‌باشد و طبعاً هر گونه نیایش و دعای یکطرفه از نظر او بی‌ثمر و بدون فونکسیون می‌باشد؛ و نمی‌تواند انسان تماشاگر را در صحنه وجود بدل به انسان بازیگر بکند.»

از آنجائیکه اقبال معتقد است که در کلام گذشته ادیان ابراهیمی و بالاخص کلام مسلمانان، «تصور و ایده آنها از خداوند و انسان، ایده خداوند و انسان مجبور بوده است»، لذا در همین رابطه او در عرصه پروژه بازسازی فکر دینی خود معتقد است که «این بازسازی باید از مرحله بازسازی کلام مسلمانان شروع بشود و در چارچوب بازسازی کلام مسلمانان اقبال معتقد است که باید قبل از هر چیز به تغییر ایده و تصور خدای مجبور و انسان مجبور پردازیم»، چراکه از نظر او، «در کلام مسلمانان هم خداوند و هم انسان چهره مجبور دارد؛ و لذا در همین رابطه او معتقد است که تا زمانی که ما نتوانیم توسط بازسازی علم کلام مسلمانان تصور و ایده خداوند و انسان را در نگاه فلسفی



بازشناسی عوامل بسترساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲

برای «بازسازی» اپوزیسیون امروز جنبش سیاسی ایران

مستضعفین ایران) به معنای مقایسه بین دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیست، چراکه بر این باوریم که هرگز نباید «آسیب‌شناسی جنبش سیاسی جامعه ایران را از کانال ماهیت رژیم‌های حاکم صورت بگیرد»؛ به عبارت دیگر این رویکرد غلطی است (که در ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بر جنبش سیاسی ایران مانند یک اپیدمی حاکم شده است که در چارچوب آن فکر می‌کنند که «آسیب‌شناسی جنبش سیاسی ایران نباید به عنوان یک ضرورت همیشگی، مستقل مبارزه با حاکمیت‌ها و ماهیت رژیم‌ها در دستور کار نظریه‌پردازان جنبش سیاسی ایران قرار گیرد.»

علی‌احمال در این رابطه است که در این فصل از سلسله درس‌های تاریخ (نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی-سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تلاش می‌کنیم تا به عنوان یک ضرورت، برای اولین بار در این شرایط حساس تند پیچ تاریخ ایران، موضوع «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران» به صورت یک نظریه و درد تاریخی مطرح سازیم تا آنچنانکه در طول ۳۹ سال گذشته توسط آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین مطرح کرده‌ایم که رژیم فقهاتی حاکم برای ملت ایران و حرکت تحول‌خواهانه جنبش‌های مدنی ایران یک فاجعه می‌باشد، این بار به اپوزیسیون درون حکومتی و بیرون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اعم از داخل کشور و خارج از کشور، با صدای رسا اعلام کنیم که، شما هم آنچنانکه جریان راست فدائیان اسلام نواب صفوی و حوزه‌های فقهاتی بروجردی - کاشانی و جریان غیر مذهبی حزب توده و حزب زحمتکشان مظهر بقانی و غیره،

باری، موضوع طرح «بحران اپوزیسیون» در برابر دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق به عنوان یکی از عوامل اصلی بسترساز و موفقیت کودتای امپریالیستی - ارتجاع مذهبی و استبداد پهلوی، ۲۸ مرداد ۳۲ در مقدمه این فصل از درس‌های تاریخ نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به این خاطر است که مشخص سازیم که از آنجائیکه جنبش سیاسی ایران از بعد از کودتای ۲۸ مرداد نتوانسته است (و یا به خاطر منافع گروهی و حزبی و فرقه‌ای و سیاسی خود نخواست است) به جایگاه بحران اپوزیسیون (حداقل به عنوان یکی از عوامل بسترساز موفقیت کودتای امپریالیستی - ارتجاع مذهبی - استبداد دربار پهلوی، بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) پی ببرد، همین بی تفاوتی جنبش سیاسی ایران در برابر «بحران اپوزیسیون» هفتاد ساله جنبش سیاسی ایران باعث گردیده است تا «این بحران در فرایندهای مختلف تندپیچ تاریخ هفتاد ساله گذشته ایران بازتولید بشود.»

آنچنانکه اگر در این رابطه داوری کنیم که در طول ۶۴ سال گذشته بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ حتی برای یک دوره کوتاه مدت هم «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران» نتوانسته است مهار بشود، این داوری ما خارج از واقعیت تاریخی نیست. لذا به همین دلیل است که امروز می‌توانیم قضاوت کنیم که:

اولاً ریشه «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران» برگشت پیدا می‌کند به فرایندهای ۷۰ ساله گذشته حیات جنبش سیاسی ایران که آبخور اصلی این بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران، دوران دو ساله دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق بوده است.

ثانیاً به علت اینکه این بحران توسط نظریه‌پردازان جنبش سیاسی ایران از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مورد آسیب‌شناسی جدی قرار نگرفته است، در نتیجه بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران در فرایندهای ۶۴ ساله بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، پیوسته روند رو به پیچیدگی داشته است تا آنجا که می‌توان داوری کرد که امروز «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران، چه در داخل کشور و چه در خارج کشور، به صورت یک فاجعه بر علیه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران درآمده است». یعنی آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی ۳۹ سال است که به صورت یک فاجعه بر علیه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران عمل می‌کند، اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی، چه جناح راست آن از سلطنت‌طلبان تا تجزیه‌طلبان اقلیت‌های قومی و چه جناح رادیکال آن، از مجاهدین خلق مذهبی تا جریان‌های ملی و غیر مذهبی، به خاطر همین بحران اپوزیسیون، بدل به یک مصیبت و فاجعه بر علیه حرکت تحول مردم ایران شده است؛ و امروزه یکی از عوامل اصلی تهدید کننده جنبش‌های مدنی تکوین یافته از پائین جامعه ایران شده‌اند.

پر پیداست که طرح «بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی» در شرایط فعلی حساس تاریخ ایران از طرف نشر مستضعفین (به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان

در دوران دولت دو ساله دکتر محمد مصدق، یک فاجعه برای ملت ایران بوده‌اند، ۳۹ سال است که بدل به یک فاجعه شده‌اید؛ و لذا تا زمانیکه بحران اپوزیسیون درون حکومتی و بیرون حکومتی اعم از داخل کشور و خارج از کشور در عرصه سه شاخه:

۱ - بحران تئوریک یا ایدئولوژیک،

۲ - بحران استراتژی و تاکتیک محوری،

۳ - بحران نمایندگی اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حل نشود، این اپوزیسیون ۳۹ ساله رژیم مطلقه فقهاتی، اگر کوزه جنبش‌های مدنی ایران را نشکند، نباید انتظار آب آوردن از آنها داشت؛ و در چارچوب تحلیل بحران اپوزیسیون درون حکومتی و بیرون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی (در طول ۳۹ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی است) که ما تلاش می‌کنیم تا:

اولاً به نیروهای رادیکال جنبش سیاسی ایران (نه نیروهای راست جنبش سیاسی ایران، از سلطنت‌طلبان تا تجزیه‌طلبان اقلیت‌های قومی) چه در داخل کشور و چه در خارج کشور هشدار بدهیم که «جنبش رادیکال سیاسی ایران و جریان‌های زیرمجموعه این جنبش، اعم از جریان‌های مذهبی و جریان‌های ملی و جریان‌های غیر مذهبی و جریان‌های قومی و منطقه‌ای همگی در شرایط حساس فعلی تاریخ ایران، آفت‌زده و بحران‌زده می‌باشند»؛ و این بحران همگانی جنبش رادیکال سیاسی ایران که در این درس از سلسله درس‌های تاریخ نشر مستضعفین، تحت عنوان «بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه حاکم» تعریف کردیم، ریشه ۶۴ ساله دارد.

همچنین به جنبش سیاسی رادیکال ایران اعلام کنیم که «بحران اپوزیسیون رادیکال جنبش سیاسی جامعه ایران» در طول ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ صورتی دو مؤلفه‌ای داشته است؛ یعنی از یکطرف این بحران عام اپوزیسیون رادیکال، گریبانگیر کل اپوزیسیون رادیکال جنبش سیاسی ایران (در ۶۴ سال گذشته) گرفته است و از طرف دیگر، هر کدام از جریان‌های تشکیلاتی - سیاسی رادیکال جنبش سیاسی ایران از درون، تحت تأثیر بحران عام اپوزیسیون ایران، دچار بحران درون تشکیلاتی (تئوریک و ایدئولوژیک و استراتژی و حتی تاکتیک محوری) شده‌اند.

به عبارت به همین دلیل است که در شرایط فعلی، از یکطرف به صورت محیط کل اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران دارای بحران می‌باشند و از طرف دیگر هر کدام از جریان‌های زیرمجموعه جنبش سیاسی ایران، دارای «بحران‌های فراگیر تشکیلات‌سوز و استراتژی‌سوز داخلی» هستند. هر چند که به لحاظ «ساختاری» بحران عام اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران (در این شرایط خودیژه و حساس و تندپیچ تاریخ ایران) با بحران‌های کنکریک درون تشکیلاتی هر کدام از جریان‌های سیاسی

مذهبی و غیر مذهبی و ملی و قومی - منطقه‌ای داخل و خارج کشور، صورتی متفاوت دارند.

ثانیاً از آنجائیکه آشخور اولیه بحران عام اپوزیسیون و بحران‌های درون تشکیلاتی جریان‌های سیاسی در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، بازگشت پیدا می‌کند به بحران اپوزیسیون در ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و قبل از آن، به بحران اپوزیسیون در دوران دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، بنابراین اپوزیسیون رادیکال امروز ایران، برای مهار و رهائی از این بحران، باید آب را از سرچشمه‌ها پاک کنند، علی‌هذا، در این رابطه است که از آنجائیکه نظریه‌پردازان جنبش سیاسی ایران در ۶۴ سال گذشته بر این امر مهم نپرداخته‌اند و در تبیین عوامل بسترساز موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از «بحران اپوزیسیون» به عنوان یک عامل بسترساز آن کودتا یاد نکرده‌اند و مانند کبک در برابر شکارچی برای نادیده گرفتن بحران اپوزیسیون، سرهای خود را به زیر برف فرو کرده بودند و همیشه در چارچوب آسیب‌شناسی جنبش سیاسی ایران از شهریور ۲۰ الی الان کوشیده‌اند تا در برابر «بحران اپوزیسیون» به صورت خاموش عبور کنند و به غلط تلاش کرده‌اند تا «بحران‌های درون تشکیلاتی» خود را به صورت مستقل از «بحران اپوزیسیون» تحلیل نمایند، این همه باعث گردیده است تا در طول ۶۴ سال گذشته هم «بحران عام اپوزیسیون» روندی رو به پیچیده شدن پیدا کند و هم «بحران‌های درون تشکیلاتی» کل جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران در ۶۴ سال گذشته، لاینحل بماند و پیوسته باعث شقه شقه شدن تشکیلات، جریان‌های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و ملی در طول ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بشود.

به همین دلیل، باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه نتوانیم بحران عام ۶۴ ساله اپوزیسیون مهار و حل نماییم، هرگز نخواهیم توانست به مهار بحران کنکریک درون تشکیلاتی جریان‌های سیاسی، جنبش سیاسی ایران دست پیدا کنیم. بر این مطلب بیافزاییم که علت انشعابات و شقه شقه شدن تشکیلات‌سوز جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران در طول ۶۴ سال گذشته، یعنی از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بخصوص در دوران ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران، ریشه در بحران عام اپوزیسیون ایران داشته است؛ و علت شکست تمامی نظریه‌پردازان این جریان‌های سیاسی، «جهت مقابله کردن با بحران شقه شقه شدن تشکیلاتی خود» به این خاطر بوده است که این نظریه‌پردازان تلاش می‌کردند تا به صورت مستقل از بحران عام اپوزیسیون، به حل و مهار بحران کنکریک و جریانی و تشکیلاتی خود دست پیدا کنند؛ و به همین دلیل در طول ۶۴ سال گذشته، شاهد بوده‌ایم که به مجرد اینکه کوچکترین زاویه‌ای به لحاظ نظری و عملی در تشکیلات جریان‌های سیاسی اعم از مذهبی و

غیر مذهبی و ملی و قومی منطقه‌ای ظهور می‌کرده است، تشکیلات آنها دچار انشعاب و تفرقه می‌شده است؛ که در شرایط فعلی، به خاطر اینکه در داخل کشور، هیچگونه حرکت تشکیلاتی جریان‌های سیاسی فعال نیستند و تمامی جریان‌های تشکیلاتی جنبش سیاسی ایران، در خارج کشور فعال می‌باشند، همین امر باعث گردیده است تا روند شقه شقه شدن تشکل‌های سیاسی خارج از کشور، در ادامه ۶۴ سال گذشته ادامه پیدا کنند؛ و هر روز با انشعاب جدیدی از این جریان‌ها به صورت یک بیماری روبرو بشویم.

ثالثاً برای شناخت بحران عام اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران باید عنایت داشته باشیم که بحران امروز اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران، «دارای مؤلفه‌های مختلف تئوریک، ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی می‌باشند» که تبلور این بحران سه مؤلفه‌ای عام اپوزیسیون در ۶۴ سال گذشته در عرصه «استراتژی و ایدئولوژی و نمایندگی» تلاش جهت کسب قدرت سیاسی توسط این جریان‌ها بوده است» و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که بن مایه و عامل اصلی تکوین بحران عام اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران در ۷۶ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی یومنا هذا) در آفت استراتژی کسب قدرت سیاسی، توسط جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران نهفته می‌باشد؛ یعنی اگر دیدیم که در طول دوران دو ساله تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، حزب توده (به عنوان بزرگترین حزب کمونیست خاورمیانه) به جای اینکه در جهت تثبیت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران، در بستر مبارزه دموکراتیک حرکت کند، در تمامی دهه ۲۰ یعنی از شهریور ۲۰ تا روز ۲۸ مرداد ۳۲ نه به عنوان یک «جریان اپوزیسیون مخالف دولت مصدق» حرکت می‌کرد، بلکه برعکس، از آغاز تا انجام «این جریان به صورت آلترناتیو جهت «کسب قدرت سیاسی» به جان «دولت دموکراتیک مصدق» افتاده بود و همین «استراتژی کسب قدرت سیاسی» باعث گردید تا حزب توده در روز ۲۸ مرداد ۳۲ فقط در خانه‌های خود، پشت درب‌های بسته، شاهد تماشای مثنی لمپن و لات و لوت‌هایی امثال شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و طیب حاجی رضائی و نوچه‌هایشان باشند که در غیبت فیزیکی آنها، توانستند با چند هارت و پورت تهران پایتخت مملکت را خاموش کنند.

باز به علت همین استراتژی کسب قدرت سیاسی حزب توده بود که از فرادای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ رهبری این جریان به جای اینکه در جامعه ایران جهت سازماندهی و بازتولید مقاومت جنبش‌های دموکراتیک جامعه ایران از جنبش زنان تا جنبش کارگران و جنبش دانشجویان و زحمتکشان شهر و روستا بپردازند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و به کشورهای مدینه فاضله خود پناه بردند و تا سال ۵۷ که جنبش حاشیه‌نشینان ایران، در غیاب جنبش سیاسی، توانستن

خمینی را بر دوش خود سوار کنند و عکس او را در ماه قرار دهند و به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، بر اریکه قدرت سوار کنند، از حزب توده هیچ خبری نبود؛ و لذا از فرادای انقلاب بهمن ماه ۵۷ دیدیم که دوباره این حزب در چارچوب همان «استراتژی کسب قدرت سیاسی» سر کلاهش پیدا شد؛ و به علت همین «استراتژی کسب قدرت سیاسی» بود که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ که رژیم مطلقه فقاهتی به علت عدم تثبیت و نهادینه شدن توان اعمال خشونت و استبداد نداشت و تمام تلاش سردمداران رژیم مطلقه فقاهتی در راستای نهادینه کردن قدرت غاصبانه خود بود، حزب توده به جای اینکه در راستای «نهادینه کردن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران، توسط جنبش‌های کارگری و محرومین و زحمتکشان شهر و روستا و جنبش‌های دموکراتیک زنان و دانشجویان و معلمان و بازنشستگان و غیره باشند، در پشت صحنه به بازتولید سازمان نظامی مخفی خود بودند و در روی صحنه با ضد امپریالیست خواندن رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، در چارچوب سیاست راه رشد غیر سرمایه‌داری، تلاش می‌کردند تا خود را همدست و هم داستان رژیم مطلقه فقاهتی نشان بدهند و تا آنجا پیش رفتند که در سال ۶۰ حتی برای سرکوب بخش رادیکال جنبش سیاسی ایران توسط رژیم مطلقه فقاهتی، با این رژیم همکاری تنگاتنگ اطلاعاتی می‌کردند.

حاصل همین «استراتژی کسب قدرت سیاسی» حزب توده بود که دیدیم در سال‌های ۶۱ و ۶۲ با دو ضربه نیروهای امنیتی رژیم مطلقه فقاهتی، کل تشکیلات حزب توده دود شد و به هوا رفت؛ و باز در رابطه با همین آفت «استراتژی کسب قدرت سیاسی» می‌باشد که سازمان مجاهدین خلق، در طول نزدیک به نیم قرن گذشته عمر سیاسی خود (از سال ۵۰ الی الان) پیوسته گرفتار حصر و زندان این استراتژی آفتزده کسب قدرت سیاسی خود بوده است تا آنجا که دیدیم که در سال‌های ۵۰ تا ۵۵ این جریان به علت «استراتژی وارداتی چریک‌گرایی مدرن» تمام تلاش‌شان این بود تا به قول مسعود احمدزاده، به جامعه ایران بقبولانند که «چریک و سازمان چریکی و ارتش خلق مورد ادعای آنها، یک حزب است» که به نمایندگی از جامعه ایران در غیبت جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی و در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه ایران، تشکیلات چریکی و ارتش خلقی مجاهدین خلق می‌توانند با کسب قدرت سیاسی و به عنوان آلترناتیو حکومت پهلوی و به نمایندگی همه مردم ایران، حاکم بشوند و جامعه ایران را به گل و بلبل مزین سازند. ☀

ادامه دارد

«خدای اقبال» «خدای شریعتی» ۲۵

و دائما در حال خلق جدید، هستی را از آغاز تا انتها و در هر آن، در بستر حیات و زمان و تکامل، به سوی آینده متکامل‌تری که از پیش مقدر نشده است و نقشه‌ای از پیش نداشته است، به سوی آینده باز، پیش می‌برد.

«فرایند جهان، یا حرکت عالم در زمان، قطعاً خالی از هدف است. البته بدان شرط که هدف را هدف پیش‌بینی شده و مقصد دور‌تابتی تصور کنیم که همه آفرینش به طرف آن حرکت می‌کنند. هدفی بدین معنی. به فرایند جهان بخشیدن. محروم کردن آن از اصالت و جنبه خلاقیت آن است. هدف‌های آن پایان یک وظیفه است. پایان‌هایی است که باید بیابند. نه اینکه بالضرورة از پیش معین شده باشند. فرایندی زمانی را، نمی‌توان به صورت خطی تصور کرد که از پیش رسم شده باشد. خطی است در حال کشیده شدن. و فعلیتی است از امکان‌های گسترده. تنها بدان معنی هدفدار است که خصوصیت انتخابی دارد: و با نگرهداری و تکمیل فعالانه گذشته. در زمان حال نوعی تکامل پیدا می‌کند. در نظر من هیچ چیز نسبت به طرز نگرش قرآنی بیگانه‌تر از این فکر نیست که جهان صورت عملی نقشه‌ای باشد که از پیش تصور شده باشد. همانگونه که پیش از این اشاره کردم. جهان بنابر قرآن قابل افزایش است. جهانی در حال نمو است و محصول از پیش کامل شده‌ای نیست که اعصاری پیش از دست سازنده‌اش خارج شده. و اکنون همچون توده مرده‌ای از ماده در مکان افتاده باشد. و زمان هیچ کاری در آن نکند و بنابراین هیچ نباشد. امید منان است که اکنون در وضعی باشیم که بتوانیم معنی این آیه را فهم کنیم که: «او است آنکه

گرچه، حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری، در فصل ششم کتاب گرانسنگ بازسازی فکر دینی در اسلام که «مانیفست اندیشه‌های او می‌باشد»، نیاز مشترک بشریت، در سه چیز می‌داند، «بشریت امروز به سه چیز نیازمند است: ۱- تعبیری روحانی از جهان. ۲- آزادی روحانی فرد. ۳- اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۳ - س ۱۶).

سه آئینی که اقبال در اینجا به عنوان «نیاز مشترک همه بشریت می‌داند» دلالت بر سه هدفی می‌کند که هم حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری و هم معلم کبیرمان شریعتی، در چارچوب پروژه اصلاحات نظری، یا «نجات اسلام قبل از مسلمین» و یا «اصلاحات نظری اسلام جهت اصلاحات عملی مسلمین» و یا «پروژه بازسازی اسلام‌شناسی» خود، در راستای پروژه اصلاحات عملی، جهت نجات مسلمین از انحطاط تمدنی و انحطاط سیاسی و انحطاط اقتصادی و انحطاط اجتماعی و انحطاط فقهی و انحطاط کلامی و انحطاط فلسفی و انحطاط علمی، دنبال می‌کردند. این اهداف سه گانه‌ای که هم اقبال و هم شریعتی، به عنوان «استراتژی پروژه اصلاحات نظری یا بازسازی اسلام‌شناسی خود» به دنبال آن بودند، به صورت محوری عبارتند هستند، از:

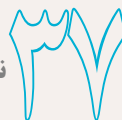
۱- تبیین جهان، «اعم از انسان و جامعه و تاریخ و طبیعت» در چارچوب جهان‌بینی توحیدی که اقبال از آن با عبارت «تعبیر روحانی از جهان» و شریعتی از آن با عنوان «جهان‌بینی توحیدی» یاد می‌کنند.

۲- «اسلام منهای روحانیت» یا «اسلام منهای فقاقت» که اقبال از آن با عبارت «آزادی روحانی فرد» یاد می‌کند و شریعتی تحت عنوان «اسلام منهای روحانیت» مطرح می‌سازد.

۳- تدوین یا بازسازی اسلام تطبیقی که اقبال، از آن با عبارت «پیوند بین ابدیت و تغییر» یاد می‌کند و شریعتی تحت عنوان «اسلام به عنوان یک ایدئولوژی» مطرح می‌سازد.

علی‌الاحوال، در رابطه با این اهداف سه گانه بود که اقبال در سر آغاز قرن بیستم، کوشید تا در چارچوب تقریر «کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام که مانیفست تمام و کمال او می‌باشد»، به انجام آن دست پیدا کند. به همین دلیل کاری که اقبال در این رابطه، در کتاب بازسازی فکر دینی می‌کند عبارت است از:

۱- «تفسیر روحانی از جهان» بر پایه «اصل اعتقاد به خداوندی است که به عنوان یک واقعیت خالق و فاعل و مدیر و دائما در حال خلق جدید می‌باشد». خداوندی که «در شکل بی‌مثال» در پیوند تنگاتنگ با تمام وجود قرار دارد؛ و همین خداوند حاضر و فاعل و خالق



شب و روز را در پی یکدیگر قرار داد. برای کسانی که بخواهند خدا را به یاد دارند یا سپاسگزارند». تعبیر نقادانه‌ای از توالی زمان. بدان صورت که در خود ما جلی می‌کند. ما را بدین رهبری می‌کند که واقعیت مطلق نهائی را همچون دوام محضی ببینیم که در آن اندیشه و حیات و هدف در یکدیگر نفوذ می‌کنند و یک وحدت سازماندار اصلی می‌سازند. نمی‌توانیم این وحدت را جز وحدت یک خود (یک خود عینی شامل همه چیز) تصور کنیم که سرچشمه نهائی هر زندگی و هر اندیشه است. به گمان من. خطای برگسون در آن است که زمان محض را مقدم بر خود می‌داند که دوام محض را تنها بر آن می‌توان حمل کرد. مکان محض و زمان محض هیچ کدام نمی‌توانند کثرت اشیاء و حوادث را در کنار یکدیگر نگاه دارند. تنها عمل شناسائی یک خود صاحب دوام است که می‌تواند کثرت دوام را که به بی‌نهایت آنها و لحظات شکسته شده. بگیرد و آن را به کلیت اصلی یک ترکیب مبدل کند. در دوام محض زیستن خود بودن است. و خود بودن قابلیت گفتن «من هستم» داشتن است. درجه اشراق «من هستمی» است که مقام یک شیء را در سلسله مراتب اشیاء معین می‌کند. ما نیز می‌گوییم که «من هستم». «من هستمی» ما تبعی است و از تمایز میان خود و ناخود بر می‌خیزد. خود نهایی. به گفته قرآن «از جهانیان بی‌نیاز است» برای او ناخود به صورت چیزی که با آن رو به رو است جلوه‌گر نمی‌شود. چه. اگر چنین باشد. وی نیز مانند خود محدود ما با دیگر رو به رو می‌شود و در ارتباط مکانی قرار می‌گیرد. آنچه طبیعت یا ناخود می‌نامیم. تنها لحظه فراری در حیات خدا است. «من هستمی» وی مستقل و اساسی و مطلق است. تصور کاملی از چنین خودی پیدا کردن برای ما غیر ممکن است. همانگونه که قرآن می‌گوید «هیچ چیز مانند او نیست». ولی «می‌شنود و می‌بیند». خود بدون خصوصیت. یعنی بدون شکل یکنواختی از رفتار. قابل تصور نیست. طبیعت چنانکه دیدیم. توده‌ای از ماده محض نیست که خلاء را اشغال کرده باشد. ساختمانی از حوادث و شکل تنظیم یافته‌ای از رفتار است. و از همین طریق با خود مطلق ارتباط سازمانی دارد. طبیعت نسبت به خود الاهی همچون اخلاق و رفتار است نسبت به خود بشری. در بیان تصویری قرآن عادت خدا با «سنه الله» است. از دیدگاه بشری. تعبیری است که ما. در وضع حاضر. از فعالیت خلاق من مطلق می‌کنیم. در لحظه خاصی از حرکت رو به پیش آن محدود است. ولی چون خودی که طبیعت به آن ارتباط سازمانی دارد خلاق است. قابل افزایش است و در نتیجه نابسته است. به این معنی که حد قطعی برای گسترش آن وجود ندارد. نابسستگی آن با لامکان است نه بالفعل. بنابراین. طبیعت را باید همچون موجودی زنده و سازواره‌ای پیوسته در حال نمو فهم کرد که نمو آن حدود خارجی نهایی ندارد تنها حد آن درونی است. و آن خود پایداری است که به کل جان می‌بخشد و آن را نگاه می‌دارد. چنان

است که قرآن گفته است: «و حد و پایان به پروردگار تو است» (سوره نجم - آیه ۴۳) بدین ترتیب. نظری که ما انتخاب کردیم معنای روحانی تازه‌ای به علوم فیزیکی می‌بخشد. شناسائی طبیعت شناسائی رفتار و سنت خدا است. در مشاهده‌ای که از طبیعت می‌کنیم. در واقع جویای آن هستیم که پیوند نزدیکی با من مطلق پیدا کنیم. و این چیزی جز شکل دی‌گری از عبادت نیست» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل دوم - محک فلسفی تجلیات تجربه دینی - ص ۶۶ و ۶۷ - سطر ۸ به بعد).

در تقریر فوق از اقبال که مهمترین بخش کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام در خصوص تفسیر روحانی از جهان می‌باشد، اقبال در تفسیر روحانی جهان بر پایه خدا به عنوان اصل اعتقاد:

۱ - با نفی هدف از پیش تعیین شده، حرکت تکامل جهان هستی را به صورت سیستم باز تبیین می‌نماید و خلاقیت خداوند و خلقت دائم او و تکوین نو از دل کهنه‌ها، او در این رابطه در تفسیر روحانی از جهان تبیین می‌نماید.

۲ - در بیان فوق اقبال در راستای تفسیر روحانی از جهان، با نفی «زمان خطی» که به صورت فرایندی از پیش برای جهان مقرر شده است، معتقد به «زمان فعلی و طبیعی» می‌شود که از نظر او، زمان طبیعی برعکس زمان خطی، فعلیتی است از امکان‌های گسترده. در نتیجه جایگزین کردن «زمان فعلی و طبیعی» به جای «زمان خطی» در تفسیر روحانی جهان توسط اقبال، باعث می‌شود که «خلقت مداوم خداوند، خصوصیت انتخابی داشته باشد» و «خداوند در جبر خودساخته گرفتار و محصور نباشد و هستی و جهان با نگاهداری و تکمیل فعالانه گذشته در زمان حال تکامل کند.»

۳ - در بیان فوق اقبال «هر گونه نقشه قبلی مقرر شده برای جهان که بستر ساز محدودیت برای خلقت جدید خداوند می‌باشد، نفی می‌نماید» و در تفسیر روحانی خود از جهان، دست خداوند را برای خلقت دائم و پیوسته جدید خود باز می‌گذارد. علی‌هذا، در تفسیر روحانی اقبال از جهان، اقبال «برای خلقت دائم جدید خداوند، نقشه مقرر از پیش تعیین شده قائل نیست»؛ و به همین دلیل او «با نفی زمان خطی، زمان فعلی و طبیعی بر خلقت خداوند حاکم می‌داند» و در همین رابطه است که در تقریر فوق اقبال معتقد است که «اکنون جهان توسط خلقت بدون نقشه قبلی خداوند در حال افزایش می‌باشد.»

۴ - اقبال در تقریر فوق خود در «تفسیر روحانی از جهان» با «اعتقاد به تقدم حیات بر ماده در جهان» به «نفی جهان به صورت توده مرده می‌پردازد». لذا در همین رابطه است که او در بیان فوق در «تفسیر



روحانی از جهان، به پیوند وجودی و حیاتی، بین زمان طبیعی و زمان فعلی با ماده می‌رسد.»

۵ - اقبال در «تفسیر روحانی از جهان» در بیان فوق «جهت تبیین زمان فعلی، یا زمان طبیعی و نفی زمان خطی، به توالی زمان در نفس و خود انسان می‌رسد که هر کس می‌تواند آن را تجربه نماید» و در همین رابطه است که اقبال «خداوند را همچون دوام محضی می‌داند که در آن اندیشه و حیات و هدف دارای یک وحدت سازمان‌دار می‌باشند»؛ و در همین رابطه است که اقبال، «تصور کامل از خداوند، برای بشر، برای همیشه غیر ممکن می‌داند». به همین دلیل بر آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (آیه ۹ - سوره شوری) تکیه می‌نماید و تجربه خدای بی‌مثال توسط پیامبر اسلام را عالی‌ترین تجربه پیامبر می‌داند که بعد از تجربه خدا، به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» برای پیامبر اسلام حاصل شده است.

متحد نقشی ندارد این سرا

تا که مثلی وانمایم مر ترا

هم مثال ناقصی دست آورم

تا زحیرانی خرد را و آخرم

مولوی - مثنوی - دفتر چهارم - ص ۲۲۳ - س ۱۰

۶ - در تقریر فوق اقبال در «تفسیر روحانی از جهان، خداوند را به عنوان ستون خیمه و نهادی‌ترین عامل تفسیر جهان می‌داند»؛ و به همین ترتیب، از نظر او، «جدا کردن خداوند از جهان، باعث می‌گردد تا هستی به صورت یک لُش و توده مرده و بی‌حیات و بی‌هدف و بی‌تکامل و بی‌نوآوری بشود». در نتیجه از نظر اقبال، هم حیات و هم هدفداری و هم تکامل و هم نوآوری و هم رفتن کهنه‌ها، در جهان دائماً در حال خلق جدید، مولود پیوند خداوند بی‌مثال با همین وجود و جهان می‌باشد»؛ و به همین دلیل، از نظر اقبال تنها چنین خداوندی است که می‌تواند «مخاطب دعای انسان قرار گیرد». این همه باعث شده است تا «اقبال در تفسیر روحانی خود از جهان بر خداوند ابژه واقعی و خالق (نه ناظر و صانع) و در پیوند با جهان (نه خدای علت اولی ارسطویی و نه خدای بیرون از جهان افلاطونی و نه خدای ساعت‌ساز نیوتنی و نه خدای حلولی هگلی و نه خدای وحدت وجودی صوفیانه و نه خدای ادغامی اسپینوزائی و نه خدای سوپژه کانتی و نه خدای بازنشسته توراتی) و دائماً در حال خلق جدید و مختار (نه محصور جبر علیت ارسطویی) و با آینده باز (نه خدای مجبور علم باری اشعری‌گری) و فاعل (نه بی‌کار و بازنشسته و خسته) به عنوان اصل اعتقاد و نهادی‌ترین مبنای تفسیر روحانی جهان و مخاطب انسان، تکیه می‌کند

و از همه مهمتر اینکه، اقبال در تفسیر خود از جهان، خداوند را به عنوان یک واقعیت یا ابژه (نه سوپژه کانتی) زمان‌مند تبیین می‌نماید که علاوه بر اینکه نقشه‌ای از قبل ساخته خود، (به عنوان جبر حاکم بر خود) ندارد، دائماً در حال خلق جدید می‌باشد (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - سوره الرحمن) و با آفرینش نو از دل کهنه‌ها، دائماً در حال گسترش جهان می‌باشد و هستی را با آینده باز و بدون نقشه قبلی به صورت یک سیستم باز به پیش می‌برد.»

۷ - در تقریر فوق اقبال برعکس اسپینوزا، «خود جهان را تجلی خدا نمی‌داند، بلکه جهان مخلوق خداوند به حساب می‌آورد، و خداوند را فاعل و خالق و مدیر دائماً در حال خلق می‌داند». به عبارت دیگر از نظر اسپینوزا خود جهان تجلی خداوند می‌باشد، اما از نظر اقبال جهان خود خداوند نیست، بلکه مخلوق خداوند است. به همین دلیل اقبال در تبیین خداوند بر من بی‌انتها (در برابر من با انتها که انسان می‌باشد) تکیه می‌کند و در همین رابطه جهان با من بی‌انتها است که پیوند همه هستی با خداوند به عنوان یک من خودآگاه مطرح می‌کند و خود خداوند را یک من می‌داند که همه جهان علاوه بر پیوند وجودی که با این من بی‌انتها دارند، در درون این من بی‌انتها قرار دارند (نه اینکه من بی‌انتها در درون من با انتها باشد).

علت اینکه اقبال خداوند را من بی‌انتها می‌خواند، آن است که معتقد است که «خداوند خودش به خودش آگاهی دارد و همین آگاهی خداوند به خودش است که بسترساز علم باری به جهان می‌شود». ولذا در این رابطه پیوند بین من بی‌انتها و من با انتها است که اقبال به جایگاه «خود» می‌رسد. «خود»، در دیسکورس فلسفی و عرفانی و کلامی اقبال به عنوان سنگ زیربنای همه هستی است.

علی ایحال، در همین رابطه است که «تبیین روحانی اقبال از جهان» بر پایه «هسته اولیه خود» استوار می‌باشد. اقبال در تبیین روحانی از جهان همه وجود را از خداوند تا ماده در چارچوب خود و ماده تبیین می‌نماید، به همین دلیل اقبال همه جهان را در تفسیر روحانی خود در خداوند می‌داند و هیچ چیز را در جهان به منزله غیر خداوند قبول ندارد.

به دریا بنگرم، دریا تو بینم

به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم

به هر جا بنگرم، کوه در دشت

نشان از روی رعنا تو بینم

بابا طاهر

ادامه دارد

که از نو باید او را شناخت!

آیا پروژه «اصلاح دینی» در جامعه ما، جز از مسیر «اقبال لاهوری» ممکن می‌باشد؟

یعنی «اصلاح اسلام» و «اصلاح مسلمین» جدا می‌کردند و در چارچوب شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» پروژه حرکت اصلاح‌گرایانه خود را (نه اصلاح‌طلبانه حکومتی از بالا) به دو مؤلفه نظری (نجات اسلام) و عملی یا (نجات مسلمین) تقسیم می‌کردند.

فراموش نکنیم که جنبش نظری و فرهنگی اقبال و شریعتی که بستر ساز جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی می‌شود و در کادر شعار «نجات اسلام» معرفی گردیده است، در دیسکورس اقبال و شریعتی «همان پروژه اصلاح دینی» یا «اصلاح اسلام» یا «بازسازی فکر دینی در اسلام» می‌باشد. علی‌ایحال، در این چارچوب است که می‌توانیم اصلاح عملی یا همان اصلاح مسلمین را در پروژه اصلاح‌گرایانه اقبال و شریعتی تحت عنوان «اصلاح اجتماعی» و «اصلاح سیاسی» تعریف نماییم.

یادمان باشد که هم اقبال و هم شریعتی قبل از تبیین جنبش اصلاح‌گرایانه خود بر پایه سه جنبش فرهنگی و جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی، به تشریح و تبیین انحطاط جوامع مسلمین از قرن پنجم هجری الی الان پرداخته‌اند و هر دو این پیشکسوتان، مؤلفه‌های انحطاط مسلمین به انواع:

الف - انحطاط سیاسی،

ب - انحطاط تمدنی،

ج - انحطاط کلامی،

د - انحطاط فقهی،

برای تبیین «پیوند استراتژی شریعتی و اقبال» باید ابتدا این استراتژی را به دو مؤلفه «سیاسی و فرهنگی» تقسیم کنیم. هر چند که در تحلیل نهائی آنچنانکه فوکو می‌گوید «جنبش سیاسی در هر جامعه‌ای متأثر از جنبش اجتماعی و فرهنگی آن جامعه می‌باشد»، ولی آنچنانکه اقبال می‌گوید، «تعرف الاشجار بالاثمارها»، بدون فهم مؤلفه سیاسی، امکان فهم همه جانبه مؤلفه فرهنگی نیست.

به عبارت دیگر آنچنانکه لنین در باب فهم مارکسیسم می‌گوید: «هر کس که تقدم سیاست بر اقتصاد نفهمد، نمی‌تواند مارکسیسم را بفهمد»، می‌توانیم در باب فهم «پیوند استراتژی شریعتی و اقبال» چنین داوری کنیم که «هر کس که رابطه مؤلفه سیاسی استراتژی شریعتی و اقبال با رابطه فرهنگی آن (اعم از رابطه کلامی و فلسفی و اجتماعی و تاریخی) فهم نکند، نمی‌تواند جوهر استراتژی اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه حکومتی که از بالا تزریق می‌گردد) اقبال و شریعتی فهم کند»، زیرا هم اقبال و هم شریعتی هر دو معمار یک «پروژه واحد» بوده‌اند که آن پروژه همان «حرکت اصلاح‌گرایانه» (نه اصلاح‌طلبانه) نظری و عملی در مبارزه با انحطاط جوامع مسلمین می‌باشد.

در چارچوب این پروژه مشترک جنبش اصلاح‌گرایانه نظری و عملی اقبال و شریعتی جهت مبارزه با انحطاط جوامع مسلمین است که هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که فرایندهای سه گانه این پروسس اصلاح‌گرایانه تکوین یافته از پائین (نه پروسه اصلاح‌طلبانه حکومتی از بالا) عبارتند از:

الف - جنبش فرهنگی،

ب - جنبش اجتماعی،

ج - جنبش سیاسی، به عبارت دیگر در رویکرد مشترک اقبال و شریعتی، «جنبش سیاسی در هر جامعه‌ای سنتز جنبش اجتماعی آن جامعه می‌باشد» آنچنانکه «جنبش اجتماعی در آن جامعه، مولود جنبش فرهنگی همان جامعه می‌باشد». شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که «در رویکرد اقبال و شریعتی، بدون جنبش نظری و فرهنگی در جامعه، امکان شکل‌گیری جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی (در آن جامعه به صورت دینامیک و تکوین یافته از پائین) وجود ندارد» و به همین دلیل بود که هم اقبال و هم شریعتی پروسس اصلاح‌گرایانه خودشان را از جنبش نظری و فرهنگی آغاز کردند، که البته در چارچوب این تقدم جنبش نظری و فرهنگی بوده است که هر دو آنها حرکت اصلاح‌گرایانه (دینامیک تکوین یافته از پائین بر پایه تقدم جنبش اجتماعی بر جنبش سیاسی خود را) به دو مؤلفه منفک از هم

علیهذا، در این چارچوب است که پروژه اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه حکومتی) مصلحین جوامع مسلمان، از سیدجمال تا اقبال و از اقبال تا شریعتی و از شریعتی تا نشر مستضعفین (به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌توانیم به سه فرایند تقسیم کنیم که عبارت می‌باشند از:

الف - «نجات اسلام» در گرو «نجات مسلمین» می‌باشد و «نجات مسلمین» توسط برگشت (نه بازگشت) به اقتدار گذشته سلاطین جبار و لشکر جرار و روحانیت جلیل، حاصل می‌شود که البته بنیانگزار این فرایند، سیدجمال می‌باشد.

ب - فرایند دوم که بنیانگزار آن حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشد (و در ادامه آن معلم کبیرمان شریعتی و امروز نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر آن پای می‌فشارد)، تکیه بر این رویکرد دارند که «نجات مسلمین» در بستر «نجات اسلام» حاصل می‌شود. یا به عبارت دیگر «اصلاح سیاسی و اجتماعی» جوامع مسلمین در گرو «اصلاح دینی مسلمین» می‌باشد و بدون «اصلاح دینی در جوامع مسلمین»، امکان استحاله دینامیک سنت‌های زمین‌گیر نمی‌باشد.

ج - فرایند سوم که بنیانگزار آن رشیدرضا و سیدقطب می‌باشند، بر این رویکرد تکیه می‌کنند که برای «نجات جوامع مسلمین» باید هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی به گذشته آغازین تکوین اسلام تاریخی برگشت (نه بازگشت، همان رویکرد سلفیه) نمایم.

باری، اگر سیدجمال را بنیانگزار پروژه اصلاحات در عصر جدید بدانیم و اگر اقبال و شریعتی معماران پروژه اصلاحات در قرن بیستم تعریف کنیم، بی‌شک آنچنانکه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید، بدون فهم و آسیب‌شناسی «پروژه اصلاحات سیدجمال»، هرگز نخواهیم توانست به جوهر پروژه اصلاحات علامه محمد اقبال لاهوری و معلم کبیرمان شریعتی پی ببریم. بنابراین در این رابطه اگر به این نتیجه برسیم که پروژه اصلاحات سیدجمال و اقبال و شریعتی در جوامع مسلمین از قرن نوزدهم الی یومنا هذا، ضرورت تاریخی جهت رهائی مسلمین نداشته است، بی‌شک هیچگونه وجه مشترکی بین حرکت سیدجمال و اقبال و شریعتی نمی‌توانیم پیدا کنیم و همچنین در این رابطه اگر امروز به این نتیجه نرسیم که جامعه ایران نیازمند به پروژه اصلاحات سیدجمال و اقبال و شریعتی می‌باشند، دیگر نمی‌توانیم به تبیین ضرورت تاریخی و اجتماعی حرکت اصلاح دینی

و - انحطاط فلسفی و غیره تقسیم کرده‌اند و هدف خودشان از استراتژی اصلاح‌گرایانه بر پایه سه جنبش فرهنگی و جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی، مقابله و مبارزه با این انحطاط‌های چند مؤلفه‌ای حاکم بر جوامع مسلمین اعلام کرده‌اند و به همین دلیل پروژه «نجات اسلام» خود را در راستای پروژه «نجات مسلمین» تعریف می‌کرده‌اند.

قابل ذکر است که منهای اقبال و شریعتی در آرایش دو فرایند «نجات اسلام و نجات مسلمین» به صورت کنکریت و مشخص از زمان سیدجمال به عنوان بنیانگزار پروژه اصلاح‌گرایانه در جوامع مسلمین، بین نظریه‌پردازان مسلمان اختلاف نظر وجود داشته است. بطوریکه مثلاً از نظر سیدجمال، «نجات مسلمین مقدم بر نجات اسلام» بوده است و در همین رابطه سیدجمال جهت «نجات مسلمین» (برعکس اقبال و شریعتی که به جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی توسط جنبش نظری و فرهنگی در چارچوب نجات اسلام یا بازسازی اسلام تکیه می‌کردند) معتقد به تکیه بر سلاطین جبار و لشکر جرار و روحانیت بود، پر پیوسته که علت اختلاف بین سیدجمال از یکطرف و اقبال و شریعتی از طرف دیگر، به خاطر آن است که اقبال و شریعتی آبخور و عامل اولیه انحطاط مسلمین، انحطاط اسلام می‌دانسته‌اند.

لذا از نظر اقبال و شریعتی (برعکس سیدجمال) اگر بتوانیم اسلام را از انحطاط کلامی و عرفانی و فقهی و فلسفی، به صورت دینامیک و تطبیقی، در چارچوب «اجتهاد در اصول و فروع» نجات بدهیم، خواهیم توانست با استحاله اسلام استاتیک و دکماتیسیم به اسلام دینامیک و تطبیقی، جوامع مسلمین را (از جمله جامعه ایران) هم از انحطاط سیاسی و اجتماعی در عرصه «چالش بین سنت و مدرنیته» نجات بدهیم و به همین دلیل بزرگترین رسالت اقبال و شریعتی (برعکس سیدجمال) انجام «پروژه اصلاح دینی» یا «پروتستانیسیم اسلامی» بوده است، که البته اقبال معمار این پروژه در جهان تسنن می‌باشد و شریعتی معمار این پروژه در جهان تشیع است.

شاید اگر تمامی رسالت اقبال و شریعتی در همین «معماری پروژه اصلاح دینی» خلاصه کنیم و تمامی کارهای دیگر آنها، فرع بر این اصل بدانیم، داوری به خطایی نکرده باشیم، چراکه اقبال و شریعتی مانند هگل معتقد بودند که در یک جامعه دینی (مثل جوامع مسلمین) «اصلاح سیاسی» از کانال «اصلاح دینی» ممکن شدنی می‌باشد. آنچنانکه در مغرب زمین، این اصلاح دینی لوتر و کالون در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی بود که بستر ساز ظهور رنسانس و عصر



چهل ساله آرمان مستضعفین و حرکت ۸ ساله نشر مستضعفین دست پیدا کنیم و دیگر ضرورتی ندارد که در این زمان نشر مستضعفین به بازشناسی حرکت اصلاح‌طلبانه سیدجمال و حرکت اصلاح‌گرایانه اقبال و شریعتی بپردازد.

یادمان باشد که جوهر حرکت اصلاحی سیدجمال با جوهر حرکت اصلاحی اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین متفاوت می‌باشد، چراکه حرکت اصلاحی سیدجمال به خاطر اینکه معتقد به انجام آن توسط بالائی‌های قدرت اعم از روحانیت و سلاطین بود، یک حرکت «اصلاح‌طلبانه» بود، در صورتی که برعکس جوهر حرکت اصلاحی اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، به خاطر اینکه معتقد به حرکت اصلاحی از پائینی‌های جامعه در چارچوب سه شاخه یا سه فرایند، جنبش فرهنگی، جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی می‌باشند، حرکت «اصلاح‌گرایانه» است.

بنابراین در این رابطه است که، قبل از هر چیز جهت فهم جوهر پروژه اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه) محمد اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، مجبور به فهم و آسیب‌شناسی پروژه اصلاح‌طلبانه (نه اصلاح‌گرایانه) سیدجمال هستیم. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که بدون فهم و آسیب‌شناسی پروژه اصلاح‌طلبانه (نه اصلاح‌گرایانه) سیدجمال، امکان شناخت و فهم پروژه اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه) اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین وجود ندارد.

یادمان باشد که بحران خانمانسوزی که امروز جوامع مسلمان، از شرق آسیا تا غرب و شمال آفریقا در بر گرفته است و در چارچوب جنگ شیعه و سنی، جوی خون سراسر منطقه را در بر گرفته است، همه سنتز و مولود همین انحراف پروژه اصلاح‌طلبانه سیدجمال، توسط رشیدرضا و سیدقطب می‌باشد، چراکه از بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۲۴ و از بعد از اجرای پروژه استعماری «سایکس - پیکو» توسط دو امپریالیست انگلیس و فرانسه، حسن البنا به تاسی از رویکرد رشیدرضا در کرانه کانال سوئز و در شهر اسماعیلیه مصر، با انتشار کتاب «در سایه خلاء امپراطوری عثمانی»، نخستین هسته رویکرد جهادی و اسلام حکومتی (که بعداً توسط خمینی به صورت تز ولایت فقیه تبیین فقهی و کلامی پیدا کرد) به جای رویکرد اصلاح‌طلبانه سیدجمال و رویکرد اصلاح‌گرایانه اقبال، در سرزمین مسلمانان کاشت، و از بعد از ترور حسن البنا بود که این هسته کاشته شده او پس از کودتای افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر در زندان‌های مخوف مصر، توسط سیدقطب و حسن الهضیبی آبیاری گردید و از آنجا بود که

«نطفه جریان‌های جهادی امروزی»، از القاعده تا داعش تحت رهبری سیدقطب در زندان‌های جمال عبدالناصر تکوین پیدا کرد.

هر چند که حسن الهضیبی با جدائی از رویکرد سیدقطب از همان زمان راه اخوان المسلمین از راه جهادی سیدقطب جدا کرد، اما از آنجائیکه سیدقطب بر خشونت به عنوان امری لازم برای اسلام حکومتی مورد اعتقاد خود تکیه می‌کرد و این اعتقاد خود در تفسیر سایه‌ای از قرآن خود نهادینه تثوریک کرده بود، «جریان مخوف حرکت‌های جهادی» تکوین پیدا کرد و صد البته منهای فروپاشی امپراطوری عثمانی، عامل مهم دیگری که در این رابطه دخالت داشت اینک، سیدجمال در اجرای پروژه اصلاح‌طلبانه (نه اصلاح‌گرایانه) خود شکست خورد.

بر این مطلب بیافزاییم که برای همه نظریه‌پردازان مسلمان از بعد از شکست سیدجمال، دو موضوع «شکست سیدجمال» و «نیاز جوامع مسلمان به پروژه اصلاحات جهت رهائی» به عنوان دو امر جدای از هم تبیین و تعریف گردید. به عبارت دیگر، از نظر تمامی نظریه‌پردازان مسلمان موضوع تشخیص سیدجمال به نیاز جوامع مسلمان (در آن تندبیج حساس تاریخ بشر به خصوص ۲۰۰ سال بعد از آغاز رنسانس و نهضت رفرماسیون لوتر و کالون و انقلاب کبیر فرانسه و حاکمیت نظام سرمایه‌داری به صورت یک نظام جهانی در اروپا) به پروژه اصلاحات به عنوان یک ضرورت تاریخی بی‌بدیل امری غیر قابل انکار بود.

لذا در این رابطه همه نظریه‌پردازان مسلمان در ۲۰۰ سال بعد از حرکت سیدجمال به این حقیقت اذعان و اعتراف کردند که پروژه اصلاحات سیدجمال تنها پروژه‌ای است که می‌تواند با به چالش کشیدن انحطاط هزار ساله تمدنی و سیاسی و اجتماعی و فقهی و کلامی و فلسفی و عرفانی جوامع مسلمانان، بستر رهائی این جوامع در مرحله پسانسانس قرن بیستم و قرن بیست و یکم فراهم سازد. ☀

ادامه دارد



«عقل تفسیرگر یونانی» به «عقل تغییرگر قرآنی»

ب - مبانی معرفت‌شناسانه تئوری ولایت فقیه خمینی:

بستر نظری و مبانی معرفت‌شناسانه تئوری ولایت فقیه خمینی همان اندیشه اریستوکراسی فلسفی و سیاسی افلاطونی می‌باشد که خمینی در دوران آشنائی‌اش با فلسفه یونانی در حوزه‌های فقهاتی در چارچوب رویکرد فلسفه سیاسی فارابی با دیدگاه نخبه‌گرایانه و اریستوکراسی سیاسی و فلسفی افلاطونی آشنا گردید و بر پایه این اریستوکراسی فلسفی افلاطون بود که خمینی پس از شکست قیام ۱۵ خرداد (و بعد از ناامیدی او از اینکه شاه حاضر به تقسیم قدرت با حوزه‌های فقهاتی و روحانیت و مرجعیت حوزه‌ها نمی‌باشد) در زمان تبعیدش در نجف فلسفه سیاسی و حکومتی افلاطون را با اصل ولایت پیامبر اسلام (که از نظر علامه محمد اقبال لاهوری در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام ص ۱۴۶ اعتقاد به خاتمیت پیامبر اسلام که جزء اصول اعتقادی هر مسلمانی می‌باشد، در گرو اعتقاد به ختم ولایت پیامبر اسلام است و از نظر اقبال اعتقاد به ختم ولایت پیامبر اسلام به معنای این است که از بعد از وفات پیامبر اسلام حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشر پایان می‌یابد) در سلسله سخنرانی‌هایش در حوزه نجف (که بعداً توسط جلال الدین فارسی تحت عنوان کتاب ولایت فقیه مدون شد) ترکیب کرد و برای اولین بار (در ادامه شعار ملا احمد نراقی دوران قاجار) تئوری ولایت فقیه را به عنوان یک فلسفه حکومتی در حوزه‌های فقهاتی شیعه بنا کرد (که بعداً این تئوری توسط حسینعلی منتظری تئوریک و حقوقی و اجرائی شد و به صورت قانون اساسی ایران در آمد).

بنابر «تئوری ولایت فقیه»، خمینی معتقد به استمرار ولایت پیامبر اسلام از بعد از وفات پیامبر اسلام به فقیه شیعه می‌باشد.

«ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. تعیین خلیفه برای حکومت است ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد» (کتاب ولایت فقیه - ص ۲۰ - ص ۱۸).

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر است یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است» (ص ۵۰ - ص ۲۲).

«خداوند تعالی به ولایت امر رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند. یعنی رسول اکرم (ص) ولایت را به امیر المومنین (ع) و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند و همین طور ادامه یابد» (ص ۸۴ - ص ۲).

«ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلانی است. شکی نیست که امر ولایت از نظر عقلاً مانند ارت در اموال که از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود قابل انتقال است اگر کسی به آبه شریفه النبی اولی بالمومنین من انفسهم نظر کند متوجه می‌شود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلاً قابل انتقال می‌باشد» (ص ۱۰۱ - ص ۱۳).

بنابراین برای شناخت مبانی نظری تئوری ولایت فقیه خمینی که همان اریستوکراسی فقیه یا روحانیت می‌باشد باید دو مؤلفه نظری زیربنای تکوینی این نظریه یعنی نظریه تئوری اریستوکراسی فلاسفه افلاطونی و نظریه اعتقاد به استمرار اصل ولایت پیامبر اسلام از بعد از وفات آن حضرت به فقیه از هم جدا کنیم. البته جا دارد که در همین جا به این نکته اشاره کنیم که از نظر اقبال لاهوری در کتاب بازسازی فکر دینی اصل ولایت پیامبر اسلام به معنای تکیه آن حضرت بر تجربه‌های دینی خود به عنوان دلیل مدعای خود می‌باشد که از نظر اقبال با قطع وحی نبوی از بعد از پیامبر اسلام قطعاً آن ولایت خود به خود منتفی می‌گردد و بعد از پیامبر اسلام از نظر اقبال به علت قطع وحی دیگر هیچ کس حق ندارد تجربه شخصی خودش از دین را به عنوان دلیل مدعای خودش جهت تکلیف کردن بر دیگران بداند.

از نظر اقبال بعد از وفات پیامبر اسلام اعتقاد و تکلیف و قبول تجربه هیچ کس برای دیگران الزام آور نیست، اما خمینی این دیدگاه اقبال را رد کرد و معتقد به استمرار ولایت پیامبر بعد از او به فقهای حوزه‌های فقهاتی شد؛ لذا از نظر خمینی تجربه فقهای حوزه‌های فقهاتی برای دیگران

تکلیف آور می‌شود و از آنجائیکه در تئوری خمینی این تئوری با تئوری اریستوکراسی فلاسفه افلاطونی ترکیب گردید، سنتز این دو تئوری «تئوری ولایت فقیه» شد که همان فلسفه حکومتی فقیه یا فقه حکومتی می‌باشد که زمانیکه این تئوری در مجلس خبرگان قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۵۸ توسط حسینعلی منتظری به صورت مبانی نظری قانون اساسی درآمد، بستر ساز نظری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شد.

هر چند در بازسازی قانون اساسی در سال ۶۷ - ۶۸ قبل از فوت خمینی توسط خمینی با نفی مرجعیت در قانون اساسی اول یک دگرگونی در این قانون انجام گرفت ولی با همه این تفاسیر مبانی نظری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران همان تئوری ولایت فقیه خمینی می‌باشد که از ادغام نظری دو تئوری اریستوکراسی فلاسفه افلاطونی و تئوری ولایت پیامبر اسلام تکوین پیدا کرده است و تا زمانیکه دو مؤلفه نظری زیربنایی این تئوری خوب فهم نشود، امکان برخورد نظری و تئوریک با تئوری ولایت فقیه خمینی وجود ندارد و به همین دلیل است که در طول ۳۶ سال گذشته هر برخوردی که با تئوری ولایت فقیه خمینی شده چه به صورت اثباتی و چه در شکل نفی‌ایی آن، یا از زاویه فقهی حوزه‌های فقهاتی بوده و یا از زاویه سیاسی.

در نتیجه تا کنون یک برخورد نظری و تئوریک همه جانبه با تئوری ولایت فقیه خمینی نشده است (البته بگذریم که تا قبل از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ بسیاری از روشنفکران حتی کتاب ولایت فقیه خمینی را خوانده بودند و هیچگونه اطلاع نظری از این تئوری نداشتند و اصلاً نیازی برای شناخت این نظریه قائل نبودند و به همین دلیل از بعد از بعد انقلاب ۵۷ چه آنهایی که به خاطر گرایش به قدرت سیاسی از تئوری ولایت فقیه دفاع کرده و می‌کنند و عکس خمینی را در ماه برده و می‌برند و چه آن‌ها که از موضع رقابت آلترناتیوی قدرت حکومتی با خمینی از در چالش در آمدند، نتوانسته‌اند به صورت تئوریک و از موضع معرفت‌شناسانه و اپیستمولوژیک تئوری ولایت فقیه خمینی را در طول ۳۶ سال گذشته نقد نمایند)

لذا در این رابطه است که تا این زمان این تئوری به حیات فقهی و سیاسی خود در جامعه تحت لوای رژیم مطلقه فقهاتی ادامه می‌دهد و تا زمانیکه ما نتوانیم به صورت معرفت‌شناسانه و اپیستمولوژی این تئوری نقد علمی بکنیم قطعاً این تئوری در عرصه تاریخ آینده هم به حیات غالب یا مغلوب سیاسی خود ادامه خواهد داد و هرگز نباید به این راضی شویم و خود را قانع کنیم که با نقد فقهی و یا با نقد سیاسی این تئوری می‌توانیم با این تئوری برخورد ریشه‌ای و زیرساختی بکنیم.

خلاصه اینکه برای نقد تئوریک و ریشه‌ای تئوری ولایت فقیه باید این تئوری را در دو عرصه کلامی و فلسفی مورد نقد و واکاوی قرار دهیم.

در عرصه کلامی باید در چارچوب رابطه اصل ولایت با موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام به نقد این تئوری بپردازیم و با تاسی از اقبال بر خلاف آنچه شیخ مرتضی مطهری در کتاب ختم نبوت خودش می‌گوید موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام را در چارچوب فقهی تبیین نکنیم و مانند مرتضی مطهری نگوئیم که علت ختم نبوت پیامبر اسلام کمال فقه حوزه‌های فقهاتی است. یعنی توسط این فقه حوزه‌های فقهاتی تا آخر زمان ما می‌توانیم تمام مشکلات بشر را پاسخگو باشیم، بلکه برعکس همه این دیدگاه‌های شیخ مرتضی مطهری باید از زاویه نگاه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری به موضوع ختم نبوت و اصل ولایت پیامبر اسلام مورد بازشناسی مجدد قرار دهیم که برای این منظور باید برعکس دیدگاه مرتضی مطهری آنچنانکه اقبال می‌گوید:

اولاً اصل ختم نبوت پیامبر اسلام را به جای کانتکس فقهی شیخ مرتضی مطهری و محسن کدیور در چارچوب کلامی مورد بازشناسی قرار دهیم.

ثانیاً اصل ولایت پیامبر اسلام را مانند اقبال لاهوری در چارچوب کلامی در عرصه اصل ختم نبوت تبیین نمائیم نه بالعکس.

ثالثاً مانند اقبال لاهوری اعتقاد به اصل ولایت بعد از پیامبر اسلام برای افراد غیر نبی و پیامبر مثل فقهای حوزه‌های فقهاتی خطرناکترین انحراف کلامی در تاریخ اسلام تبیین نمائیم.

رابعاً هرگز اصل ولایت و اصل ختم نبوت پیامبر اسلام را مانند شیخ مرتضی مطهری و محسن کدیور به عرصه فقه راه ندهیم چراکه فقه - آنچنانکه امام محمد غزالی می‌گوید - علم قدرت است، طبیعی است تبیین این دو اصل ولایت و ختم نبوت پیامبر اسلام آنچنانکه خمینی در کتاب ولایت فقیه خود کرده است بستر ساز به استخدام فقه در آمدن این دو اصل نبوی می‌شود که این ازدواج و پیوستگی بین دو اصل ولایت و ختم نبوت با فقه بستر ساز همه خطرهایی می‌شود که امروز ۳۶ سال است که ملت ایران با گوشت و پوست و استخوان خود آن را احساس و تجربه کرده و می‌کنند چراکه فقه سیاسی و فقه حکومتی که خطرناکترین تئوری حقوقی و حکومتی و سیاسی قدرت می‌باشد، معلول پیوند ختم نبوت و اصل ولایت پیامبر اسلام با این تئوری قدرت یعنی فقه می‌باشد لذا تنها در چارچوب جایگزین کردن بستر علم کلام به جای فقه است که ما می‌توانیم مانند اقبال لاهوری به تبیین واقعی و علمی اصل ختم نبوت و اصل ولایت بپردازیم.



خامسا در این رابطه باید معتقد شویم که اصل اجتهاد برعکس آنچه که شیخ مرتضی مطهری می‌گوید یک موضوع فقهی نیست و تنها به فروع خلاصه نمی‌شود بلکه آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید اجتهاد قبل از اینکه مشمول فروع و از جمله فروع فقهی بشود باید در عرصه اصول به کار گرفته شود و به همین دلیل مانند اقبال لاهوری قبل از هر چیز باید دو اصل ختم نبوت و اصل ولایت پیامبر اسلام در این چارچوب با چاقوی اجتهاد در اصول مورد بازشناسی و واکاوی قرار دهیم (البته نه آنچنانکه امام محمد غزالی کرد با احیای خارج از چارچوب اجتهاد در اصول).

در خصوص پایه فلسفی تئوری ولایت فقیه خمینی آنچنانکه فوقا مطرح کردیم پایه فلسفی تئوری ولایت فقیه خمینی همان فلسفه حکومتی افلاطون است که از بعد شهادت سقراط (از آنجائیکه افلاطون عامل شهادت سقراط دموکراسی آن و یونان می‌دانست) لذا در یک رابطه عکس‌العملی افلاطون که از مخالفین سر سخت دموکراسی یا دولت شهرهای آن و یونان بود، جهت نفی دموکراسی آن و یونان تئوری حکومت فلاسفه را جایگزین آن کرد و معتقد به حکومت حکما یا فلاسفه به جای مردم شد و از اینجا بود که اریستوکراسی فلاسفه افلاطون (از طریق فارابی که خودش یکی از ارادتمندان فلسفه حکومتی افلاطون بود) وارد اندیشه حوزه‌های فقهاتی شد؛ لذا با تعطیلی علم کلام در حوزه‌های فقهاتی از زمان خواجه نصیرالدین طوسی شرایط برای جایگزینی فلسفه یونانی مسلمان شده توسط حوزه‌های فقهاتی فراهم شد و از آن زمان بود که فلسفه یونانی مسلمان شده در حوزه‌های فقهاتی جانشین علم کلام شد و به همین دلیل شاه ولی الله دهلوی (متکلم و مفسر و متفکر و صاحب نظر بزرگ جهان اسلام در قرن هیجدهم که هندی بود ولی به زبان فارسی و زبان عربی و زبان انگلیسی تسلط کامل داشت و ترجمه فارسی قرآن او امروز از بهترین و صحیح‌ترین ترجمه‌های قرآن فارسی موجود می‌باشد) نخستین منادی مسلمانان در این عرصه بود، چراکه زیربنای اندیشه شاه ولی الله دهلوی یکی طرح اسلام منهای فقهت توسط اعتقاد به این موضوع بود که آیات فقهی قرآن نه برای این است که مسلمانان در هر زمانی که بخواهند (آنچنانکه اسلام داعشی و اسلام فقهاتی رژیم مطلقه فقهاتی و اسلام اخوان المسلمین سید قطب و اسلام القاعده بن لادن) می‌توانند این آیات فقهی قرآن را طابق النعل بالنعل پیاده کنند، بلکه بالعکس از نظر شاه ولی الله دهلوی آیات فقهی قرآن که کمتر از ۵٪ کل آیات قرآن می‌باشد برای آن است که پیامبر اسلام می‌خواسته است در زمان خود و در جغرافیای خاص خودش و مرحله آن زمان تاریخ بشریت توسط این آیات اقدام به یک نمونه‌سازی اجتماعی بکند تا توسط آن جوامع مسلمان

در آینده بتوانند در چارچوب شرایط تاریخی و جغرافیایی و ذهنی و عینی خودشان تنها از این الگوی پیامبر اسلام روش برخورد تطبیقی با آیات فقهی قرآن یاد بگیرند (و با آن فقه تطبیقی با فقه داعشی و فقه حوزه‌های فقهاتی و فقه سید قطب و اخوان المسلمین و فقه وهابی و فقه القاعده و دیگر فقه‌ها که فقه‌های دگماتیسم می‌باشند مرزبندی کنند). بنابراین از نظر شاه ولی الله دهلوی و علامه محمد اقبال لاهوری ما سه نوع فقه در جهان اسلام داریم:

یکی فقه تطبیقی که تنها با الگو قرار دادن روش پیامبر اسلام در شرایط خاص جغرافیایی و تاریخی آن زمان بدون آنکه بخواهند چشم بسته طابق النعل بالنعل مثل او عمل کنیم، بکوشیم با تشخیص زمان و جامعه و تاریخ زمان خودمان به صورت مشخص و کنکریت نظام حقوقی عصر خود را استنتاج نماییم.

دوم فقه دگماتیسم است (که مانند فقه داعشی یا فقه حوزه‌های فقهاتی و یا فقه احوال المسلمین سید قطب و یا فقه القاعده) که می‌کوشند تا از فقه آیات قرآن که در آشپزخانه هزار ساله حوزه‌های فقهاتی (بدل به مثنوی هزار من کاغذ شده است یا آنچنانکه مرحوم مهندس بازرگان می‌گفت رشد هزار ساله سرطانی) پیدا کرده است و امروز این فقه در دست داعش و حوزه‌های فقهاتی و رژیم مطلقه فقهاتی به صورت یک اسلام سرطانی شده است، تکوین پیدا کرده است لباسی ثابت بسازند بطوریکه در هر زمانی که بخواهند بر تن هر جامعه که اراده بکنند بپوشانند، در نتیجه حاصلش آن خواهد شد که ۳۶ سال است که رژیم مطلقه فقهاتی می‌خواهد بر تن جامعه ایران این لباس از پیش تعیین شده را بپوشاند اما نمی‌تواند و نزدیک به دو سال است که داعش می‌کوشد تا همین لباس را با زور سرنیزه بر تن جامعه منطقه می‌کند اما نمی‌تواند.

سوم فقه انطباقی است که مانند بازرگان در مطهرات می‌کوشد توسط علم امروز به آشپزی این فقه پردازد و تلاش می‌کند تا توسط علم امروز ثابت کند که آنچه فقه‌های حوزه می‌گویند با علم سنانس در این رابطه قابل جمع می‌باشد. ☀

ادامه دارد

«قرآن» در آئینه «نهج البلاغه»



و بازسازی و بازشناسی توحید به عنوان ستون خیمه جهان‌بینی قرآن و تعمیم دادن جهان‌بینی توحیدی، برای اولین بار در عرصه اسلام تاریخی به عرصه‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی و وجود و خارج کردن توحید به عنوان جهان‌بینی، از حصار و زندان کلام اسلام دگماتیسم که توسط تحریف توحید، آن را به عرصه توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید ذاتی محدود و محصور می‌کنند، شریعتی می‌کوشد تا در بستر رویکرد تاریخی خود (به عنوان علم شدن وجود و انسان و جامعه و تاریخ بشر) با تاریخی و انسانی و اجتماعی کردن توحید، «توحید زمینی را جانشین توحید آسمانی و اسکولاستیک اسلام دگماتیسم بکند»؛ و با تاریخی و زمینی و اجتماعی و انسانی کردن توحید است که او توانست «به بازتیین دو مؤلفه ابدیت و تغییر بپردازد.»

علی ایحاله ماحصل گفتار فوق تا اینجا اینک:

اولاً مبنای تکوین رویکرد دگماتیسم قرآنی در میان مسلمین از بعد از وفات پیامبر اسلام و ختم نبوت و قطع وحی نبوی حاصل شد.

ثانیاً آبشخور تکوین رویکرد دگماتیستی قرآنی «تعمیم اصل ابدیت به تمامی آیات قرآن و عدم اعتقاد به تفکیک مؤلفه ابدیت از مؤلفه تغییر در عرصه آیات قرآن می‌باشد.»

ثالثاً به علت تعمیم اصل ابدیت به تمامی آیات قرآن توسط رویکرد دگماتیستی قرآن بود که طرفداران این رویکرد از همان آغاز کوشیدند تا با پیوند روایات جعلی و حقیقی به اسلام قرآنی و مطلق کردن این احادیث جعلی و حقیقی، دامنه رویکرد دگماتیستی خود را از اسلام قرآنی به سمت اسلام روایاتی سوق دهند؛ و شاید بهتر باشد

آنچنانکه در آغاز، تنها «موتور اجتهاد در اصول و فروع محدود به عرصه‌های فقهی شد و به لحاظ موضوعی دامن خود را از عرصه کلامی خارج کرد و پس از آن بود که با محصور شدن موتور اجتهاد اصول و فروع اسلام قرآنی و تطبیقی به دایره فقهی، به لحاظ موضوعی رفته رفته در چارچوب اسلام فقاهتی این موتور اجتهاد در اصول و فروع، حتی پایه اجتهاد در اصول اسلام فقاهتی را هم از دست داد؛ و سرانجام موتور اجتهاد در اصول و فروع، به عنوان عامل دینامیسم اسلام قرآنی، به آنجا رسید که فقط محدود و محصور به اجتهاد درون فقهی اسلام فقاهتی، آنهم توسط فقه‌های حوزه‌های فقه‌های گردید.»

در نتیجه این همه باعث شد که «موتور دینامیسم اسلام قرآنی» برای بیش از هزار سال (تا زمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری سرسلسله جنبان موتور دینامیسم اسلام قرآنی در قرن بیستم توسط پروژه بازسازی فکر دینی در چارچوب بازتولید موتور اجتهاد در اصول و فروع در تمام عرصه‌های کلامی و فقهی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اعتقادی و حتی عبادی) خاموش بماند؛ و لذا در این رابطه بود که علامه محمد اقبال و در ادامه آن دکتر شریعتی، به عنوان بزرگ معمار اسلام قرآنی و اسلام اجتهادی و اسلام تطبیقی در قرن بیستم در ادامه اسلام قرآنی پیامبر اسلام و امام علی مطرح شوند؛ و در این رابطه بود که هم اقبال و هم شریعتی، در چارچوب پروژه بازسازی اسلام اجتهادی و اسلام تطبیقی و اسلام قرآنی، قبل از هر امری خود را موظف دیدند تا در چارچوب پروژه بازسازی، «بدواً به تعریف و تفکیک و تبیین ابدیت و تغییر در عرصه آیات قرآن بپردازند.»

تا آنجائیکه، به علت اینکه اقبال در انجام این مقصود «از اجتهاد در کلام شروع کرد» و از آنجائیکه او «اجتهاد در کلام اسلام و قرآن لازمه اجتهاد در همه مؤلفه‌های دیگر حتی مؤلفه اجتهاد فقهی می‌دانست»، در نتیجه در چارچوب اجتهاد در کلام بود که اقبال به خصوص در فصل پنجم و ششم کتاب گرانسنگ بازسازی فکر دینی در اسلام، تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی و عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام، می‌کوشد تا در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع، در عرصه کلام اسلامی و قرآنی و در ادامه آن مؤلفه‌های زیرمجموعه آن، «به تبیین کلامی و قرآنی و تئوریک دو مؤلفه ابدیت و تغییر در عرصه اسلام قرآنی پیامبر اسلام بپردازد.»

فراموش نکنیم که در هفت فصل کتاب بازسازی فکر دینی اقبال، پروژه تدوین اسلام اجتهادی یا اسلام قرآنی با اسلام تطبیقی در کادر بازسازی کلام اسلامی، از خداشناسی به عنوان محور و ستون خیمه آن تا نیایش و معاد و قیامت و نبوت و وحی نبوی همه در راستای همین تبیین ابدیت و تغییر در عرصه کلام و تئوری عام و خاص و مشخص اسلام انجام گرفته است. آنچنانکه در همین رابطه شریعتی در چارچوب اسلام شناسی ارشاد (نه اسلام شناسی مشهد که به صورت انطباقی اقتباس شده از فرید وجدی می‌باشد)، می‌کوشد تا توسط بازتعریف

سخن گفتن و ادار سازید، چراکه قرآن فی نفسه صامت است - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵۸ - ص ۲۲۳ - س ۵) هدایت نماید.

بنابراین، برای فهم بیشتر مضمون و محتوای این کلام امام علی باید توجه داشته باشیم که:

اولاً در کلام فوق امام علی آنچنانکه در خطبه ۱۸۳ نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۲۶۵ - س ۱۰ فرموده است «... فَأَلْفُرْأُنْ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَ صَامِتٌ...» - قرآن اگر چه بالقوه امر کننده و نهی کننده‌ای است، بالفعل صامت و ساکت و خاموش است، در نتیجه باید آن را در هر زمانی («... ذَلِكَ الْقُرْأُنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ...») به حرف درآوریم.

به عبارت دیگر تا زمانیکه ما قرآن را به حرف در نیاوریم، امکان هدایت قرآن برای ما وجود ندارد و شاید صحیح‌تر آن باشد که بگوئیم «هدایت قرآن به عنوان کتاب راهنمای عمل برای مسلمین، در گرو به حرف درآوردن آن می‌باشد»؛ یعنی اول باید قرآن را به حرف درآوریم تا بعداً این قرآن بتواند به عنوان راهنمای عمل ما مطرح شود.

ثانیاً از آنجائیکه هدایت قرآن در گرو به حرف درآوردن قبلی آن می‌باشد، این امر باعث می‌گردد تا از آنجائیکه برحسب «مکانیزم‌های مختلف به حرف درآوردن قرآن، مضمون حرف‌های قرآن متفاوت می‌شود، شکل هدایت قرآن نیز متفاوت گردد». به عبارت دیگر اگر ما با شیوه تطبیقی مانند امام علی و اقبال و شریعتی قرآن را به حرف زدن و ادار کردیم، با حرف زدن قرآن به صورت دگماتیستی (آنچنانکه خوارج در برابر علی از بعد از توطئه صفین عمل می‌کردند) متفاوت می‌شود. برای مثال، اگر خوارج را به عنوان اولین حرکت جمعی و تشکیلاتی اسلام دگماتیستی بدانیم، یعنی اگر چه قبل از ظهور خوارج در سال ۳۷ هجری از بعد از وفات پیامبر اسلام، «اسلام دگماتیستی در چارچوب اسلام روایتی ابوهریره‌ای به صورت فردی ظهور کرده بود، اما در شکل عملی و نظری و جمعی و تشکیلاتی اولین ظهور اسلام دگماتیستی که همان اسلام روایتی و فقهاتی می‌باشد، توسط خوارج در بستر اسلام تاریخی نمود پیدا کرد.»

از بعد از ظهور خوارج بود که هر چند به صورت عملی با قلع و قمع سیاسی و نظامی خوارج، جریان خوارج نتوانستند به عنوان آلترناتیو سیاسی در برابر حکومت‌های توتالیتر و مستبد اموی و عباسی از بعد از امام علی دوام پیدا کنند، اما «در شکل نظری، در چارچوب کلامی و فقهی و روایتی، اسلام دگماتیستی خوارج در بستر اسلام تاریخی، به صورت یک مولفه باقی ماند و قدرت‌های اموی و عباسی (حتی مأمون عباسی) نتوانستند یا نخواستند این رویکرد نظری را از بین ببرند،

که در این رابطه اینچنین دآوری کنیم که اسلام دگماتیسم روایتی که از قرن چهارم به بعد چه در تشیع و چه در تسنن که به صورت چتری همه جانبه، مانند یک سرطان بدخیم به جان اسلام قرآنی افتاد، مولود همان رویکرد دگماتیسم قرآنی توسط تعمیم ابدیت به همه آیات قرآن و نفی مؤلفه تغییر در عرصه فهم آیات قرآن بود.

رابعاً هر چند رویکرد دگماتیسم قرآنی توسط تعمیم ابدیت به همه آیات قرآن و نفی تغییر بستر ساز تکوین و ظهور اسلام روایتی شد، ولی آنچه در این رابطه در عرصه فراگیری و قدرت اسلام دگماتیسم قرآنی از همان قرن اول اسلام تاریخی نباید فراموش کنیم، «خاموش کردن موتور اجتهاد در اصول و در عرصه‌های کلامی و فقهی و اعتقادی بود» که باعث گردید تا اسلام دگماتیسم به صورت مطلق و همه جانبه از قرن چهارم بر مسلمین خیمه اندازد و الی الان پایه‌های سیطره خود را حفظ کند.

خامساً فرایندهای اسلام دگماتیستی از بعد از وفات پیامبر اسلام و شروع دوران خاتمیت به صورت اسلام دگماتیست قرآنی و اسلام دگماتیست روایتی و اسلام دگماتیست فقهاتی تغییر فرایند داده است.

سادساً زبان دگماتیست قرآن که مولود رویکرد تعمیم ابدیت به تمامی آیات قرآن بوده است، از همان قرن اول ظهور اسلام باعث گردید «تا قرآن به صورت صامت باقی بماند» و در طول بیش از هزار سال به موازات خاموش شدن موتور اجتهاد در اصول و فروع، این اسلام صامت ناطق نشود؛ یعنی هرگز اسلام صامت توسط اسلام دگماتیست روایتی و اسلام دگماتیست فقهاتی نتوانست «حداقل قرآن صامت را به حرف درآورد» و همین امر باعث گردید تا غایب بزرگ در دوران هزار ساله گذشته در حوزه‌های فقهاتی تشیع و تسنن، حتی «خود قرآن صامت بشود»، آنچنانکه علامه محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان در مقدمه تفسیر خود می‌گوید: «آنچنان قرآن در حوزه‌های فقهاتی مهجور است که یک طلبه می‌تواند از آغاز ورود و شروع جامع المقدمات تا درجه مرجعیت. بدون اینکه نیازی حتی به باز کردن قرآن داشته باشد. فرایندهای تعلیمی خود را طی نماید.»

پس واضح است که ظهور این آفت در حوزه‌های فقهاتی تشیع و تسنن مولود این امر است که «آنها توان به حرف و به نطق درآوردن قرآن ندارند»؛ و لذا تنها این اسلام آفت‌زده و مصیبت‌زده روایتی بوده است که در حوزه فقهاتی شیعه و سنی در طول هزار سال گذشته به حرف درآمده است؛ و با فهم این آفت تاریخی اسلام دگماتیستی و اسلام روایتی است که می‌تواند ما را به فهم جایگاه استراتژیک و تاریخی این کلام امام علی («... ذَلِكَ الْقُرْأُنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ...» - قرآن را به



در نتیجه رویکرد دگماتیستی خوارج به قرآن و اسلام و احادیث، به صورت دکترین و رویکرد فقهاتی و کلامی و روایتی (به خصوص از قرن چهارم هجری به بعد) در عرصه اسلام تاریخی، جاری و ساری گردید؛ و این «رویکرد دگماتیستی خوارج» مانند یک «سرطان بد خیم» به جان اسلام تاریخی افتاد.

آنچنانکه از قرن چهارم هجری به موازات «نهادینه شدن این اسلام سرطانی روایتی و فقهاتی و کلامی خوارج، اسلام فقهاتی توانست در میان تمامی مؤلفه‌های نظری اسلام تاریخی رشد و حشمتناک سرطانی بکند». آنچنانکه برای بیش از هزار سالی که از عمر اسلام سرطانی فقهاتی در عرصه اسلام تاریخی می‌گذرد، اسلام فقهاتی چه در تشیع و چه در تسنن توانسته است الی الان تمامی مؤلفه‌های دیگر اسلام تاریخی را تحت سیطره خود درآورد. آنچنانکه ۳۸ سال است که این اسلام فقهاتی سرطان‌زده به صورت «مهیبت‌ترین نظام حقوقی و سیاسی و قضائی تاریخ بشر بر جامعه ایران حاکم شده است»؛ و اوج فاجعه اینجا بود که از بعد از برگشت سیدقطب از سفر آمریکا و تقریر «تفسیر فی ظلال القرآن» او و از بعد از تقریر کتاب «ولایت فقیه» خمینی در سال ۱۳۴۶ در نجف، «نظریه اسلام فقهاتی و اسلام روایتی» از چرخه هزار ساله حوزه‌های فقهاتی خارج گردید و وارد چرخه حکومتی و سیاسی در تشیع و تسنن گردید؛ که خشونت و برادرکشی و جوی خونی که امروز از شمال و غرب آفریقا تا آسیای جنوب شرقی و به خصوص در سوریه و عراق و لبنان و یمن و غیره به راه افتاده است، همه از نتایج سحر ظهور اسلام فقهاتی - حکومتی فوق می‌باشد که امروز جهان مسلمین «تحت لوای جنگ شیعه و سنی، یا داعش و القاعده و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران (که خود مولود «میوه‌های آن شجره اسلام فقهاتی - حکومتی خمینی و سیدقطب می‌باشد)؛ که با شعار و جرس «جنگ، جنگ تا پیروزی» از بعد از شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در جهان مسلمین آغاز شد، زمین‌گیر کرده است.

بنابر این به قول حضرت عیسی «تعرف الاشجار بالاثمارها - درختان را از طریق میوه‌هایشان باید شناخت» یعنی برای «شناخت شجره اسلام دگماتیست فقهاتی و حکومتی و روایتی و کلامی خوارجی حاکم بر مسلمین امروز جهان اعم از شیعه و سنی، باید قبل از هر چیز به جایگاه تاریخی شجره اسلام روایتی (که از ابوهریره و باند روایت‌ساز او شروع شده است و الی یومنا هذا، به صورت تک سوار حاکم عرصه اسلام تاریخی درآمده است) پی ببریم و به این داوری نهانی برسیم که تا زمانیکه اسلام روایتی در عرصه اسلام تاریخی به عنوان آلترناتیو اسلام قرآنی پیامبر اسلام چه در تشیع و چه در تسنن حاکمیت

کند، آش، همین آش است و کاسه همین کاسه و جنگ و کشتار و خونریزی‌های مغول‌وار بی‌بدیل امروز جهان مسلمین، حداقل هزینه‌ای است که مسلمین جهان اعم از شیعه و سنی، باید در پای حاکمیت اسلام فقهاتی و حکومتی و روایتی دگماتیست پرداخت کنند.»

در نتیجه، داوری نهانی امروز ما بر این اصل رکن قرار دارد که تنها راه مقابله کردن به صورت زیرساختی با اسلام داعشی و القاعده و اسلام رژیم مطلقه فقهاتی، جایگزین کردن اسلام تطبیقی قرآنی پیامبر اسلام (که همان اسلام تطبیقی امام علی و اسلام تطبیقی اقبال و شریعتی می‌باشد) به جای اسلام روایتی و فقهاتی حاکم است. برای فهم فحوای این داوری ما، تنها کافی است که بدانیم که «تمامی اصول و احکام فقهی هزار ساله اسلام فقهاتی شیعه و سنی منتج از اسلام روایتی می‌باشد». آنچنانکه جوادی آملی در این رابطه می‌گوید: «اگر تمام قرآن هم نابود بشود. کوچک‌ترین خدشه‌ای به اسلام فقهاتی حوزه‌ها وارد نمی‌شود»، چراکه حتی یک حکم فقهی که مستقیم و خارج از روایات از قرآن گرفته شده باشد، نه در فقه شیعه بود و نه در فقه سنی وجود ندارد؛ یعنی «بدون استثناء تمامی احکام هزار ساله فقهی شیعه و سنی از اسلام روایتی استنتاج شده است». همان اسلام روایتی که تنها یک چشمه کوچک آن ۱۱۰ جلد کتاب بحارالانوار مجلسی می‌باشد؛ که از شیر شتر تا جان آدمیزاد در آن به بازی گرفته است. **فَيَأِي آلَاءِ رَبِّكَمَا تُكذِّبَانِ.** ☀

ادامه دارد

0

سوره «فجر» تبیین کننده سه رابطه:

«انسان و خدا»، «انسان و جهان»

«انسان و جامعه و تاریخ»

حاکم و مبارزه با اسلام قدرت در جامعه ایران و بر خلاف ۵۰ سال گذشته خود، تز اسلام غیر اجتماعی یا اسلام غیر سیاسی در چارچوب تئوری «خدا و آخرت تنها هدف بعثت انبیاء می‌باشد» در دستور کار خود قرار داد.

لازم به ذکر است که، اگرچه بازگان پیر در آغاز نام کتاب فوق خود را، «خدا و آخرت به عنوان تنها هدف بعثت انبیاء» گذاشت، ولی به علت اینکه، غیر از حاجی فرج دباغ - معروف به عبدالکریم سروش - کس دیگری از این کتاب حمایت نکرد، بازگان در چاپ‌های بعدی این کتاب، کلمه «تنها» را برداشت و عنوان «خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء» را گذاشت. البته از اینگونه نمش‌های قهرمانانه بازگان قبلاً در سال ۵۶ پس از اعلامیه مشترک او با شیخ مرتضی مطهری بر علیه شریعتی و پس از اینکه در این اعلامیه مشترک جهت بسترسازی دستیابی به قدرت و حکومت با تباری با شیخ مرتضی مطهری، اعلام کرد که اندیشه شریعتی، دارای اشکالات اصولی می‌باشد، تحت فشار صاحب نظران مذهبی و سیاسی زمان که حتی خود مرحوم یدالله سبحانی هم جزء معترضین بود، بازگان دست به نمش قهرمانانه و فرصت طلبانه زد و در مصاحبه‌ای اعلام کرد که «من از متن آن آگاهی نداشتم.» (زهی بی‌شرمی، حاشا و کلاً از این همه فرصت‌طلبی، قَبَائِیْ آلِهِ رَبِّکَمَا تَکْذِبَانِ).

علی ایحال، از آنجائیکه استراتژی شریعتی «مبارزه با اسلام فقهاتی و با اسلام سنتی و با اسلام فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و با اسلام صوفیانه هند شرقی در راستای تغییر باور مردم، جهت شورانیدن وجودی و ماهیتی جامعه مسلمان بر علیه اصحاب قدرت که او به صورت زر و زور و تزویر از آنها یاد می‌کرد، بود، به همین دلیل شریعتی، در راستای بازسازی اسلام تغییرگرایی، جامعه‌ساز، به جای رویکرد ذات‌گرایانه فقهی و سنتی و فلسفی و صوفیانه به اسلام، رویکرد تاریخ‌گرایانه انتخاب کرد.»

البته شورانیدن وجود جامعه همانی است که در آیه ۲۵ سوره حدید مطرح شده است. علیهذا، به موازات شروع دوران ختم نبوت از بعد از وفات پیامبر اسلام در سال ۱۱ هجری، اسلام تغییرگرا و انسان‌محور و جامعه‌ساز پیامبر اسلام در چهارچوب اسلام کلامی اشاعره و معتزله و اسلام فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و اسلام صوفیانه هند شرقی، از گردونه نهج‌البلغه و کربلای حسین خارج شد و وارد گردونه اسلام تفسیرگرا فلسفی و کلامی و صوفیانه و فقیهانه شد؛ اما فاجعه انحراف اسلام تغییرگرا به اسلام تفسیرگرا، در کانتکس اسلام تاریخی، تنها به همین انحراف خلاصه نشد، چراکه در ادامه این انحراف بود که اسلام اجتماعی و جامعه‌ساز یا به سمت اسلام قدرت‌گرای تکلیفی و حکومتی و فقهاتی جهت گرفت و یا به سمت اسلام فردگرایی جامعه‌گریز و دنیاسنیز سمنگیری کرد و از اینجا بود که با تولد اسلام فردی و اسلام حکومتی فقهاتی اسلام اجتماعی و اسلام سیاسی و اسلام جامعه‌ساز قدرت‌ستیز به فراموش خانه تاریخ رفت.

لذا در همین رابطه اسلام جامعه‌ساز و اسلام سیاسی که در دیسکورس مدرن معلم کبرمان شریعتی تحت عنوان اسلام ایدئولوژیک مطرح شده است، برای اولین بار پس از هزار سال، شریعتی در ادامه راه اقبال کوشید تا به بازسازی اسلام تغییرساز اجتماعی بپردازد. در نتیجه، در این رابطه بود که در دهه ۶۰ طرفداران اسلام صوفیانه فردی و اسلام تفسیرگرایی فلسفی یونانی‌زده فردی و اسلام باطنی‌گری فرید و حسین نصر، حرکتی همه جانبه از عبدالکریم سروش تا حسین نصر و داریوش شایگان بر علیه شریعتی تحت عنوان مبارزه با ایدئولوژی کردن اسلام سنتی توسط شریعتی از سر گرفتند.

برای آنکه بتواند با جایگزین کردن اسلام تفسیرگرایی صوفیانه و فیلسوفانه فردی به جای اسلام جامعه‌سازانه اجتماعی شریعتی شرایط جهت جاده صاف کردن لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم معرفتی و اخلاقی در جامعه ایران فراهم کنند؛ و به همین دلیل در ۴۰ سال گذشته مبارزه با اندیشه شریعتی در نوک پیکان حرکت داریوش شایگان و حسین نصر و عبدالکریم سروش و باند به جا مانده سید احمد فرید قرار گرفته است؛ و باز در این رابطه است که مبارزه ۴۰ ساله عبدالکریم سروش و حسین نصر و داریوش شایگان و باند سید احمد فرید با اندیشه شریعتی، تحت عنوان ایدئولوژی کردن دین سنتی اسلام توسط شریعتی مبارزه با اسلام اجتماعی و مبارزه با اسلام تغییرساز و مبارزه با اسلام جامعه‌ساز می‌باشد، نه آنچنانکه مرحوم مهندس بازگان توسط کتاب «خدا و آخرت تنها هدف بعثت انبیاء» دنبال می‌کرد، چراکه، «بازگان پیر» در واپسین دوران حیات سیاسی و اجتماعی و حکومتی خود پس از اینکه دریافت، که رژیم مطلقه فقهاتی هرگز آماده حداقل مشارکت سیاسی با جریان نهضت آزادی نمی‌باشد و خمینی رسماً و علناً در نامه به محتشمی وزیر کشور، نهضت آزادی را منافق و خائن خواند و برای همیشه از دستیابی نهضت آزادی به مشارکت در حکومت مطلقه فقهاتی نا امید کرد، بازگان پیر که در برابر خمینی گفته بود که «بعد از خدا تنها شما در زمین صاحب ما هستی» به یکباره در سال ۱۳۷۰ یعنی دو سال بعد از فوت خمینی جهت انتقام‌گیری و مبارزه با اسلام فقهاتی یا مبارزه با اسلام حکومتی و مبارزه فکری با رژیم مطلقه فقهاتی

در چارچوب این رویکرد تاریخ‌گرایانه بود که شریعتی کوشید تا اسلام تغییرگری و جامعه‌ساز و مسئولیت‌آفرین و انسان‌محور و اجتماعی، خود را بر ویرانه‌های اسلام فقه‌ای و اسلام فیلسوفانه تفسیرگری یونانی‌زده و اسلام صوفیانه دنیاگریز و آزادی‌ستیز و اختیارستیز و جامعه‌ستیز و اسلام متکلمان‌اشعری‌گری بنا کند؛ و به همین دلیل برعکس دین‌شناسی دکماتیسمر و انطباق اسلام فقیهانه و اسلام صوفیانه و اسلام فیلسوفانه، دین‌شناسی شریعتی مانند دین‌شناسی علامه محمد اقبال لاهوری و شاه ولی الله دهلوی، یک دین‌شناسی تطبیقی می‌باشد.

«پروژه شریعتی، بازسازی اسلام تطبیقی یا اسلام تغییرساز یا اسلام اجتماعی توسط اسلام ایدئولوژیک اجتهادی و انسان‌محور و تغییرساز و جامعه‌ساز و ضد حکومت و ضد قدرت است. شریعتی معتقد است که مسلمانان تا کنون با عینک فقهی و فلسفی و صوفیانه و متکلمان‌اشعری‌گری در چارچوب اسلام تفسیرگرا، اسلام اجتماعی و اسلام تغییرساز و اسلام جامعه‌ساز پیامبر اسلام را مسخ و تحریف کرده‌اند، لذا در این رابطه بود که شریعتی معتقد به بازسازی این اسلام مسخ و تحریف شده دکماتیسمر، فقه‌ای و ولایتی و شفاعتی و زیارتی و صوفیانه و متکلمان‌شد.

آنچنانکه قبل از شریعتی در نیمه اول قرن بیستم، بزرگ‌ترین دغدغه فلسفی حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب گرانسنگ و دوران ساز بازسازی فکر دینی در اسلام، در همین رابطه و در همین چارچوب و کانتکس تبیین فلسفی اختیار و آزادی و اراده فردی انسان بود، چراکه اقبال از بعد از شکست حرکت سیدجمال، به درستی دریافته بود که از قرن اول هجری به علت حاکمیت کلام اشعری‌گری در اشکال مختلف فلسفی و صوفیانه و عرفانی و فقیهانه و متکلمان‌انه، اراده و آزادی و اختیار مسلمانان به چالش کشیده شده است.

اقبال قبل از معلم کبریمان شریعتی، به درستی دریافته بود که «اشعری‌گری که از قرن اول هجری به صورت یک ویروس مخرب و ویرانگر درآمد، تمامی بن‌مایه‌های نظری اسلام تفسیرگرا عمر از اسلام متکلمان‌انه و اسلام صوفیانه و اسلام فقیهانه و اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده و اسلام روایتی و اسلام شفاعتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی، توسط این ویروس آلوده جبری‌گرایانه، اختیارستیز و دنیاگریز و جامعه‌ستیز و اراده‌ستیز کلامی اشعری‌گری آلوده شده است.» به همین دلیل حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری و در ادامه او معلم کبریمان شریعتی، برای ویروس‌گشتی این دستاورد آلوده هزار ساله، تمامی دستاوردهای فقهی و صوفیانه و عرفانه و فیلسوفانه و متکلمان‌ان را به چالش کشیدند. نمرافراز اقبال و شریعتی، جهت این ویروس‌گشتی اسلام فقه‌ای و اسلام صوفیانه و اسلام متکلمان‌انه و اسلام فلسفه زده یونانی، تبیین فلسفی اختیار و اراده و آزادی انسان می‌باشد که در این رابطه، اقبال در فصل سوم کتاب گرانسنگ و دوران‌ساز بازسازی فکر دینی در اسلام، تلاش می‌کند تا در چارچوب تبیین فلسفی زمان و تعمیم دادن عرصه کنش زمان حتی به خود خداوند، اراده و انتخاب انسان را به عنوان خلیفه الهی، تبیین فلسفی نماید.

به همین دلیل، از نگاه علامه محمد اقبال لاهوری و در ادامه او معلم کبریمان شریعتی

«وجه مشترک و فونکسیون مشترک اسلام فلسفی یونانی‌زده و اسلام صوفیانه هند شرقی و اسلام فقیهانه حوزه‌های فقه‌ای و اسلام متکلمان‌اشعری‌گری در هزار سال گذشته، همین به چالش کشیدن اراده و انتخاب و آزادی انسان بوده است.» چراکه جبر اشعری‌گری که از قرن اول هجری مانند یک ویروس به جان اسلام تغییرگرا و جامعه‌ساز و انسان‌محور پیامبر افتاد، این ویروس متکلمان‌جبری‌گرایانه با لباس‌های مختلف کلامی و فقهی و فلسفی و صوفیانه و عرفانی، لباس فرهنگی و سنتی و فقهی و عرفانی و فلسفی یونانی و کلامی و روایتی و زیارتی و شفاعتی به تن کرد و در لوی این صورت‌های رنگارنگ فقهی و کلامی و روایتی و فلسفی و عرفانی اسلام تغییرگرا و جامعه‌ساز پیامبر را به چالش کشید.

به همین دلیل در رویکرد اقبال و شریعتی، «عامل اصلی انحطاط مسلمانان بخصوص از قرن پنجم، همین ظهور کلامی جبری‌گرائی در اندیشه مسلمانان است» در نتیجه اقبال و در ادامه او شریعتی، بی‌رحمانه‌ترین نقد خود را به اسلام فقه‌ای و اسلام فلسفی و اسلام صوفیانه و اسلام کلامی در این رابطه انجام دادند تا آنجا که از نظر اقبال، حافظ و افلاطون به گوسفندان تشبیه می‌شوند:

راهب دیرینه افلاطون حکیم

از گروه گوسفندان قدیم

رخش او در ظلمت معقول گم

در کهستان وجود افکنده سم

آنچنان افسون نامحسوس خورد

اعتبار از دست و چشم و گوش برد

گفت سر زندگی در مردن است

شمع را صد جلوه از افسردن است

بر تخیل‌های ما فرمان رواست

جام او خواب‌آور و گیتی ریاست

گوسفندی در لباس آدم است

حکم او بر جان صوفی محکم است

عقل خود را بر سر گردون رساند

عالم اسباب را افسانه خواند

کار او خلیل اجزای حیات

قطع شاخ سرو رعنا حیات

فکر افلاطون زبان را سمود گفت

حکمت او بود را نابود گفت

فطرتش خوابید و خوابی آفرید

چشم هوش او سرابی آفرید

بس که از ذوق عمل محروم بود

جان او وارفته‌ی معدوم بود



منکر هنگامه موجود گشت

خالق اعیان نامشهود گشت

راهب ما چاره غیر از رم نداشت

طاقت غوغای این عالم نداشت

دل بسوز شعله‌ی افسرده بست

نقش آن دنیای افیون خورده بست

از نشیمن سوی گردون پر گشود

باز سوی آشیان آمد فرود

در خم گردون خیال او گم است

من ندانم درد یا خشت خم است

قوم‌ها از سکر او مسموم گشت

خفت و از ذوق عمل محروم گشت

کلیات اقبال - فصل اسرار خودی - ص ۲۳ - س ۱۶

البته خود محمد اقبال لاهوری و معلم کیرمان شریعی این ریشه‌یابی از انحطاط مسلمین و این روش برخورد با انحطاط مسلمین را از پیامبر اسلام تاسی بودند. چراکه، «پیامبر اسلام، در دوران آغازین حرکت و بعثت خود، جهت ایجاد تحول اجتماعی و انسانی و تاریخی، در کانتکس تکیه بر آخرت و جاودانی بودن انسان، جوهر جبرگرائی معلول نظام اعتقادی و اجتماعی و سیاسی و فلسفی، بت‌پرستی را به چالش کشید و توسط پاداش در آخرت - که از نگاه او و قرآن، مولود مادیت یافتن عمل اختیاری و انتخابی خود انسان می‌باشد -، اختیار و اراده و انتخاب و آزادی انسان را تبیین وجودی و فلسفی کرد.»

لذا تکیه محوری پیامبر اسلام در فرایند مکاشف تا سال دهم بعثت، بر آخرت و طرح بیش از ۹۵٪ آیات ده سال اول بعثت پیامبر در فرایند مکاشف در باب آخرت و غیبت آیات توحیدی در ده سال اول بعثت پیامبر اسلام در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. چراکه پیامبر اسلام، «در چارچوب رویکرد انسان‌مدارانه خود، جهت ایجاد تحول اجتماعی و تاریخی کوشید که قبل از توحید و تغییر، تصور و تصدیق توده‌ها از خداوند، به عنوان ثقل محور وجود دیدگاه آنها را نسبت به خود و انسان تغییر دهد.» تا در این رابطه بتواند، «چهار رابطه دوران‌ساز جامعه بشری، یعنی رابطه انسان با خودش و رابطه انسان با جامعه و رابطه انسان با جهان و رابطه انسان با خداوند را دچار تحول کیفی بکند.»

اقبال نیز به تاسی از پیامبر اسلام، از آنجائیکه عامل انحطاط جامعه مسلمین را، - بخصوص از قرن چهارم و پنجم - در فراگیری اندیشه جبرگرایانه اشعری‌گری که به صورت ایمان مسلمانان درآمده بود می‌دید، همین امر باعث گردید تا او، نخستین سد راه تحول مسلمانان در چارچوب بازسازی نظری اسلام همین آفت جبرگرائی کلامی و صوفیانه و فقیهانه و فیلسوفانه ببیند؛ و بر این اساس بود که «اقبال - برعکس سیدجمال - معتقد بود که انحطاط تمدنی مسلمین که از قرن چهارم و پنجم

شروع شده است، ریشه در انحطاط نظری و انحطاط اعتقادی و انحطاط فلسفی مسلمانان نسبت به اسلام تغییرگرایانه پیامبر دارد.» به عبارت دیگر، «از نظر اقبال اول اسلام دچار انحطاط شد و بعداً مسلمانان گرفتار انحطاط تمدنی شدند.»

البته اقبال در نظریه خود، انحطاط تمدنی مسلمانان از انحطاط فلسفی و کلامی و سیاسی و عرفانی صوفیانه جدا می‌کند و در همین چارچوب است که قبل از معلم کیرمان شریعی، «اقبال معتقد به شعار نجات اسلام قبل از مسلمین بود.» بر پیداست که «اقبال در چارچوب شعار، نجات اسلام قبل از مسلمین خود بود که شعار بازسازی فکر دینی در اسلام را مطرح کرد.» چراکه، «مضمون شعار بازسازی فکر دینی، در اندیشه اقبال، غیر از مضمون شعار احیاء فکر دینی غزالی می‌باشد»، اقبال با شعار بازسازی فکر دینی، می‌خواست در ابتدای قرن بیستم پس از شکست حرکت سیدجمال و عبده، «به نظریه‌پردازان تحول‌خواه مسلمان اعلام کند که اسلام چه در شکل صوفیانه و عارفانه آن و چه در شکل فقیهانه آن و چه در شکل فیلسوفانه آن و چه در شکل متکلمانه آن، به علت غلبه اندیشه جبرگرایانه اشعری‌گری، دچار انحطاط و ویرانی همه جانبه شده است.»

علی ایحال، به همین دلیل بود که اقبال معتقد بود که «کل دستگاه مسلمانی باید در مرحله بازسازی، در پنجه بازشناسی مجدد قرار گیرد.» در این رابطه است که اقبال معتقد است که نخستین کسی که شعار بازسازی کل دستگاه مسلمانی مطرح کرد، شاه ولی الله دهلوی بود و البته هر چند اقبال مدعی است که سیدجمال الدین اسدآبادی به عظمت این موضوع پی برده بود، ولی نظر اقبال این است که سیدجمال به علت انحراف در تاکتیک، در عرصه استراتژی دچار بن بست گردید.

«وظیفه‌ای که مسلمانان این زمان در پیش دارند، بسیار سنگین است. باید، بی‌آنکه کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کنند، از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشند. شاید نخستین مسلمانی که ضرورت دمیدن چنین روحی را در اسلام احساس کرده است، شاه ولی الله دهلوی بوده است. ولی آن کس که کاملاً به اهمیت این وظیفه متوجه شده و بصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی، همراه با وسعت نظر حاصل از تجربه وسیع در مردم و اخلاق و آداب ایشان، او را حلقه زنده‌ای میان گذشته و آینده ساخته است، جمال الدین اسدآبادی افغانی بوده است. اگر نیروی خستگی‌ناپذیر وی تجزیه نمی‌شد و خود را تنها وقف تحقیق در باره اسلام به عنوان دستگاهی اعتقادی و اخلاقی می‌کرد، امروز جهان اسلام از لحاظ عقلی بر پایه محکم‌تری قرار می‌داشت» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل چهارم - آزادی و جاودانی من بشری - ص ۱۱۲ - س ۲۰).



ادامه دارد

